والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا

ازفیوضات تائید سبحانی وتفضلات توفیق یزدانی کتاب مستطاب

امداد السلوک

حسب استدعاے مولوی محمد یحیی صاحب تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور

در بلالی دخانی پریس ساڈھورہ طبع گردید

فہرست مضامین رسالہ امداد السلوک

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم احمدہ علی ما خصنا بالنعماء السوابغ والفضل الاتم وجعلنا من اشرف الامم وارسل الینا نبیاً وحیداً اهو فخر الانبیاء واولاهم صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ واحبابہ وسلم اما بعد میگوید فقیر خاکسار حقیر نابکار رشید احمد عفی اللہ واوصلہ الی متمناہ کہ این فصول چند است از ترجمہ رسالہ مکیہ کہ حسب ارشاد قدوۃ العارفین زبدۃ السالکین قطب الواصلین حافظ محمد ضامن صاحب تھانوی سلمہ اللہ تعالی بالافضال والتلقین ثبت افتادہ ومحض پابند ترجمہ لفظی نبودہ بلکہ بیشتر در ترتیب فصول وتوضیح مجملات وایجاز مطولات وحذف مکررات تغیرات مناسب دادہ بامداد السلوک نام نہادہ وبنام نامی واسم سامی افتخار المشائخ الاعلام مرکز الخواص والعوام منبع البرکات القدسیہ مظہر الفیوضات المرضیہ معدن المعارف الالہیہ مخزن الحقایق جمع الدقایق سراج اقرانہ قدوۃ اهل زمانہ سلطان العارفین ملک التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الذی کلت السنۃ الاقلام من مدائحہ البالغۃ واعجزت التوصیف شمائلہ الکرائم الساطعۃ یغبطہ الاولون والاخرون من شعائرہ ویحسدہ الفاجرون والغافلون من آثارہ مرشدی معتمدی وسیلۃ یومی وغدی مولائی ومعتقی سیدی سندی الشیخ الحاج المشتہر بامداد اللہ الفاروقی تھانوی سلمہ اللہ تعالی بالارشاد والهدایۃ وازال بذاتہ المطہرۃ

الضلالة والغوایة استعانة نموده وباذیال فیضان وعاطفتش پناه جسته ورنه صلاحیت این امر
نمیداشت وباین راه پای نمیتوانست افراشت مرجو آنکه حضرت ایشان خصوصاً وهر که مطالعه
او کنند عموماً این محروم را از دعای خیر خود بفراموشی نندهد وخطائیکه بینند اصلاح فرماید که خود را
از زلت بری نمی کنم والا از حسد حاسد باکی واز چشم عیب بینی پروائے نے که گزندش وکمندش
بر گردن هموست ومقصود من ازین ترجمه وتسهیل همان است که مصنف رح فرموده که اگر صادقی
بصدق مطالعهٔ آن کند وحق تعالی او را آگهی بخشد اینقدر بداند که بارگاه حق جل وعلا بسیار پاک
ونهایت منزه از کدورات است وآلوده بنجاسات معاصی لایق آن بارگاه نیست واو تعالے از
بندگان خود اطاعة وموافقتِ اوامر مے طلبد واز معاصی ومناهی منع می فرمائید وبلسانِ حال
می فرمائید که این آدم من بدلازم تو هستم بدلازم خود را محکم گیر وترا از همه چیز کفایت میکنم واز من هیچ
شئے ترا کافی نیست پس چون اینقدر علم ویقین او شد در طلب نجات خود کمر چیست بسته مشغول
طهارتِ ظاهر وباطن بود ودر رفته رفته سلوکِ طریقِ حق ورزد تا باشد که واصل گردد ومقرب شود
وانس ومجالسة با حضرتِ صمدیة حسبِ مصداق او تعالی شانهٗ که من جلیس من ذکرنی خود هستم حاصل آید
واکنون ترجمه مطالب او میکنم وبخدا تعالی می پناهم فالله تعالی یعصمنی من کل ما لا یلیق ویوفقنی
خیر التوفیق **فصل** بدانکه سلوک طریقه عبارت است از تهذیب اخلاق که جمیع صفات خسیسه
از بخل وحسد وکبر وعجب وریا وغیرها دور کرده همه اوصاف حسنه از سخاوت واخلاص وعجز وتواضع وذلة
وغیرها پیدا کند تا استعداد وصول میسر آید وطریقه در اصطلاح صوفیه کرام رحمهم الله تعالی قطع منازل
وترقی مقامات الی الله را گویند واول باب شریعت است وبدایة طریقه آن است که از رخصت و
تسهیلات اجتناب کند واحسن ومستحبات را در احکام شرع بر خود لازم گیرد واما نهایة طریقه پس جنید
رحمه الله تعالی فرمود که آن رجوع بسوے بدایة باشد ودر معنی این قول بعض گفته اند که مراد از بدایة
ذات پاک حق تعالے است چرا که او تعالی اول وبدایة هر چیز است وهموست منتهی ومرجع هر شئے
چنانکه در قرآن شریف مے فرماید که همه امور سوے او تعالے رجوع مے کنند وهم فرماید
که طرف وے تعالی خواهید رفت ونیز فرمود که اے محمد صلے الله علیه وسلم منتهای کار سوے
پروردگار تست پس چون سالک بتمامه طرف بدایة خود که حق تعالی ست رجوع کرد نهایة

طریقه رسید و معنی دیگر آن است که مرید چون طرف بدایه خود رجوع کرد بنهایه رسید یعنی چنانکه در رحم مادر او حق تعالی وی را پیدا کرد و صورت بخشید و روح دمید و درین حالت هیچ حافظ و مربی بجز خدا تعالی نداشت و بکمال فقر و عجز متوکل بخدا بود و بخضوع و تواضع و تذلل موصوف و از حسد و حقد و کبر و عجب وغیره صفات ذمیمه بالکل تصفیه می داشت و از جمیع عیوب مبرا و از خودی و نفی خودی هم بیخود بود همچنان در آخر الامر کار خود باینجا رساند و همین است کمال صوفی و درین مرتبه کمال عبدیت و آزادگی حاصل آید۔ و در طریقه مقامات و منازل اند و هر مقام را بدایه و نهایه باشد و بنهایه بدون تصحیح بدایه هرگز نتوان رسید چنانکه جنید رحمة الله تعالی فرمود که کسی بنهایه نرسد تا که بدایت درست نکند و بعض صوفیه گفتند که وصول که حقیقت و عرفان ست بسبب خراب کردن اصول طریقه ضایع می شود۔ و همچنین ابو سلیمان دارانی فرمود و اصول طریقه حسب قول جنید رحمة الله تعالی پنج چیز است صوم روز و قیام شب و اخلاص عمل و رعایه تمام در اعمال و توکل بخدا در همه احوال و سهیل تستری فرمود که اصول ما هفت چیز اند تمسک بکتاب الله و اقتدا بسنیه و اکل حلال و باز داشتن ایذا از خلق و اجتناب از معاصی و توبه و ادا حقوق ظاهر است که علوم صوفیه حالات اند و حالات نتائج اعمال اند پس بدون تصحیح اعمال وراثت حال چگونه متصور گردد ازینجا گفته اند هر که ورد و وظیفه ندارد وارد حال هم نیارد۔ و ابو سلیمان دارانی فرموده عملیکه در دنیا مورث نباشد یعنی حضور و خضوع وغیره حالات ندارد در آخرت هم نفع ندهد و برای صحت عمل علم ضروری است خصوصاً فقه که فرض و واجب و سنت و مستحب نماز و روزه وغیره عبادات و حرام و حلال و مکروهات معاملات بدان دانند پس سالک را بعد تصحیح عقاید اول فقه هر قدر که تواند ضروری است که بعض صوفیه فرموده اند که عمل بی علم سقیم باشد و علم بلا عمل عقیم بود و علم با عمل صراط مستقیم گردد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. که طلب علم بر هر مسلمان مرد و زن فرض ست و هم در بعض روایات آمده که علم طلب نید اگرچه در چین بود و مراد علمی است که تصحیح عقاید و ایمان و درستی اعمال و افعال ازان گردد و از وجوب قلبی که ایمان است و وجوب جوارح که عبادات ست بدر آید نه علمیکه مخالف شریعت باشد و تضییع اوقات و تفضیح آخرت رساند و اصل این علوم حقه و علم راجح قرآن است که قرآن امام ست در اعتقادات و ایمانیات و توحید و معرفت و عبادات و حالات چنانچه حق تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه و سلم آنچه بر تو وحی فرستادیم

همول حق است و او تصدیق کتب سابقه میکند و هم فرمود که اتباع آں کنید که از طرف رب
شما بشما رسید و حضرت صلے الله علیه وسلم فرماید که دو چیز در شما گذاشتم اگر بآں تمسک دارید ہرگز
گمراه نشوید قرآن و اہل بیت پس اگر سالک عالم است او را این امر خود حاصل است وگرنه شیخی طلبد
که او را اوّلا از مسائل صحت توحید و فقه تعلیم فرماید بعده طریقه مجاہده و زہد و تقوی بنماید و ہمیں معنی
دارد آنچه گفته اند ہر کرا پیرے نباشد پیر او شیطان بود یعنی ہیچ رہبرے ندارد و نه علم نه صحبت مرشد
حق بہر حال ہر طرح که بود مشغل علم ضروری است تا که راه راست از دست ندہد و غلط نخورد که علم نور
قلب است و قلب بے علم کور باشد چنانچه حق تعالی فرمود که ہر که در دنیا از راه حق کور است در
آخرت ہم کور باشد و بو علی رود باری فرمود که استاد من در تصوف جنید است و
در فقه ابو العباس بن شریح و در نحو ثعلب و در حدیث ابراہیم و برائے استکمال نفس اینہا
ضروری اند و ہمیں سبب صوفیه کرام طلب علم را افضل الاعمال قرار داده اند چه عمل بر علم موقوف
است که جاہل گاه بدعت و باطل را سنت و حق میداند چنانچه اکثر فرق ریش ستردن و حلقه آہن پوشیدن
وغیره امور قبیحه را طریقه خود گردانیده اند و بے علم را گاه فساد عمل پیش آید و او نداند و حق تعالی عمل
درست و خالص را قبول مے فرماید و تا که موافق شریعت نبود درست نباید و خالص آن است که
خاص برائے خدا تعالے بود و این ہمه موقوف بعلم است حق تعالی فرمود که ایشان بجز عبادت
و اخلاص دین ہیچ امر نکرده شده اند و ہم اجماع است بر اینکه ہر چه حق تعالی در قرآن فرض کرد و از
حدیث به ثبوت پیوست فرضیت و وجوب او لازم گردید و در ہیچ حال با وجود صحت عقل و حواس نه
ولی را و نه صدیق را اگرچه بکمال مراتب رسد از وے تخلف روا نیست و کسے را امکان افراط
و تفریط در روئی و ادب شریعت از ہیچ یکے ہیچ مقام ساقط نمے شود و خود ظاہر است که از انبیا
علیهم السلام کدام فاضلتر خواہد بود با این از ایشان تکلیف مرتفع نشد پس دیگرے را چگونه جائز
بود بلکه ہر قدر که بمرتبه اعلے مے رسد مطالبه آداب شرائع زیاده مے گردد و مواخذه و عتاب در
ترک اینہا بسیار مے شود الحاصل صحت عمل بدون صحت علم نمے تواند و ہر که خلاف این فهمید
خرابی جهل است از ہمیں سبب سہیل تستری فرمود رحمة الله تعالی که از صحبت متکبرین غافلین
و قاریان سست دین و متصوفه جاہلین چون تیر بگریز و اصول علم شریعه توحید و معرفت و

وایمان است واعمال وطاعات فروع است واحوال ومقامات ثمرهٔ این هر دو اند وعلم یا اخبار
وآثار است که از ثقات منقول است یا فقه که احکام مستنبطهٔ ائمه مجتهدین اند یا کلام که در رد اهل هوا
ومبتدعین واثبات توحید ست و یا علم حقایق وحالات وانقطاع عن غیر الله واین علم از همه اشرف
واعلی ست وغایة ثمرهٔ همه علوم ست اگر درین علم کسے غلطی خورد بجز از کاملیکه درین علم کمال دارد نرسد
چراکه همه علوم درین علم مے باشد واین علم در غیر اهل علم نمے باشد که او علم معارف واسرار ست وهرکه
درینجا رسید در بحر بیکران افتاد وکسیکه دران این هر چهار علوم جمع شوند قطب وقت وامام کامل
وداعی بسوے راه حق بود چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که همیشه گروهے از امت من بر
حق قایم باشد که مخالفت کسے بایشان ومدد نکردن کسے ایشان را آنها ضرر نکند وایشان
برین امر تا قیامت قایم باشند وعلی کرم الله وجهه فرمود که زمین از قائمین بر حق خالی
نمے ماند وایشان کم باشند وقدر ایشان نزد خدا تعالی بسیار بزرگ بود المرام سالک را اول
علم ضروری ست تا که عقاید واعمال درست کند وبدایة طریقه راست آید ووصول الی الله را شاید
ووصول واتصال عبارت ست از انقطاع عن غیر الله وادنی مرتبهٔ وصال آن ست که بعد
رفع حجاب تجلی جمال محبوب حقیقی بچشم دل مشاهده کند اگرچه آن دور بود وبعد ازین حسب همت
ودوام مشاهده ترقی او مے شود ومقامات بلند که انس وبسط وغیره اند میرسد حضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم که اے ابا رزین آیا دانستی چون کسی براے زیارت برادر مسلم از خانه بر آید هفتاد هزار ملائک
حق تعالی پس او میگردند وهمه ملائکه براے او استغفار مے کنند ومیگویند که الٰهی چنانکه این بنده براے
تو در راه تو مواصلت کرد تو هم این بنده را واصل خود گردان پس این حدیث دلیل وصال ست ووصال در بنده
وخدا تعالی بمعنے انقطاع از غیر خدا تعالی ومحویت در وے تعالی نه آنکه بعض ملاحده فهمیده اند وبر
اتصال دو چیز چنانکه در خارج دیده مے شود قیاس کردند ومرتد گشتند نعوذ بالله منه بلکه هر قدر که
از غیر الله تعالی منقطع مے شود همانقدر بمرتبه وصل مے رسد پس باید که طالب بهر مرتبه که رسد اجتهاد
افزاید وترقی جوید آنجا توقف کند وباز ایستد مولانا فرمود ۔ بیت اے برادر بے نهایت
درگهی است ٭ هرچه بروی میرسی بروے مایست ٭ وهم یاد باید کرد که کسے را نشاید که خود را حاوی
جمیع علوم داند وبر خواص خطا گیرد وتزندق وتبدیع ایشان کند وبے علم حالات ومقامات زبان

خطاء بزرگان بگیرد

دراز کند که این خطای عظیم ست حق تعالی فرماید که کفار تکذیب کلامی نمودند که هنوز احاطهٔ علم او هم نه کرده اند و هم فرماید که چون ایشان بآن کلام هدایت نیافتند این کلام را اکنون قصهٔ پیشینیان و کلام دروغ خواهند گفت و نیز علم سرور کائنات صلے الله علیه وسلم بعض برائے عوام و خواص بود واو علم اوامر و نواهی ست و بعض برائے خواص چنانکه حذیفه یمانی صاحب سر رضی الله عنه را تعلیم فرمودند و علی رضی الله عنه فرماید که رسول الله صلے الله علیه وسلم هفتاد باب علم مرا تعلیم فرمود که غیر مرا تلقین نفرموده و بعض علوم خاص برائے ذات پاک آن سرور صلی الله علیه وسلم بود که یکسے اطلاع او نیست چنانچه میفرماید که قسم ذات پاک خدا تعالی است اگر بدانید آنچه من میدانم خنده کم کنید و گریه بسیار سازید و هرگز با زنان خود بر بسترهائے خویش لذت و آرام مگیرید و البته بر بلندیهائے صحرا رفته بخدا استعانه نمائید و بخدا که من دوست میدارم که درخت بودمی و قطع کرده شدمے پس کسے را نمیرسد که خود را حاوی جملهٔ علوم داند چرا که علوم را نهایتے نیست و فوق کل ذی علم علیم مقرر ست و بهمین جهت قائل را در کلام رعایت مخاطب واجب ست چنان سخن نگوید که از فهم مخاطب عالی بود و بر سامع واجب است که بتخطیهٔ متکلم جلدی نکند بلکه حسن ظن دارد و بر قصور فهم خود فرود آرد والله تعالی اعلم

فصل بدانکه سالک را شیخ کامل که رفیق طریق او بود ضرور باید چنانچه حق تعالی فرمود اے ایمانداران تقوی کنید و بسوے خدا تعالی وسیله جوئید و حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که اصحاب من مثل ستارگانند بهر که پیروی کنید راه یابید امام غزالی رحمه الله تعالی در احیاء العلوم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرد که شیخ در قوم خود مثل نبی است در امت خویش یعنی آن شیخ قوم خود را راه حق نماید و از ضلالت برساند و نجات دهد و هم غزالی فرموده که این عظمت شیخ بسبب تومندی و توانائی و کثرت مال نیست بلکه بسبب تجربه کاری او در طریقه و ثمرهٔ عقل است و بهمین الطاف چه بلکه اجلاف هم مشائخ را مغرز و موقر دارند پس شیخ همان باشد که طریق حق رفته و مخاوف و مهالک راه دریافته باشد تا مریدان را از نفع و ضرر ایشان خبر دهد و بدانند که برائے طریقه محک و معیار قرآن و سنة و اجماع امت است هرچه موافق معیار است مقبول والا مردود و صحبت اینچنین شیخ از جلیس صالح نخواهد بود چنانچه رسول صلے الله علیه وسلم فرمود که جلیس صالح همچو عطار است اگر عطر ندهد از خوشبوئی او بهره گیری

خوف رسول خدا

له این قول ابوذر ... این حدیث است ۱۲

سله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة ۱۲

سله اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم

سطه الشیخ فی قومه کالنبی فی امته ۱۲ منه

همنشین یہ مثل آہنگر ست اگر بدن و پارچہ ترا نسوزاند بوے دخان ضرور آید مگر مرید درین بسیار
کوشش و تلاش کند کہ این شیخ لایق مشیخت ہست یا نے کہ بسیار طالبان درین راہ بسبب اتباع
گمراہان ہلاک شدند بلکہ اکثر بربادی درین راہ از ہمین است حق تعالی فرمائید۔ کہ چون
بہشتیان در بہشت و دوزخیان بدوزخ روند شیطان گوید اے مردمان اللہ تعالی شما
را وعدہ راست فرمودہ بود و من دروغ وعدہ بشما کردم و ہیچ دلیل حق بر شما پیش نکردہ بودم
بجز طلب بلاحجۃ شما دعوت باطل مرا قبول کردید پس چرا مرا ملامت میکنید خود را ملامت کنید
کہ حق الامر را گذاشتید و حضرت فخر الرسل صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اسلام کسے را خوش
ندارید تا کہ عقدہ قلب و عقیدہ او را ندانید پس باید شنید کہ اطاعۃ جملہ انبیا علیہم السلام
خصوصًا حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم فرض ست و جملہ انبیاء علیہم السلام در
اصول دین کہ معرفت ذات و صفات و رسل و ملائکہ و امور آخرت وغیرہ ہست متفق اند قدر ذرہ
درین امور اختلاف نیست و نسخ در احکام و اعمال شدہ نہ در عقاید و اختلاف مجتہدین امۃ ہم
در جزئیات فروع است نہ در اصول و ہر کہ در اصول غلط کردہ مبتدع و گمراہ گشت نجات ازین
گمراہی بجز اتباع کتاب و سنۃ و اجماع دیگرے نیست و اختلاف در فروع موجب رحمت
و وسعت ست مخطی را یک ثواب و مصیب را دو ثواب پس ہر شیخے کہ برین مذہب بود و
موافق اجماع امت و کتاب و سنت عقیدہ دارد و معہذا در علم طریقۃ و حقیقۃ ماہر بود قابل مشیخہ
است و مبتدی این امر را با فواہ مردم ثقات و عدول و از احوال مریدان او می توان دریافت کہ اگر
علماء وقت بر و انکار نمے کنند بلکہ بعض اہل علم و زیرکان و صالحان جوانان و پیران از و فیضان
مے گیرند و با او محبۃ دینی مے دارند و در طریقۃ و حقیقت مسلم مے پندارند بداند کہ فی الواقع ماہر راہ
حق است پس چون با او بیعت کند فرمان بردار او شود و بتوحید مطلب حلقہ اطاعت او
در گوش کشد و **توحید مطلب** اینکہ بداند کہ بجز این شیخ معین موصوف صفات مرا
در عالم کسے بمطلب نتوان رسانید اگرچہ دیگر شیوخ اقران او باشند و باین صفات
موصوف بوند و این رکن عظیم ست اگر توحید مطلب ندارد پراگندہ ہر جاے ماند و مشوش
شود و خدا ہم پرواے او نکند کہ در کدام صحرا ہلاک شد بلکہ چنانکہ حق و قبلہ یک ست شیخ راہ

لم وقال الشیطان لما قضی الامر ان اللہ وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم

لم حقیقت در اصطلاح عبارت از ذات حق تعالی است بلا حجاب تعینات

رسان خود ہم یک واند و بسیاراں دریں پراگندگی ہلاک شدند پس اگر خطرہ ہم دارد کہ در عالم
کسے بجز ایں شیخ مرا بمطلب تواند رسانید شیطان درو تصرف کند و از جاے لغزاند و بسیار
شود کہ شیطان بصورت پیر او آمدہ او را خراب کند و چنیں اشیا نماید کہ بآں عقیدہ او بر باطل
منعقد گردد معاذ اللہ و بتوحید مطلب ہرگز شیطان راہ نیابد و تمثل باین شیخ نتواند کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم شیخ را در مریدان خود مثل نبی در قوم خویش فرمودہ و علما امت خویش را بمثل
انبیا بنی اسرائیل فرمودہ پس چنانکہ شیطان لعین بمتشکل حضرت فخر الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم
نتواند شد چنانچہ خود فرمودہ اند کہ ہر کہ مرا بخواب دید فے الواقع مرا دید کہ شیطان بصورت من
ہرگز نمے تواند آمد ہمچنیں بصورت شیخ متابع شریعت نمی تواند گشت پس مرید محفوظ می ماند
و از ینجا گفتہ اند کہ چار چیز رکن وصول اند عبرتے در دین حق و علو ہمتے وقت مشاہدات و مکاشفات
و تجلیات و حفظ ہمت و حرمت شیخ و شفقت بر یاران طریق کہ عبارت از توقیر کبار و ترحم صغار است
و ایں ہمہ کامل ایمانان را نصیب بود نہ ناقص ایمانان را و مرید را باید کہ صادق بود یعنی بظاہر
و باطن سرًا و علانیۃً با خدا مستقیم ماند و بہر حال طالب حق بود ببدن و عقل و نفس و سر و قلب
و روح مخلص باشد کہ تمام حرکات و سکنات و افعال و اقوال او براے خدا تعالی بوند کہ با ایں دو شرط
اخلاص و صدق توقع قوی ست کہ بمعرفت و وصول نشتابد چنانچہ ابو درداء رضی اللہ تعالی روایت
کرد کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حق تعالی مے فرماید کہ ہر کہ مرا طلبید مرا یافت و ہر کہ
غیر مرا طلبید مرا نیابد و ازیں خبر طالبان و عاشقان را رجاء عظیم شد چرا کہ طلب را بذات پاک
خود نسبت کرد مگر بشرط اخلاص و صدق و ارادہ کاملہ چنانکہ صوفیہ کرام رحمہم اللہ تعالی فرمودہ
اند کہ توحید آن است کہ نہ ذکر کند غیر خدا تعالے را و نداند جز او را و نفہمد و نہ دوست دارد سواے او
را و محبت خدا تعالی براے ذات پاک او تعالی دارد نہ بہ طمع جنت و خوف دوزخ و آنچہ حق تعالی
فرمود کہ مومنان توقع رحمت الٰہی دارند و از عذاب می ترسند صفت عوام مومنین است
نہ بینی کہ در صفت خواص فرمود کہ ایشان تبلیغ رسالت مے کنند و از خدا تعالی مے ترسند
و بجز وے تعالی از ہیچ چیز نہراسند و ہم فرمود کہ ایشان خدا را دوست دارند و خدا تعالے
ایشان را و ہم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الٰہی من از تو بتو مے پناہم و امثال ایں در قرآن

واخبار بسیار است که مطلب صوفیہ کرام بخوبی ثابت می کند وہم مرید بیقین داند که روح شیخ مقید
بہ یک مکان نیست پس ہر جا کہ مرید باشد قریب یا بعید اگر چہ از شخص شیخ دور است اما روحانیتہ
او دور نیست چوں ایں امر محکم داند وہر وقت شیخ را بیاد دارد وربط قلب پیدا آید وہر دم مستفید
بود وچوں مہمے ہر دم ورحل واقعہ محتاج شیخ بود شیخ را بہ قلب حاضر آوردہ بلسان حال سوال کند البتہ
روح شیخ باذن اللہ تعالیٰ اورا الفا خواہد کرد مگر ربط تام شرط است وبسبب ربط قلب
بشیخ لسان قلب او ناطق می بود وبسوے حق تعالیٰ راہ مے کشاید وحق تعالیٰ راہ می کشاید و
حق تعالیٰ اورا محدث میکند چنانکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ در امتہائے سابقہ محدث
یعنی درست راے بودند اگر دریں امت ہم ہست او عمر ست رضی اللہ عنہ یعنی قلب عمر رضی اللہ
عنہ بسبب کمال ربط خود بآں سرور صلی اللہ علیہ وسلم چناں با حق تعالیٰ ارتباط یافت کہ از
حق تعالیٰ ملہم مے شود وہمیں موافق راے او رضی اللہ تعالیٰ عنہ وحی آمد وموافقات راے
وے رضی اللہ عنہ زیادہ از ہژدہ گفتہ اند واللہ تعالیٰ اعلم الحاصل شیخ طریقہ آں بود کہ
دین وشرع در قلوب مریدین راسخ گرداند ومشیخت بدون سلوک طریق حق کہ مذموم ومحمود را
دیدہ ودانستہ ونافع وضار را فہمیدہ وچشیدہ باشد متصور نیست ومجذوب اگرچہ بمطلب
رسیدہ مگر چوں در قطع طریق آفتہا ے راہ ندانستہ از بلاہائے راہ خبر ندارد ومشیخت کہ بدرقہ
ودلالتہ راہ ہست ازو راست نیاید وشروط شیخ آں ست کہ عالم کتاب وسنت بود نہ صرف
علم بلکہ باید کہ اتصاف بصفات کمال واغراض از حب دنیا وجاہ ومال ہم دارد وطریقہ از شیوخ
پسندیدگان مسلسل تا رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم داشتہ باشد بامر شیخ خود ریاضت ومجاہدہ
از قلت کلام وطعام ومنام وقلت اختلاط با انام وکثرت صدقہ وسکوت وصلوۃ وصیام کردہ
باشد ومکارم اخلاق وحسن ادب مثل صبر وشکر وتوکل ویقین وسخاوت وقناعت وامانت
وحلم وتواضع وکفایت امور آخرت وصدق واخلاص وحیا ووقار وسکون وتاتی وبباد دادن
جاہ ومال وغیرہ خصائل ستودہ باشند وانوار مشکوۃ نبوی در خود پیدا کردہ جمیع اخلاق ذمیمہ
از کبر وعجب وبخل وحسد وحقد وحرص وامل وسبک حرکتی وغیرہ دراں نور مضمحل نمودہ
باشد وصورت مجاہدہ وریاضت بے تکلف بسبب حلاوت ولذت تجلیات بر روے وے

درخشیده بود وانوار مشاہدہ وکمالاتش تابان بوده وبنور قلب او شرح صدرش گردیده باشد واز دنیا واہل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد واز جملہ علل وقیود مطلق بوده بمقام احسان[۵] رسیده بلسان حال گفته باشد که معبودے را که نمی بینم قابل عبادت نمیدانم چنانچه دعیل یمانی از علی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را مے بینی فرمود که ربّی که او را نه بینم وے را نمی پرستم دعیل گفت که چگونه مے بینی فرمود که اے دعیل او را چشمان ظاہر نمی بینند بلکه دیده قلب بصدق وایمان مے بینند وہم آں شیخ بعد مجاہدات وریاضات از محنت ظاہری برآمده براحت وصال رسیده واز تلخی مشقت گذشته حلاوت حالات چشیده باشد وبانسیم فضل خاص حظ راحت ربوده وبوسعت گاه لامکان بنفحات قرب[۶] مانوس بوده وباب مشاہدات بروے کشوده باشد ودوا ے درد ہجر خود یافته وظرف سینه خود برداشته وکلمات حکمت از وے سرزده باشند وقلوب خلایق باو مائل بوده باشند وظاہر او در رضای وباطن در خلا بمشاہدہ مستغرق گردیده باشد وبجلوت او را خلوت میسر آمده باشد ومغلوب الحال نه شده وشطحیات[۷] نگفته باشد واو بفراست خود استعدادات دیگراں را دانسته ومقام او را کسے نشناخته باشد پس اوست قابل مشیخت چرا که طریقه محبین وحال مقربین نه بسبب اعمال ابرار صالحین باو عطا شده وگاه ایں شیخ را خلیفه باشند که علم او در ایشاں منتقل شود وبواسطه ایشاں در طریقه او برکت ماند ولین جلد ہمچو لین قلب او دریں شیخ نمودار بود وایں علاقه قبول کردن بدن اوست اعمال را اثر قبول قلب او وایں باعث کمال محبت خاصه ہست که حقتعالی او را ترقی مے فرماید وواصل خود بعد انقطاع تمام از اغیار میکند وخود حق تعالی فرمود که جلدہا مثل قلبها نرم مے شوند وایں حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب متشابه مکرر نازل فرمود که بر جلدہا ے خدا ترساں از وموے مے خیزند وباز جلود وقلوب ایشاں نرم مے شوند وآرام مے گیرند بذکر خدا تعالی وہم بدانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن شرط نیست بلکه بقدر فرایض وسنن ونوافل عبادات وانواع محرمات ومحذورات وبقدر تمیز در جایز وناجایز بس ست ودر طریقه واجب است که جمله معالجات امراض سالکین طریقه وطرز مجاہدہ وریاضته را که بہر کس حسب استعداد او لایق بود بداند ودانشمند باید بود که مزاجہا ے

۵ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه ۱۲ منه

مریدان و اوصاف ذمائم آنها را در یابد و بعلوم و معارف که در طریق الی الله تعالیٰ مریداں باو
محتاج مے شوند مہارت داشتہ باشد و در حقیقت و مقامات و منازل و تلوینات و تمکینات
و فوائد و ضرر را دانستن و از مکاشفات و مشاہدات و معائنات گذشتہ بفنا رفنا و بقا ببقا
پیوستن و جامع معرفت عظمت و کبریا و وحدانیت و فردیت را بودن ضرور باید تا تربیت سالکین و ارشاد
طالبین تواند و سزاے پیری آید چنانچہ حق تعالیٰ فرماید کہ بگو اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم کہ ایں
راہ نیست کہ شما را طرف خدا تعالیٰ با وصف بصیرۃ و مشاہدہ و رویۃ قلبی و تصدیق ایمانی خود
مے طلبم و ہمچناں اتباع من با بصیرت و مشاہدہ مے طلبند و ہم شرط شیخ است کہ کریم و رحیم
و صابر و حلیم بود نہ سخت رو و ترش مزاج و تلخ کلام کج خلق و نہ کوچہ گرد و سیرابی دنیا پرست و نہ
طالب زینت و جاہ و نہ طالب کثرت مریداں و نہ مغلوب الحال شطحیات گویاں و ہم باید کہ
بر مریداں ہمچو نبی صلے اللہ علیہ وسلم بر اصحاب خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم شفیق بود چنانچہ حق تعالیٰ
فرماید کہ البتہ رسول شما از قوم شما است کہ ہر چہ بر شما سخت است بروے ہم دشوار است و
او بر شما حریص است و مہربان رحم کنندہ ہست و چوں شیخ بایں صفات موصوف و متخلق باخلاق
نبوی بود خلیفۂ رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم در باب تربیت مریداں باشد و آنچنانکہ
حق تعالیٰ از حال موسیٰ و خضر علیہما السلام حکایت فرمود کہ موسیٰ ہمراہی خضر خواست تا
از خضر رشد و ہدایت آموزد خضر گفت کہ تو بامن صبر نتوانی تا تمام قصہ ہمچناں مریداں را اتباع آں
شیخ و ترک اعتراض بر آں و ادب و امتثال امر او فرض باشد و ہیچ امر انحراف نشاید واللہ
تعالیٰ اعلم **فصل** چوں صادقی را شوق سلوک الی اللہ بود اولا او را شیخ موصوف الصفات
طلب باید کرد تا ذکرے مناسب حال مرید تلقین فرماید و حسب امر آں شیخ بران ذکر مواظبت
نماید حتے کہ حرارت ذکر وجود او را در گیرد و سزاوار تلقینات دیگر و لائق خرقہ تشبہ و تصوف گردد
و بفضل اللہ تعالیٰ صوفی شود پس برائے مبتدی لائق است کہ اہم الاذکار کہ نفی و اثبات است
خفیہ یا جہراً ہر چہ شیخ او تلقین فرمودہ باشد مداومت کند بایں طور کہ بہ لا الٰہ جملہ خواطر خیر و شر
نفی کند و بہ الا اللہ ذات پاک حق تعالیٰ کہ عدم او محال ست ثابت نماید و بوقت لا الٰہ شیخ را
بدل آوردہ روح او را از خود یا خود فہمد و اگر در اثناے ذکر و خلوت چیزے بر وے ظاہر شود و صورتہاے

نیک وبد وانوار برقی والوان مختلفہ بینند ہرگز باو التفات نکنند وبالیقین داند کہ نور حقیقی از شکل
وجہت وتحیز پاک ست پس آنچہ ازیں انوار وغیرہ از قسم خیالات خواہد بود فی الحال زائل خواہد شد
وپیداست کہ ناپایدار قابل دل بستن نیست ہمچو خلیل علیہ السلام کہ چوں ستارگاں را دید کہ غروب
شدند فرمود کہ گم شوندگان را دوست نمیدارم کہ ایشان قابل خدائی نیند این مرید ہم دم لا احب الآفلین
زند واز ناپائدار وفانی تبری ورزد واگر این معائنات ثابت مانند۔ باید دانست کہ حقائق این
معائنات در عالم معنی ست واینکہ در عالم مثال روشن شدہ تجلی وپرتوہ آں حقایق ہست مگر
باید کہ باآں ہم مانوس نہ گردد کہ حق تعالیٰ دریں راہ ہفتاد ہزار حجاب از نور وظلمت پیدا کردہ وآنہا
را پردہ کعبہ اسرار بسبب غیرت وعظمت او مقرر فرمودہ چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
باین از اشارت فرمودہ کہ برائے خدا یتعالےٰ ہفتاد ہزار پردہ نور وظلمت اند اگر برداشتہ شوند
جملہ ماسوا سوختہ گردد وآں حجاب ہمیں انوار روحانیہ وظلمت جسمانیہ از حواس خمسہ وطبائع
واغراض واخلاق ذمیمہ ونفس وہوا وہوس وشہوت وشیطان وغیرہ اند ونفس زاکیہ از ظلمت
وکدورت بالطبع متنفر ست وبانوار مانوس ازیں جہت رفع حجاب ظلمانی بر طالب اسہل ست
مگر رفع نورانیہا بسیار دشوار ست وبیان آنہا اینکہ دہ ہزار حجاب ظلمت در لطیفہ قالب
کہ وجود سالک ست برنگ خاکی اند وبمواظبت ذکر ہنوز ذکر این ظلمات تو بر تو مشاہدہ میشوند
وچوں جسم ہنوز ذکر صالح بود صاف مثل ابر سپید میگردد دہ ہزار پردہ نورانی در لطیفہ نفس
برنگ آسمانی اند وبدانکہ نفس مربی وجود ست وشرور خود بر خود فیضان مے کند چوں نفس
مربی مزکی گردد خیرات خود بر وجود فیضان خواہد کرد دہ ہزار نورانی در لطیفہ قلب برنگ سرخ
اند مثل آتش اگر غذائے حسب خواہش خوردہ مے شود دخانیہ ہم دراں آمیزیدہ بود وسریع
الصعود نباشد وگرنہ صاف وسریع الصعود باشد دہ ہزار نورانی در لطیفہ سر اند برنگ شیشہ
صاف وسفید کہ آفتاب بران تافتہ باشد دہ ہزار نورانی در لطیفہ روح زرد رنگ اند باکمال
صفائی ودہ ہزار نورانی در لطیفہ خفی اند برنگ آئینہ رومی مصقل مثل رنگ حدقہ چشم انسان
ودہ ہزار نورانی در لطیفہ حقیقیہ کہ ہمہ لطائف باو قایم اند برنگ سبز کہ قرار چشم وفرحت قلب باو
بود واو لون حیات دل است بعد آں رنگ عقیق باقی ماند نجم الدین کبری رحمہ اللہ تعالی فرماید

که هر که باین رنگ متصف شد خواه مخواه بمقام فنا رسد سالک قصد کند یا نکند مثل روح که بالذات
از آتش مے گریزد واختیار صاحب روح را دران هنا باشد واین رنگ بعد دشواری بسیار ومجاهدۀ
بے شمار به آسانی ظاهر گردد وبعد از تقلع حجابهاے مذکوره انوار لطایف سبعه مشاهده میشوند
ودر لطیفه قالب جنات را ودر لطیفه نفس دوزخ را ودر لطیفه قلب جنت را ودر لطیفه سر ملائکه را
ودر لطیفه اولیاء کرام را ودر لطیفه خفی انبیا علیهم السلام را ودر لطیفه حقیقت فخر الرسل
صلے الله علیه وسلم را مشاهده میکند بعد آن نور الانوار تجلے فرماید وهمه انوار را مضمحل ومتلاشی
گرداند وسلوک تمام شود وسیر طالب بجذبۀ جلیه تبدل پذیرد بدانکه چون سالک بمحبت
حق تعالی سلوک ورزید وبنوافل طاعات وصوم وصلواة وطهارت ولطافت مشغول شد و
قرب خدا جست این را جذبۀ خفی وسیر الی الله تعالی گویند وشروع سلوک دانند وبدون
این جذبه سلوک این طریق ممکن نیست وهمین ست معنی آنکه حق تعالی فرمود دوست مے دارند
خدا تعالی را وبعد مواظبت سالک برین چون خدا تعالی او را دوست داشت وبسوی خود کشید
وبسر محبت خود او را آگاه فرمود وواصل کرد این را جذبۀ جلی گویند واینست مصداق قول او تعالی
که فرمود دوست میدارد خدا ایشان را وباین جذبه بے اتباع شریعت نبوی صلے الله علیه وسلم
هرگز نتوان رسید چنانکه حق تعالی فرماید گو اے محمد صلے الله علیه وسلم اگر خدا را دوست میدارید
اتباع من کنید که اگر اتباع من خواهید کرد خدا تعالی شما را دوست خواهد گرفت واین سریست
هر که نچشید ندانست واگر طالب صادق چهل روز مستمر بشرائط کاربند باشد انشاء الله تعالی باب
مکاشفات برو بگشاید واول انوار روحانی وکواکب روحانی دیده شوند باز مشاهده فرشتگان کند
باز مشاهده صفات بود که بواسطه آن صفات بعض حقایق بر سالک ریزان بوند واین حال
در بدایة بود وچون از عالم مثال بلند شد بصر تیح حق در جمیع اشیا مطالعه کند وچون باز درین
عالم مجاز که همچو ظلال ست آید بر خلق نظر رحم مے کند که ایشان از جمال حقیقی محروم اند
وباین عالم غرور وظل قانع ومغرور اند واین شخص اگرچه بوجود خود با خلق بود مگر بقلب از ایشان
غائب باشد واین کس از ظهور خلق تعجب کند که چرا با وجود ظهور حق محو نیند وایشان تعجب
کنند که چه شد این شخص را که با وجود وجه چنین بے خود واز خویش بے خویش است واین جمله

ثمرہ ذکر است کہ اول ذکر زبانی بود بعد آں ذکر قلبی و بعد آن غلبہ ذکر و بعد آں محویت ذکر و نو اگر
در مذکور باشد و این نتیجہ عمل صالح و اتباع سنت است و نہایت سلوک ہم ہمین ست
کہ بسبب صحت بدایۃ نصیب گردد و شرایط تصحیح بر طریق امام جنید رحمہ اللہ تعالے کہ
اقرب الطرق ست برائے حصول مقصود ہشت اند دوام طہارت و دوام صوم و دوام
سکوت و دوام خلوت و دوام ذکر اللہ و دوام نفی خواطر و دوام ربط قلب با شیخ و استفادہ
علوم و اقعات ازو تا آنکہ تصرف خود را در تصرف او فنا کند و دوام ترک اعتراض بر خدا تعالے
در ہر حال ضرر رسد یا نفع تا آنکہ سوال جنت و پناہ از آتش ترک کند و ہمہ این موقوف بر توفیق
الٰہی ہستند ہر کہ را توفیق رفیق شد خود میداند و فکر مے کند کہ اہم ضروریات خدا تعالے
ست پس محبت این مطلوب حق راسخ نمودہ از مخلوق رو بگرداند و بخالق متوجہ مے شود و
بُعد و مہاجرت را گذاشتہ طالب قرب و وصال میگردد و از کسل و سستی باز ماندہ مشقت و
مجاہدہ اختیار مے کند سہیل تستری رحمہ اللہ تعالی فرمود کہ ہجرت تا قیامت فرض
خواہد ماند از جہل بسوئے علم و از غفلت طرف ذکر و از گناہ جانب طاعت و از اصرار بر حرمت
توبہ و این شرایط را در ہشت فصل مفصل میکنیم بفضل اللہ تعالی و عونہ **فصل** شرط اول دوام
وضو ست تا آنکہ یکساعت ہم بے وضو نماند اگر آب نیابد تا ہم رسیدن آب تیمم کند چنانچہ
حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرماید کہ استقامت ورزید و کاہل نشوید و بدانید کہ بہترین اعمال
شما نماز ست و محافظہ وضو بجز مومن کسے نمے کند و ہم فرمود کہ وضو سلاح مومن ست و
ہم فرمود کہ وضو بر وضو نور بر نور است و امام غزالی رحمہ اللہ تعالے در احیاء العلوم روایت
کرد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بنا دین بر پاکی ست و ہم فرمود کہ کلید نماز طہارت
ست و فرمود کہ طہارت نصف ایمان ست و حق تعالی فرماید کہ در مسجد نبوی مردمانند کہ طہارت
را مرغوب دارند و حق تعالی پاکان را دوست میدارد و پس باید کہ بہر حال در خوردن و آشامیدن
و خفتن و گفتن وغیرہ با طہارت ماند تا کہ ببرکت طہارت ظاہری طہارت باطنی حاصل شود
و سینہ او صالح و سالم گردد کہ در حضرت منزہ بجز صاحب قلب سلیم را کہ از جملہ کدورات
سالم بود بار نیست و ہر کہ ظاہر خود را موافق شریعت پاک نہ کرد ہرگز باطن او با دب طریقہ قابل

فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین ۱۲

نگرود کہ ظاہر عنوان باطن ست واگر بر طہارت مداومت دارد قریب است کہ انوار ربانی در وے عکس اندازند و عکس آں انوار در مخیلۂ او فتد و بچشم دل در تاریکی چنیں مشاہدہ کند کہ ہرگز قبل ازیں نصیب خود نداشت انشاء اللہ تعالیٰ **فصل** شرط دویم آں ست کہ ہر روز روزہ دارد و وقت افطار غذا کم خورد تا گراں شکم نشود و بگرسنگی ہم ہلاک نگردد کہ بسیار خوردن وچناں کم خوردن کہ ہلاکت آرد ہر دو ناز یبا اند حق تعالیٰ فرماید کہ بخورید و بنوشید مگر اسراف مکنید وہم فرمود کہ اے مومناں طیب وحلال کردہ خدا تعالیٰ را بر خود حرام نسازید و از حد ہم نگذرید کہ خدا تعالیٰ زیادتی کنندگان را دوست ندارد و ہمچنیں چوں نیت روزہ کند غذا کم خوردن بہتر است برائے تعظیم روزہ چراکہ روزہ بفضیلتے خاصہ کہ در وے خدا تعالیٰ نہادہ است از جملہ ارکان اسلام وہمہ عبادات ممتاز ست چنانکہ در حدیث قدسی است کہ ہمہ نیکوئی را ثواب دہ مثل تا ہفتصد مثل شود مگر صوم خاص برائے من ست و ثواب او ہم من خواہم داد یعنی قدر ثواب او در علم منست دیگرے نداند و بوے دہن صائم نزد خدا تعالیٰ از مشک خوشبوناک تر است و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزہ را سپر فرمودہ اند ہر کہ با نفس و شیطان جہاد دارد سپر او را ضرور باید تا تیر شیطان نخورد چراکہ در پری ہیچ شے چنداں شر نیست کہ در پری شکم بنی آدم کہ ہمہ بلا از شہوات و حرص و کینہ وغیرہ از پری شکم اند بلکہ آدمی را چند لقمہ کہ بداں کمر راست تواند کرد کفایت اند چنانچہ عیسیٰ علیہ السلام حواریین را فرمود کہ شکمہائے خود را گرسنہ دارید و جگرہائے خود را تشنہ و بدنہائے خود را برہنہ سازید تا شاید کہ بدلہائے خود رب خود را بہ بنید امام غزالی رحمہ اللہ تعالیٰ در احیاء العلوم فرمود کہ مقصود اہم در ہمہ چیز توسط است کہ خیر الامور اوساطہا مقرر است وہر دو طرف افراط و تفریط قبیح اند و آنچہ در فضائل جوع گفتہ ایم وہم میدہد کہ افراط تمام و گرسنگی کمال مراد باشد وہرگز چناں نیست بلکہ وجہ آں است کہ اسرار حکمت الٰہی در امر شریعت ایں است کہ ہر چہ طبع او را بنہایۃ خواہاں می بود و او موجب فساد باشد شرع دراں چنانچہ مبالغہ کند کہ جاہل پندارد کہ مخالف طبیعت بالکل مراد است مگر عالم میداند کہ اینقدر مبالغہ بسبب کمال حرص طبع شدہ مقصود توسط است چراکہ طبیعت تقاضائے ایں شے خواہد کرد و شرع بالکل منع خواہد نمود بسیار دور است و دشوار کہ طبع را بالکل از بیخ

بر کند لهذا اعتدال پیدا نخواهد آمد که حرص طبع نخواهد گذاشت و شرع اجازت نخواهد داد پس
ترسان و لرزان قلیل خواهد کرد و اگر کسے بالکل مخالفت طبع کند شریعت برائے او ورآوردن
آن کار و ترک مخالفت طبع امر مے فرماید پس بهتر برائے طبع معتدل آن است که آنقدر
خورد که آروغ نیارد که از ثقل معده که مانع او عبادت است و گرسنگی بسیار که هم شاغل وقت مانع
از ذکر است وا رهد و مقصود آنکه چنان خورد که اثر طعام باقی نماند و بسرعت تحلیل گردد تا که تشبه
بملائکه پیدا آید که ایشان از گرسنگی و ثقل معده هر دو پاک اند والله الموفق **فصل ۶** شرط سوم
آنکه بغیر ذکر و عبادت و امر خیر هرگز لب نکشاید حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید هر که بر خدا تعالی و قیامت
ایمان آورده باید که کلام خیر کند یا خموش ماند و هم فرمود که مردمان در آتش وا رگون بر بینی های انداخته
خواهند شد چه سبب است بجز اینکه زراعت زبانهائے خود خواهند درود و علی کرم الله وجهه فرمود
که تمام نیکی در چهار چیز است کلام و سکوت و نظر و حرکت پس هر کلام که بذکر الله نبود بیهوده است
و هر سکوت که بفکر نبود فراموشی ست و نظریکه عبرت نباشد غفلت است و حرکتیکه در عبادت نیست
سستی است رحم کند خدا تعالی بنده را که کلامش ذکر و سکوتش فکر و نظرش عبرت و حرکتش عبادت
بود و مردمان را از شر زبان و دست خود نگاه دارد و خود را از دروغ و نفاق در امن سپارد
که حق تعالی بمقام شکایت میفرماید که بزبانهائے خود آنچه مے گویند در دلهائے ایشان از آن هیچ
نیست عزیز من چون عیسے علیه السلام را در طفلی حق تعالی گویا کردن خواست مریم
علیها السلام را فرمود که اگر از تو کسے پرسد که این بچه از کجا شد بگو که من نذر صوم کردم کلام انسانان
کردن نمی توانم و در شریعت ایشان همچنین بود پس چون مریم علیها السلام زبان خود بست
عیسے علیه السلام در کودکی بکلام آمد تو هم اگر زبان خود از کلام فضول بر بندی کلام دل که طفل طریق
الی الله هست بشنوی و قاعده هست که اگر زبان در گفتگو مے آید قلب خاموش بوده می شنود
و چون زبان بند شد دل گویا مے گردد پس زبان بر بند که دل تو کلام لغو نشنود بلکه ذاکر باشد
که قلب تو ذکر شنیده عادت ذکر گیرد والله ولی التوفیق **فصل ۷** شرط چهارم دوام خلوت
است و خلوت عبارت است از بند کردن حواس ظاهره برائے کشادن حواس قلب تا در بیداری
بیند آنچه دیگران در خواب بینند و حواس قلب بغیر بند شدن حواس ظاهره نمی کشایند ازین است

که در خواب بسیار اشیا دیده می شوند که در بیداری نظر نمی آیند پس اگر در حالت بیداری هم
حواس ظاهره بند شوند حواس دل بجنبانند و آنچه در خواب می نمود در یقظه آید و بهمین سر رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم پانزده سال قبل از نبوت خلوت را پسند فرموده در غار حرا یک هفته
و دو هفته عبادت میکردند و انوار معائنه می فرمودند و جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت
کرده که آنجناب دران غار تا یک ماه تشریف داشتند پس باید که خلوت خانه چنان تنگ
بود که وقت ذکر در وی توان نشست و ایستاده نماز توان خواند و بس و تاریک چندان باشد که
شعاع خورشید و روشنی روز آنجا گذر رود و متخلی را سزاوار است که برای دفع قبض طبع و کسل و
ملال خلوت و دیگر خواهش نفسانی بیرون نیاید مگر برای ضرورت دینی از وضو و نماز جمعه و جماعت
وغیره و باید که قوی مردانه بود و قدم بعلو همتی نهد که تا جان هست دریغ ندارد و سست نامرد که
بهر رنج افتد و باید که عاشق صادق باشد که غیر مطلوب را پس پشت اندازد و ثابت قدم بآرام
دل و اطمینان نفس و راحت روح ماند و طبع را از شهوت پاک کند و دل را به تقوی آراید و عقل را با ایمان
و جوارح را بطاعات معمور کند و انفاس را بنور صدق و اخلاص منور سازد و سینه را بذکار اسلام کشاده
دارد که اینچنین مردان را حق تعالی هدایت داده و اولوالالباب فرموده و شاید که باخلاق حسنه از ادب
و تواضع و ذلت و انکسار و مسکنت و خضوع و خشوع متخلق بود و نفس را چنان گوشمال دهد که
بایں اخلاق عادت گیرد و از حب دنیا و جاه و مال اعراض کند و تقلیل اکل و طول صمت و کثرت
صوم و صلوة و صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و امانت و سکون و تانی معتاد گردد
و غذا و لباس از حلال بهم ساند تا شیطان وسوسه ندهد بلکه باید که قبل از خلوت هم عادت ریاضت
و عزلت گیرد و کم خوردن و کم خفتن و کم باخلق بودن و کم آب نوشیدن را شعار گرداند و گوشت
بسیار نخورد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چون گوشت خوری در نفس خود رغبت جماع
می یابی بلکه در هفته یک دو دفعه خورد و چون خورد از ثلث پاؤ زیاده نخورد که باین مدت اینقدر
از شیخ اجازت ست تا مبتدی ضعیف نگردد و باید که غذا خفیف سریع الهضم
موافق طبع بخورد نه بطی الهضم و نه شکم سیر و ادب خوردن در خلوت و هم در غیر خلوت اینکه
لقمه کوچک گیرد و بسم الله گوید و با حضور قلب و ذکر بسیار خاید تا ظلمت شهوت طعام منور

ذکر متبدل گردد وچوں فرو برد خدا ے راکہ در حلق او بآسانی فرو کرد شکر او نماید وچوں در معدہ
قرار گیرد لقمہ دیگر گرفتہ ہمیں عمل کند تا آنکہ بقدر غذا رسد وہمیں ساں آب جرعہ جرعہ نوشد و
اول بسم اللہ وآخر شکر خدا تعالیٰ گوید وبعض صوفیہ گفتہ اند کہ بتجربہ تشنگی راشہوت کاذبہ
دریافتیم پس ہر کہ نفس را کمی آب وقت تشنگی عادت دہد خدا تعالیٰ تشنگی اورا دفع
کند تا آنکہ چند چند ماہ آب نوشد وخواہش ہم نیاید وور مزاج وبدن او ہیچ اثر ضرر پدید
نیاید وطبع برطوبت غذا قانع ماند وشیخ محی الدین نووی رحمۃ اللہ تعالےٰ در ریاض الصالحین
فرمود کہ عزلت وقت فساد زمانہ وخوف وقوع در فتنہ وحرام وشبہات وغیرہ مستحب است
وحق تعالیٰ بزبان حبیب خود صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسوئے خدا تعالیٰ بگریزید کہ من شما
را از حق تعالےٰ ترسانندہ صریح ام در مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ روایت است کہ ایشاں
از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم شنیدند کہ مے فرمودند حقتعالیٰ متقی پاک غنی النفس پوشیدہ
را دوست مے دارد ودر صحیحین ابو سعید خدری رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت کرد کہ شخصے از
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم پرسید کدام شخص بہتر است فرمود مومنیکہ بنفس ومال خود در راہ
حق تعالےٰ مجاہدہ کند باز پرسید کہ بعد ازیں کدام بہتر است فرمود یکسو شدہ در درۂ کوہ کہ
عبادت خدا تعالیٰ مے کند ودر روایتے آمدہ کہ از حق ترسیدہ مردماں را از شر خود وارہانیدہ
وہم ابو سعید خدری رضی اللہ تعالےٰ عنہ در بخاری روایت است کہ عنقریب بہترین
مال مردم اہل اسلام گوسفنداں بوند کہ اینہا را بر سر کوہ برد ودین خود را از فتنہا وارہانیدہ
گریزد وعایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت کرد کہ شروع وحی بر حضرت صلے اللہ علیہ وسلم
خوابہاے صالح بود کہ تعبیر آنہا ظاہر مثل صبح صادق بوجود مے آمد بعدہٗ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم در غار حرا خلوت گزیدند تا چند چند شب عبادت مے کردند ودر آنہا
بخانہ تشریف نمے آوردند وطعام آں روزہا ہمراہ مے بردند وباز نزد خدیجہ رضی اللہ
تعالےٰ عنہا تشریف آوردہ توشہ چند روزے مے بردند وہمچنیں عمل مے فرمودند تا آنکہ در
ہماں غار وحی رسید کہ فرشتہ جبرئیل علیہ السلام آمدہ گفت کہ بخواں فرمودند کہ من خواندہ
نیستم پس جبرئیل علیہ السلام آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم را گرفتہ بزور بسیار شپلیدہ گذاشت

وگفت کہ بخواں باز فرمودند کہ خواندہ نیستم باز فرشتہ بزور تمام فشیلیدہ وگذاشتہ گفت۔ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي تا مَا لَمْ يَعْلَمْ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد خدیجہ رضی اللہ عنہا تشریف آوروند ودل مبارک حضرت صلے اللہ علیہ وسلم مے لرزید وفرمود کہ مرا در پارچہ بپیچید در پارچہ بپیچید آخر در پارچہ بپیچیدہ ماندند تا کہ خوف دفع شد وبا خدیجہ رضی اللہ عنہا قصہ فرمودند کہ بر جانِ خود از ہلاکت ترسیدم خدیجہ رضی اللہ تعالی عنہا فرمود ہرگز خوف ندارید قسم خدا تعالی کہ ترا ہرگز حق تعالی رسوا نخواہد کرد کہ تو صلہ رحم مے کنی وراست گوئی وبار بردار ضعیفاں ہستی وبرائے مسکیناں کسب مے کنی ومہمان نوازی وبر حق الامر مددگارے تا آخر حدیث پس اہل اللہ مے فرمایند کہ حضرت باوصف ایں صفات حسنہ وعصمۃ وحفظ حق تعالے از آفات برخود امن نداشتند وبرجان خویش می ترسیدند باز چگونہ کسے را باذمایم خصال طمع سلوک الی اللہ وعمل خلوت واربعین راست آید بلکہ اگر کسے نزد خدا تعالی مرتبہ خواہد واز شیطان نجات جوید باید کہ ایں صفات سَنِیَّہ یعنے روشن کہ حضرت خدیجہ رضی اللہ تعالے عنہا ذکر کردہ اند در خود پیدا آرد ونووی در شرح مسلم گفتہ کہ خلوت شانِ صالحین وبندگانِ عارفین است ابو سلیمان خطابی گفت کہ محبت خلوت آں سرور صلے اللہ علیہ وسلم را از آں سبب بود کہ در خلوت فراغت قلب واعانت بر فکر وقطع از مالوفات بشری وخشوع بخوبی میسر مے آید وبعد انکہ چوں اول حضرت جبرئیل علیہ السلام در حرا بخدمت فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شدند امر قرئت کردند وحکم تبلیغ تا آنکہ حضرت علیہ السلام ای در غار حرا ریاضت بسیار فرمودند واز مخالطت مردم اعراض کردند وبنیاد اہل آں را بدبنیاد اشتند وخلوت برگزیدن بتمام رسانیدند وشہر وخانہ را بگذاشتہ از طعام بقدر سدِ رمق گرفتہ کار باعلے مرتبہ رسانیدند بلکہ بعض اوقات ایں چند لقمہ طعام را ہم گذاشتند وارشاد کردند کہ نزد پروردگار خود مے خورم ومے نوشم وچوں بہمہ اطوار استوار شدند وسزائے امر تبلیغ گردید حق تعالی بوحے تائید فرمود وبخلعت رسالت مشرف کرد پس ہمیں سنت سنت الٰہی برائے ہدایت خواص بندگان بودہ کہ انبیا علیہم السلام اند وبہ تربیت طالبان متابعت ایشاں ضرورست ودر عوارف المعارف از ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمدہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ قریب یک زمانہ

برآدمیاں می آید کہ در روے دین کسے سلامت نخواہد ماند مگر آنکہ گریختہ برود دین خود را از شہرے
بہ شہرے و از کوہے بکوہے و از سوراخی بسوراخے مثل روبہ کہ از صیاد مے ترسد پرسیدند
یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ایں معاملہ کے شود فرمود ہرگاہ کہ معیشت بجز گناہ
حاصل نشود و دریں زمانہ ترک نکاح ہم حلال خواہد شد پرسیدند یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وسلم مارا حکم نکاح شد دراں زمانہ چگونہ ترک آں جائز شود فرمود ازیں سبب کہ دراں ایام
ہلاکتِ شخص بدستِ والدینِ او خواہد شد و اگر والدین نخواہد داشت بدستِ زوجہ و اولاد خود
ہلاکت خواہد شد و گرنہ بدستِ اقربا خود پرسیدند چگونہ بدست آنہا ہلاک شود فرمود کہ آنہا او
را بر تنگی معاش غیرت دہانند و او از جہتِ غیرت از حد تجاوز کند و خود را و دینِ خود را برباد دہد
و ہم از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم روایت است کہ فرمود بہترین مردم بعد دو صد سال
خفیف الحاذ بود عرض کردند کہ خفیف الحاذ کیست فرمود ہر کہ زوجہ و اولاد و مال ندارد یعنے
خفیف الحساب بود و جنید فرمود رحمۃ اللہ تعالی ہر کہ سلامتی دین و آرام بدن و دل خواہد از مردمان
یکسو گردد کہ ایں زمانہ وحشت است و عاقل ہمو لنست کہ دریں زمانہ وحدت گزید و آنچہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومنے کہ با مردمان ماند و صبر بر ایذائے ایشاں کند بہتر است
از آنکہ صبر نتوانستہ خلوت گزیند معنی ایں حدیث چنین است کہ ہر مومن کہ بریاضت و تزکیہ
نفس را تہذیب و تسکین دادہ و حق تعالی او کوہ صبر و دریا و دریا رضا بروے ارزانی فرمودہ
و سکینہ در دلِ وے انداختہ شدہ و حلم و ثبات و کظم غیظ و احتمالِ ایذائے و وقار و میانہ روی در
ہمہ امور عفت و سخاوتِ نفس و بردباری و جوانمردی و قناعت و تقوے و ترک طمع و حرص و
غضب کبر و عجب و رعونتِ نفس در طبع او حاصل شد اگر مخالطت با مردم نماید و صبر بر ایذائے
ایشاں کند اولی است از خلوتِ او کہ از وے بمومنین نفع خواہد رسید و باوصف جلوۃ در خلوت
او فتور نیست و ہر کہ باین مرتبہ نرسیدہ بلکہ در روے صفات سبعیہ و بہیمیہ طبعیہ و نفسیہ باقی
اند ہرگز صلے اللہ علیہ وسلم ایں چنیں کس را نفرمود کہ مخالطۃ او با مردم از خلوت اولی است بلکہ
ایں شخص را واجب است کہ خلوت گزیند تا بمخالطت او مردم ایذا نیابند و عباد اللہ از غیبت
و نمیمہ و حسد و غیرہ شرارات او محفوظ مانند و ایں حدیث نیز خود تائید خلوت فرمود اگر بدیدہ انصاف

دیدہ شود اگرچہ بعض الناس معنے او نفہمیدہ باشند و مطلق مخالطت را بر خلوت ترجیح
دادہ باشند حاشا و کلا پس اے طالب در ترک ہوا و دایم بسیار کوشش کن تا جمعیت
ظاہری و باطنی میسر آید چنانچہ سری سقطی فرمود کہ کامل کسے باشد کہ نور تقوےٰ او را اختلاطِ
عوام ضرر نرساند و ہم بدانکہ شیوخ طریقہ را برائے تربیت سالکین طرز ہائے بسیار اند
و اکثر مشائخ بعد صحابہ رضی اللہ عنہم بوسیلتِ خلوت و عزلت طے سلوک می کنانند
و حضرات صحابہ رضوان اللہ علیہم را بے خلوت صرف ببرکتِ صحبتِ فخر الانبیا صلے اللہ علیہ
وسلم فتوحات میشدند و بیک جلسہ چندان معارف و غرایب علوم حاصل مے شدند کہ
دیگران را بخلوت سالہا سال میسر نیاید و این امر ازین بود کہ ارادت چنانکہ گفتہ اند مرکبِ
عادت باشد و عادت صحابہ رضی اللہ عنہم رسوم جاہلیت بود چون حضرت صلے اللہ
علیہ وسلم چنان کرد کہ ہیچ امر سرِ مو تجاوزے در اطاعت نے کردند و بدل و جان راضی می
بودند حق تعالے در دلِ ایشان ایمان نبشت و بنور ہدایتِ خود تائید فرمود کہ با وصفِ
مخالطت اہل و مال و اکتساب مباحات و جہاد بذروہ کمال بودند و ہمہ ہمتِ ایشان متابعت
رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم و ملاحظ جمال با کمال آن سرحلقۂ محبوبان بود و حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم مجمع ہمہ فضائل و کمالات بودند چون ایشان را بصدق ارادہ راسخ دید از شمس قلب شریف
خود عکسی انداخت و بچشم سراسر ہدایت نظری افراخت و با نوار نبوت و لمعاتِ جواہر
معدن رسالت تشریف بخشید چنانکہ شیخ شہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ روایت کرد کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود انچہ حق تعالی در سینۂ من انداختہ بود در سینۂ ابوبکر انداختم پس چراغ
قلوب ایشان بآن نور روشن شد و مشکوٰۃ وجود ایشان منور گردید و صفات بشری ایشان
بالکل مضمحل گشت زہاد و عباد و علما و حکما و عرفا و موحدین و راسخین در ہمہ علوم شدند و
از انوارِ معارف ایشان بر تابعین عکس افتاد و دل و جان ایشان نور محض گردید و
علے ہذا رضی اللہ عنہم اجمعین چنانکہ حضرت فرماید صلی اللہ علیہ وسلم کہ اصحاب من مثل
ستارگان اند ہر کہ پیروی کنید راہ یابید پس چون یک نظر آن آفتاب کمالات بابن سعادت
رساند کدام خلوت اولی ازین مجالست بود و کدام عقل است کہ برین چنین صحبت خلوت گزیند

چہ خلوت برائے آں گرفتہ اند تا آنچہ صحابہ رضی اللہ عنہم مجالست حضرت نبوی صلے اللہ
علیہ وسلم حاصل کردند دریں عزلت حاصل آید وہر کہ را شرف ایں نعمت میسر شد بسوے اصل
فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خلوت بود رجوع مے کند تا کہ نفحات الطاف رب حاصل کند
چنانچہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ بالیقین در روزہائے زمانہ شما نفحات اند آگاہ شوید و پیش
آں نفحات و روائح آئید و پیش آمدن وحصول آں خوشبوہا نمودن بادار او امرست با کمل
وجوہ و باحسن طرز پس ہر کہ دل وہمت پریشاں دارد او اوامر بکمال حسن ادرا میسر نمے آید
ناچار خلوت می گزینند تا تفرقہ باطن دور شود و دل جمع شدہ بیکسو متوجہ گردد وہر کہ براے ایں امر
خلوت کند باید کہ بر و مداومت دارد چہ خلوت نعمتی ست کہ دل را از خلق فارغ مے کند و بامر
خالق ہمت جمع می نماید و ارادہ را ثابت وقوی مے دارد و فکر را از لذتہائے نفسانی و دنیاوی
کم میسازد چرا کہ در خلوت بند کردن حواس است و حاسہ چشم دروازہ دل ست کہ آفات قلب
ازیں راہ مے آیند وشہوات ولذات پیدا می شوند چوں خلوت خواہد کرد خود ہمہ بند خواہند شد
پس عاقل و دیندار انکار خلوت نمے کند کہ او را التعبد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غار حرا
اصل ظاہر است ومشائخ طریقہ بعض خلوت را چہل روز مقدر کردہ اند از انکہ ابن عباس
رضی اللہ عنہما از حضرت افتخار العالمین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ ہر کہ چہل صباح براے
خدا تعالے اخلاص کند چشمہاے حکمت از دل او بر زبان وے ظاہر آیند و بعض بیک ماہ
اندازہ کردہ اند و روایت جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ را سند وارند و ہم بدانی کہ عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا
فرماید کہ ابتدا وحی بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم رویا صالحہ بود پس ازاں خلوت را مرغوب
فرمودند واریں دریافت کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم قبل خلوت ہم بوحی رویا نبی بودند و محبت
خلوت حکم مرتب بروحی بود پس خلوت ہم امرے از امور دینیہ شد و قطع نظر ازیں آنجناب
عالی قبل وحی و بعثت از افعال واقوال غیر مرضیہ از جانب حق تعالی محفوظ بودند کہ ہیچ
قول وفعل غیر مرضی از ذات پاک ایشاں سر نزد صلوٰۃ اللہ علیہ وہمیں بود کہ وقت مرمت
بیت اللہ در طفلی آں فخر رسل صلی اللہ علیہ وسلم چوں جناب ایشاں سلام اللہ علیہ سنگ گراں
برداشتند و بسبب کمال گرانی او ازار شریف کشادہ بر دوش زیر سنگ نہادند و عورت شریف

برہنہ ماندو اینچنیں برہنہ شدن عادت عرب ہم بود حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہماں ساعت بر
زمین او فتادند و بیہوش شدند و نظر شریف دران حالت طرف آسمان داشتند و ہماں دم
ستر شریف راپوشیدند و باز کسے حضرت ایشاں را برہنہ ندید صلواۃ اللہ علیہ پس چوں
عملِ خلوت را جناب ایشاں پیاپے فرمودند و حق تعالیٰ جناب ایشاں را از خلوت منع
نہ فرمود بلکہ خلوت وسیلہ ظہور ملک و نزول وحی و قرآن شد و انستیم کہ ایں امر یست از امور دینی و
اگر مخالفتِ دیں بودے البتہ حضرت سلام اللہ علیہ ازیں فعل نہی کردہ شدندی و ہمچنانکہ
خلوت برآں سرور صلے اللہ علیہ وسلم مبارک شد برمایان ہم مبارک شود انشاء اللہ تعالےٰ
کہ خود حق تعالیٰ فرماید کہ بے شبہ شمارا اے امۃ محمد صلے اللہ علیہ وسلم در امرِ رسول خود
اتباع حسن است و ہم فرمود کہ بگو اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم اگر شما خدا تعالےٰ را دوست میدارید
اتباع من کنید کہ خود خدا تعالیٰ شمارا دوست خواہد داشت و گناہانِ شما خواہد آمرزید و صحابہ
رضی اللہ تعالےٰ عنہم بعد حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بسبب اشتغال ایشاں در احکامِ شرع
از فقہ و جہاد فرصت خلوۃ نیافتند مگر تابعون و تبع تابعون بعد استقرار شریعت باو مشغول
شدہ اند و فوائد خلوت دوام طہارت ست و دوام ذکر زبانی و قلبی و کثرت تلاوت و حفظِ
لسان و ہمہ حواس از فضول و دوام نماز جمعہ و جماعت اول وقت چہ ایں منتظر جماعت است
و غیر منتظر را اکثر اوقات جماعت فوت می شود و مراد از خلوت ہمین ست کہ بتمامہ بہمہ تن
بحدود شرعی مصروف و مہتم بود تا آنکہ مشائخ کرام رحمہم اللہ تعالیٰ در ایام سردی برائے
غسل جمعہ تاکید مے کردند و ہم فائدہ خلوت ست خوردن وقتِ حاجتِ تام و خفتن وقتِ
غلبہ منام و سکوت مگر وقتِ ضرورت و حسن ادب با خدا تعالیٰ و اخلاصِ عمل و صدقِ طلب
و خشوع خضوع و ذلت و افتقار بسوے خدا تعالیٰ و توکل باو و استغناء باوے تعالیٰ و دفع
فخر و ریا و ترک طمع فاسد از خلق و ہمین است خلوتِ اہل دین و منکر ایں چنیں فعلِ حسن جاہل
و متعنت است نکتہ نبوت در آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم پوشیدہ بود چنانچہ خود
مے فرمایند کہ من نبی بودم و ہنوز آدم در روح و بدن بود و در روایتے آمدہ کہ آدم در آب
و گل بود پس چوں ظہورِ نبوت در عالمِ شہادت خواست خلوت گزید و از ماسوائے اللہ انقطاع

فرمود ہمچنیں ولایت در دلی مختفی مے باشد و در ظهور محتاج عزلت مے بود حضرت صلے
اللہ علیہ وسلم فرمود کہ انسان مانند کان زر و سیم ست پس چنانکہ زر و سیم از معدن بمجاہدہ
و کوشش بدر مے آید ہمچنان انوار کمالات بعد مشقت و مجاہدہ تابان شوند ازیں سبب
کثرتِ ذکر و تلاوت و دوامِ وضو و صلوٰۃ و صوم و ترکِ شہوات و لذات و مراقبہ و حضور
بخدا ئیتعالے و مناجات از وتعالیٰ ضرورت افتاد و ایں ہمہ بر اکثر مردم بدون خلوت
متعذر ست **تنبیہ** حق تعالیٰ فرمود کہ چشمہائے ایشان کور نیستند بلکہ دلہائے ایشان
نابینا اند پس قلب کور آنکہ از مشاہدہ انوار عظمت الٰہی محروم ست و سبب ایں کوری
ہجوم وساوس شیطانی و نفسانی ست و از ذکر اللہ تعالیٰ روگردانیدن چنانچہ او تعالیٰ فرمود
کہ ہر کہ از ذکر باز گشت بروے شیطان مسلط کنیم و علاج ایں کوری تزکیہ و تصفیہ نفس ست
بکثرتِ ذکر تا چیزے کہ چیزے اگر خدا تعالیٰ خواہد حجاب او رفع شود و بمطلوب رسد و جمعیت
کہ خلوت در جلوۃ است میسر آید چنانچہ فخر رسل صلوٰۃ اللہ علیہ بقول خود کہ فقہ حاصل کنید و
یکسو مانید اشارۃ بجمعیت قلب فرمودہ اند و چوں قلب بذکر قوت یابد و متمکن الحال گردد و
خلوت و اختلاط او برابر شود اکنوں اجتماع با مردم با و ضرر ندہد ایں ست آنچہ حضرت صلے اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ از ابدانِ خود با مردم مانید و بدلہائے خود جدا باشید و ہمیں است سر
قول او صلے اللہ علیہ وسلم کہ مومن مخالط از معتزل بہتر است چنانچہ گذشت **الحاصل** اے
عزیز کوشش کن تا چشمِ دلِ تو بکشاید و انوارِ عظمت الٰہی مشاہدہ شوند و ہر کہ بصفا رسر و جلاء
قلب تا اینجا نرسید و بمرتبہ مرداں نیامد کور است اگرچہ دو چشم کشادہ دارد و حق تعالیٰ فرمود
ہر کہ در دنیا از حق کور ست در آخرت ہم کور باشد بلکہ زیادہ گمراہ پس بہوش باش و اعتراض مکن
کہ اصل خلوۃ از فعل فخر الرسل صلوٰۃ اللہ علیہ ثابت شدہ و اگر فہم تو تا اسرارِ مذکورۂ خلوت
نمے رسد و برائے ایں نعمت پیدا نشدی آخر زبان را از اصحاب ایں نعمت محفوظ دار و
حسد بر اینہا مخور کہ صاحبِ خلوت حواس ظاہری و باطنی خود از معاصی و شہوات و شکم خود
را از شبہات و محرمات برائے سلامتی دین خود نگاہ مے دارد و از عذاب خدا تعالے
ترسیدہ ایں فعل مے کند و تو از ینہا منع مے کنی و شان مومن نیست کہ بر ساعی حفظ دین

س چرا از تفقه بیرون حضور در خلوت نیست لهذا خلوت [illegible] اختلاط لازم [illegible] احتلاط [illegible] است [illegible]

تشویش و پریشانی برساند و حذر کن برخود و بر دین خود که از حفظ دین باز میدارے و بسیار مردم اند
که حفظ دل و دین بدون خلوت ایشان را حاصل نمی تواند شد پس ایشان را در جلوت تکلیف
حفظ دین دادن بر ایشان تکلیف مالایطاق نهادن است و ظلم صریح کردن و خود حق تعالیٰ
فرموده که من بهر نفس حسب طاقت او تکلیف می دهیم و هر مسلمان میداند که خلوت در شرع جائز ست
نه حرام پس چگونه اعتراض راست آید و قول حق تعالیٰ حکایةً از ابراهیم علیه السلام که من
بسوے پروردگار خود میروم اشارت بخلوت ست چرا که این رفتن ابراهیم[1] علیه السلام بترک
وطن و برادران و مفارقت اهل زمان بود و همین ست مراد از خلوت و بجاے دیگر در قصه حضرت
ایشان علیه السلام آمده که چون ابراهیم از ایشان[2] عزلت گزید و نیز در قصه مریم[3] علیها السلام فرموده
که هرگاه زکریا در محراب نزد مریم میرفت رزق نزد او مے یافت و این دریچه خلوتخانه مریم علیها السلام
بود و بس و همچنین در قصه موسیٰ[4] علیه السلام فرموده که موسے را به سی[5] شب وعده دادیم و به ده شب دیگر
مدت میعاد تمام نمودیم و این میعاد بترک وطن و قوم مدت خلوت است و همچنین داؤد و سلیمان علیهما
السلام خلوت از مردم مے کردند چنانچه وارد ست که داؤد علیه السلام که یک روز حکم کردی و یک
روز عبادت و یک روز وعظ فرمودندے و چون سلیمان علیه السلام را اجل رسید و تعمیر یکسال
بیت المقدس باقی بود وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و بر عصا تکیه داده قایم نمائید همچنان
کردند و دیوان آن زنده گمان کرده کار مے نمودند پس اگر عادت سلیمان علیه السلام خلوت نبود چرا
جنیان ایشان را نه طلبیدند بلکه فهمیدند که موافق عادت خود در گوشه اند و چون سلیمان علیه السلام
بر زمین افتاد آنگاه دریافتند که مرده بود پس ثابت شد که خلوت سنت انبیا علیهم السلام هست

---

۱ چون ابراهیم علیه السلام ایشان را از بت پرستی و نجوم پرستی الزام داده ساکت کردند همه بعداوت حضرت ایشان برخاستند حضرت ایشان از
بابل بکوهستان فارس هجرت فرمودند هفت سال در انجا قیام داشت درین هفت سال پدر ایشان مرد باز حضرت ببابل تشریف آوردند و هجو
بتان آغاز کردند و همه بتان را چنانچه مشهور ست شکستند نمرود حضرت ایشان را در آتش انداخت و آتش سرد شد دوباره هجرت بطرف
شام فرموده در فلسطین تشریف داشتند این است مشار بقوله تعالیٰ انی ذاهب الی ربی که ترجمه اوست بسوے پروردگار خود می روم
۲ همین است مشار الیه بقوله فلما اعتزلهم که ترجمه اوست چون ابراهیم از ایشان عزلت گزید ۳ والده مریم علیها السلام
نذر نموده بود که اگر فرزند نر زایم براے خدمت بیت المقدس خالص گذارم و این در شریعت ایشان جائز بود آن بنت شد اگرچه براے
این خدمت پسر مخصوص بود مگر حق تعالیٰ آن بنت را قبول فرموده مریم را حضرت زکریا علیه السلام تربیت مے کردند و در دریچه بالاخانه بیت المقدس
میداشتند بعد ازان چون مریم جوان شدند همدران مشغول عبادت می ماندند چون زکریا علیه السلام براے تفحص حال مے رفتند میوه جات غیر موسمی یافتندے

ومعترض برامِ خلوت معترض برایشان ست نعوذ باللہ من ذلک بدانکہ جماعتے از مشائخ
خلوت ہمیشہ کنند تا آنکہ کار بتمام رسد وحق تعالیٰ اورا بدعوت وارشادِ خلق امر فرماید وبعضے
درمیان دو خلوت استراحت یک دو ہفتہ کنند وایں اولیٰ ست کہ موافق مجاہدہ نبی صلی اللہ
علیہ وسلم ست چنانچہ بروایت جابر وعائشہ رضی اللہ عنہما گذشت کہ یک دو ہفتہ تا یک ماہ
عبادت مے کردند باز تشریف مے آوردند وہم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عبداللہ بن عمرو
بن العاص را رضی اللہ عنہما فرمود کہ نفس ترا ہم بر تو حق است شب خیزی ہم کن وچیزے
خواب ہم کن وایں امر ازین ست کہ ہمہ عبادات بوسیلہ نفس می شوند ونفس بمنزلہ اسپ
است پس اگر بر دوام خلوت کند وتنگ گیرد ملال یابد وصبر نیارد وبدی وشرارت وسرکشی
نماید وشیطان وقت یافتہ وسوسہا اندازد پس مبادا کہ سالک را تباہ کند واز خلوت بالکل
برانگیزاند وچنداں نفرت دہد کہ بار بخلوت آمدن ممکن نباشد مگر بعنایت الٰہی واگر گاہے راحت
ہم میدادہ باشند البتہ رغبت او بیفزاید وبارادہ وشوق تمام در خلوت دیگر ریاضت خوب
کند وتدارک ایام عطلہ ہم سازد وبطمانینت وآرام ماند ومنازعت با سالک نکند وخواطر
مذمومہ کم رسند ونزاع قلب رفع شود وایں سالک را باسرع احوال وزبان قریب چنداں
فتوح وفواید حاصل آید کہ غیر ایں سالک را اینقدر در مدت طویل میسر شوند واللہ اعلم فصل
شرط پنجم آن ست کہ ذکر زبانی بحضور قلب در معنی بقوۃ وشدت بسیار خفیہ ویا جہریہ بہر چہ
تلقین یافتہ ہمیشہ کردہ ماند تا اثرِ ذکر در رگہا اور سد وافضل اذکار چنانکہ در خبر آمدہ لا الٰہ
الا اللہ ست حق تعالیٰ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بدانستن ایں کلمہ ارشاد فرمود چنانچہ فرماید فاعلم
انہ لا الٰہ الا اللہ یعنی بداں اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہیچ کسے معبودے نیست غیر ذات
حق تعالیٰ وچوں ذاکر ایک مدت بر ذکر لسانی با کمال حضور وتعظیم تام مواظبت کند ذکر قلبی واطمینان
قلب بذکر چنانکہ او تعالیٰ فرمود کہ آگاہ شو قلوب بذکر اللہ تعالیٰ قرار مے یابند حاصل آید و
انس بحق تعالیٰ وذکر او ووحشت از خلق ومخالطت ایشاں کہ مانع خلوت قلب اند پدید آید و
چوں در ذکرِ قلب باستغراق رسد ذکر زبانی ترک کنانند وبتوجہ الی اللہ مشغول نمایند تا از ذوات
منقطع بودہ بمقام منقطعین کہ وقوف در صفات است نماید بعضی گویند بایزید رحمۃ اللہ تعالیٰ

را پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفت حیرت و پریشانی بذکر الله یعنی بکمال حضور ورزند کو
ذکر را هم حیرانی دانند و از حقیقت جهل پرسیدند گفت غفلت از ذکر الله شیخ نجم الدین کبرے
رحمه الله تعالیٰ فرماید که سالک چون بر ذکر زبانی مداومت کند بعد مدت بسیار سجدے مے رسد
که از ذکر زبان دلِ او تکان مے یابد و مشوش میشود پس زبان او بسبب حضور قلب
از ذکر ممتنع ماند و سالها بر زبان ذکر نراند بجز نماز فرض و سنت که برائے آن قلب فتوی میدهد
و هرگز ترک فرائض و سنن روایت را گوارا ندارد و این همان قلب باشد که در حدیث آمده فتوے
بگیر از دلِ خود اگرچه مردمان ترا فتوے داده باشند و این شخص مومن موقن ست اگرچه بزبان
ذکر نگوید و اکنون ذکرِ انسی او بذکر قدسی متبدل شود و بذکر حقیقی که فنا بمذکور است مشغول بود و
از ذکرِ صوری باز ماند و اینجا معنے قول صوفیه کرام که ذِکْرُ اللِّسَانِ لَقْلَقَةٌ وَذِکْرُ الْقَلْبِ وَسْوَسَةٌ
گفته اند معلوم گردد ف انکه حق تعالیٰ صلاحیت قلب بواسطه ذکر مے نماید چراکه مطلوب
و محبوبِ قلب حق تعالےٰ و ذکر صفت اوست پس بذکر محبوبِ خود قلب غذا و قوت مے یابد
و مطهر و منور و مصفا و مقرب میگردد و هر قلبے را که حق تعالےٰ دوست دارد و تقرب خود بخشد
و بمرتبه نبوت یا ولایت رساند اول بر آن دل ذکر خود مسلط فرماید تا از تصرف و روشنی ذکر آن
دل پاک و نورانی گردد و از جمله اذکار کلمه طیبه که خاص برائے توحید است اعلیٰ و انفع هست
و حق تعالےٰ او را دو جا در قرآن شریف بتصریح ذکر فرموده یکے در سوره صافات وَاِذَا قِيْلَ
لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَسْتَكْبِرُوْنَ دوم در سوره قتال فاعلم انه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ یعنی بدانکه
ذات پاک حق تعالیٰ المستحق خدائی ست و دیگرے هرگز سزائے خدائی نیست و چونکه این کلمه
برائے صحت توحید است لاجرم از جمله اذکار در فائده زیاده بهتر است چراکه توحید سر تمام طاعات
هست و در حدیث است که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ افضل اذکار است و سهیل تستری گفت که
جنت ثواب اعمال ست و کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ را هیچ چیز بجز دیدار خدا تعالیٰ جزا نمے تواند شد
و این کلمه را اگر کافر گوید ظلمت کفر او دور شود و نور ایمان در دلِ وے پیدا آید و اگر مسلمان گوید اگرچه
در یک روز هزار بار گوید بهر بار گفتن از وے چیزے کسافت دور میکند و مرتبه او بلند مے نماید
و مقامِ علم خدا تعالےٰ را نهایتے نیست اگر این کلمه را بے نهایت تکرار کند مراتب بعید مے یابد

وہمیں سبب چوں حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ را حکم شد کہ بداں ہیچ معبود حقیقی بجز ذات حق تعالےٰ
نیست جناب سرور سلام اللہ علیہ فرمودند کہ دانستم چرا کہ علم باللہ و علم الوہیت او تعالےٰ را
ہرگز ہیچ نہایتے نیست و چوں خلیل علیہ السلام را فرمود کہ اسلام آر خلیل علیہ السلام گفت کہ اسلام
آوردم برائے اللہ رب العالمین و وجہ آن بود کہ معنی اسلام پر ظاہر است چوں انقیاد ظاہری
بجا آورد مسلمان شد و بعض صوفیہ گفتہ کہ گوئیدہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ را چہار چیز ضرور باید یکے تصدیق
کہ بدون آں منافق باشد دوم تعظیم ذکر و گرنہ مبتدع بود سیوم حلاوت در ذکر و رنہ ریائی است
چہارم حرمت ذکر میکند و اگر حرمت ندارد فاسق ست و نقل است کہ سہیل تستری
رحمۃ اللہ علیہ روز جمعہ از مسجد بیروں آمدہ و مرداں را دیدہ گفتند کہ اہل لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ بسیار
اند و مخلص در انہا کم اند و ایں ہر چہار خصال مذکورہ بکمال و تمام بجز حضرت محمد صلے اللہ علیہ
وسلم ہیچ یکے را حاصل نہ شد و ہمیں آنجناب عالی را امر علم ایں کلمات شد چہ قلب مبارک
آنجناب عالی بسبب عظمت خود قابل تکلیف علم ایں کلمات بود و دیگراں را بگفتن ایں کلمہ
دعوت شد نہ بعلم و بدانکہ ذکر اللہ تعالیٰ بر طالبین محبین بہمہ حال فرض ست چنانچہ ابن عباس
رضی اللہ تعالیٰ عنہما در تفسیر قولہ تعالیٰ فَاذْكُرُوا اللّٰہَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِہِمْ
فرمود کہ ذکر خدا تعالیٰ بکنید در روز و شب و در خشکی و دریا و سفر و حضر و غنا و فقر و صحت و
مرض و سر و علانیہ و بعض صوفیہ فرمودہ اند کہ ہر عبادت فریضہ را حق تعالیٰ حدی و نہایتے
مقرر فرمودہ و در وقت عذر معذور ہم داشتہ مگر ذکر را نہ حدے است کہ بروے منتہی شود
و ہیچکس بجز مغلوب عقل در روے معذور نے و اگر کسے را از ذکر معذور داشتند ہے ذکریا
علیہ السلام بودے کہ با وصف پیری و کمال ضعف کہ طاقت کلام ہم نداشت چناں حکم شد
کہ نشان تولد فرزند تو انست کہ سہ روز با مردم کلام نکنی مگر باشارہ و ذکر خدا تعالیٰ بسیار کن و
اگر بترک ذکر کسے را عذر بودے غازیاں را بودے ولیکن ایشاں را ہم باوجود مشقت
و شغل حکم شد کہ اے مومناں چوں بکفار بجنگ باہم در آئید ثابت قدم باشید و ذکر خدا
بسیار کنید تا شاید کہ فلاح یابید و ہم روز قیامت تمام عبادات از نماز و روزہ وغیرہ ساقط
شوند کہ در آخرت بندگان مکلف نمانند مگر ذکر در آخرت ہم زایل نشود و حق تعالیٰ فرماید کہ خنبال

گویند الحمد للہ کہ از ما حزن دور کرد و جاے دیگر آمدہ کہ گویند الحمد للہ ہر چہ مارا وعدہ دادہ بود راست فرمود و ہم فرمود کہ دعوے بہشتیاں سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ باشد و تحفہ ملاقات ایشاں سلام علیک بود و دعوے دیگر ایشاں اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ باشد و جاے دیگر آمدہ کہ ہیچ معبود بجز ذات نیست واو تعالیٰ لائق حمد ست در دنیا و آخرت پس دریافت کہ دریں جہاں و دراں جہاں ذکر تحمید و تسبیح او جاری ماند و مواظبت تحمید و تسبیح مواظبت ذکر ست چراکہ تحمید و تسبیح متضمن توحید و از جملہ اذکار اند و ہم بدانکہ در صلوۃ و صوم و حج و زکوۃ وغیرہ طاعات ریا مے تواند شد و در صدقہ آمیزش مال مشتبہ مے شود مگر کلمہ طیبہ را مومن بجز اخلاص نمے گوید و ہر کہ بے صدق و اخلاص گفت منافق است و نجات از عذاب آخرت نیافتہ و کلام ما در عبادات مومناں ست پس در کلمہ ایمان مومن ریا نمے تواند شد خلاف دیگر عبادات مومناں از ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت است کہ حق تعالےٰ دروازہا ے جنت میکشاید واز زیر عرش منادی آواز میدہد کہ اے جنت و نعماے جنت براے کیستید پس جنت و نعمایش گویند ما براے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ایم و مشتاق اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ہستیم و غیر اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را طلب نداریم و در ما بجز اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ داخل نشود و بر ہر کہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ گفتہ حرام ہستیم و ایمان بجز لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بر ہیچ نداریم و ایں وقت دوزخ و ہمہ عذاب او بگوید کہ در من بجز منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ در آید و بجز مکذب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را نہ طلبیم و بر گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حرامیم و بر نشویم مگر از منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و غصہ و شور من بر ہماں ست کہ منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شد بعد ازیں رحمت و مغفرت حق آمدہ گوید کہ من براے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ہستم و مددگار گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ام و افضال من بر گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ست و محب گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ام و جنت بر گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حلال و مباح ست و نار بر گوئندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حرام است و مغفرت ہمہ گناہاں براے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ہست و مغفرت و رحمۃ از اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ محجوب نبود و ابن عمر رضی اللہ عنہما از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ کہ بر اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ وقت موت وحشت بود نہ وقت برخاستن از قبور و گویا می بینم بسوے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ کہ بوقت

صورد میدان موئیہاے خود را از خاک افشاندہ برخیزند و بگویند کہ شکر خدا تعالیٰ است کہ از ما غم
ہر بود و بعضی صوفیہ گفتہ اند کہ روز قیامت خورشید و ماہ و ہمہ ستارگان کور بوند چنانچہ حق تعالیٰ
در سورت کورت فرمودہ و حبش آن است کہ آن روز نور کلمہ طیبہ جلوہ فرماید و انوار مجازی
ستارگان پیش نور حقیقی ذکر مضمحل گردد چرا کہ نور ذکر الٰہی ست و نور شمس و قمر وغیرہ ستارگان
مجازے ست و مجاز پیش حقیقت باطل مے گردد پس ازین سبب ہمہ انوار بلکہ وجود جملہ
اشیا پیش وجود پاک جلشانہٗ منطفی بوند چنانچہ حق تعالیٰ فرمود ہمہ شے ہلاک شوند بجز
ذات پاک حق تعالیٰ و نیز مروی ست کہ چون بندہ کلمہ لا الٰہ الا اللہ گوید بشمار کافران مرد و زن
ثواب یابد چرا کہ بگفتن کلمہ توحید گویا بر ہمہ کفار مے کند ازین سبب ثواب بعدد ہمہ ایشان مے
یابد و ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمود کہ ہیچ معبود بجز خدا تعالیٰ نیست و ہیچکسے ضرر
رسانندہ و عزت و ذلت دہندہ و معطی و مانع نیست بجز او تعالیٰ و بعض علماء پرسیدند کہ
حق تعالیٰ در سورۂ حج از چاہ معطل و کوشک محکم مراد چہ داشتہ فرمود کہ چاہ معطل دل کافر ست
کہ از کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ معطل ست و قصر محکم دل مومن ست کہ بایں کلمہ آباد و معمور شدہ و ہم
حق تعالیٰ فرماید کہ اگر مرا یاد کنید من ہم شما را یاد می کنم ازینجا ثابت بنانی گوید کہ من میدانم
ہرگاہ پروردگار من مرا یاد مے کند پرسیدند چگونہ می دانی گفت چون من او را یاد میکنم مے دانم
کہ او تعالیٰ ہم مرا یاد میکند و ہم او تعالیٰ فرماید کہ ذکر خدا بسیار کنید و گفتہ کہ یاد کن نام رب خود و ہمہ
تن بوے منقطع شو و ابو سعید خدری رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت کرد کہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم پرسیدہ شد کہ افضل درجات نزد خدا تعالیٰ روز قیامت کدام عابد را بود فرمود کہ بسیار
ذکر کنندہ را پرسیدم کہ از غازی راہ خدا تعالیٰ ہم زیادہ فرمودند کہ اگر غازی بشمشیر با کفار مقاتلہ
کند تا آنکہ تیغ او بشکند و از زخمہا خوردہ بخون رنگین گردد تاہم ذاکر خدا تعالیٰ ازو درجہ بہتر
باشد و ہم فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالیٰ اصبح و شام افضل است از تیغ شکستن بکثرت مقاتلہ در راہ
خدا تعالیٰ و افضل است از صدقہ حالت بخل و ہم فرمود صلوٰۃ اللہ علیہ کہ بروید اے یاران کہ
مفردون سبقت کردند یاران پرسیدند کہ مفردون کیستند فرمود کہ بسیار حریصان در ذکر کہ
ذکر بار گناہان ایشان از ایشان دور کرد پس روز قیامت ایشان سبکسار خواہند آمد پس

بشنو اے عزیز کہ ارباب بصیرت را منکشف شد کہ ذکر بہترین اعمال ست وبہمیں سبب شانِ ذکر بسیار عالی است چنانچہ حق تعالیٰ فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالیٰ بسیار بزرگ است و ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما در تفسیرِ ایں آیت فرماید کہ ایں دو معنی دارد یکے آنکہ یاد کردنِ خدا تعالیٰ شمارا از یادِ شما ور ابسیار بزرگ و بہتر است دوم آنکہ ذکر اللہ تعالیٰ از جملہ طاعات کلان تر ست و در حدیث است کہ حق تعالیٰ مے فرماید تا آنکہ بندہ ذکر من مے کند ولب خود بذکر من می جنباند ہمراہِ بندۂ خود می باشم و از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد کہ کدام عمل افضل است فرمود کہ بذکر اللہ تعالیٰ تر زبان بمیری و ذاکر عمدۂ سالک و بہترین طالبِ خداست و ہیچ یکے بے ذکر واصل حق نگردد چراکہ بدایتِ ذکر ہم از طرف خدا تعالیٰ ست و نہایتِ او ہم خدا تعالیٰ است و در قرآن شریف فرماید کہ بسوے خدا تعالےٰ صعود میکنند کلمات طیبات و عمل صالح را کلمہ توحید بلند مے برد ہم ذکر ذاکر را بمذکور واصل گرداند بلکہ ذاکر را مذکور حق نماید چنانچہ حق تعالےٰ فرمود اگر مرا یاد کنید شمارا ہم یاد میکنیم و ہم بدانکہ غرض از جملہ عباداتِ ہماں ذکر است و قولِ حق تعالیٰ شاہد اینست چنانچہ فرمود نماز قایم کن براے ذکرِ من و غایۂ ذکر آن است کہ بمعرفت و محبت مذکور و فنا رو بقا بمذکور برسد و کمال توحید و ایمان حاصل شود رَزَقَنَا اللّٰہُ وَاِیَّاکُمْ وہم حق تعالیٰ در کیفیتِ ذکر فرمود کہ خدا تعالیٰ را ہمچو یاد کردنِ پدرانِ خود کہ بمحبت و فخر می باشد یاد کنید بلکہ از ذکر پدرانِ خود ہم اشد و اکثر وہم فرمود کہ یاد کن ربِ خود را در دلِ خود بخوف و زاری و بکم آواز بہر صبح و شام و از غافلین مباش و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماید ہر صبح و شام تر زبان بذکر اللہ باش و صبح و شام چناں گرد کہ بر تو ہیچ یک گناہ نبود پس بدانکہ ذکر را ادب و شرایط اند رعایتِ آنہا لابدیست تا منتجِ ثمرات برکات و مفید فواید بود و از جملہ شرایط آن ہست کہ بر افضلِ اذکار کہ نفی اثبات ست مواظبت کند حق تعالیٰ فرمود اے مومناں تقوےٰ کنید و قول سدید گوئید و قول سدید را کلمہ طیبہ تفسیر کردہ اند حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ گوئید کہ فلاح یابید و ہم شرط ست کہ ذاکر بدن و جامہ و جاے خود پاک کند و بوضو و غسل کمال طہارت کردہ مربع متوجہ بقبلہ نشیند و ہر دو دست بر سرِ زانہاے خود نہد و یا پشت دست راست بکند

دستِ چپ گیرد و ظاہر انگشت ز دست راست از باطنِ انگشتِ ز چپ گیرد و این طرز را
علمے در کتابِ خود از فعلِ فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم آوردہ است پس چشم بستہ باواز پست
یا معتدل حسبِ تلقین دل را بخدا تعالیٰ حاضر نمودہ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ تکرار کند بایں طور کہ از
اندرونِ دلِ خود بقوت بسیار و بکمال توجہ طرف دل و خطراتِ نیک و بد را دفع نمودہ کَلَآ اِلٰہَ
را از دلِ بر آرد و اِلَّا اللّٰہُ بقوتِ تمام در دل رساند و اثباتِ ذاتِ پاکِ حق تعالیٰ کند و
قلب را بالتمام متوجہ بخدا تعالیٰ کند تا حاصلِ معنی کلمہ این بود کہ ہیچ موجودے نیست جز ذاتِ
پاکِ حق تعالیٰ و بریں ذکر مد نظر با وصفِ حضور و مراقبہ قلبی بزبان مداومت کند کہ از ادب
ست کہ جملہ اوقات را چناں بذکر مستغرق کند کہ ہیچ وقت زبان از لفظِ ذکر و دل از معنی ذکر
خالی نبود و ذکر جوہرِ قلب نگردد و حجابہائے کہ مانع از مشاہدہ اند دور شوند و ذکر و ذاکر را در مذکور
حقیقی فنا آید و گذشت کہ ذاکر بر مسلمین فرض دائمی ست نکتہ حق تعالیٰ فرمودہ کہ سینہ او را
خدا تعالیٰ برائے انقیاد اسلام کشود چگونہ مثل تاریک دلاں اشقیا گردد بلکہ او بر نور است از پروردگار
خود پس خرابی ست برائے سنگدلاں زنگ گرفتگان از ذکر اللہ تعالیٰ پس دریں آیت حق تعالیٰ
دل را بصفت قسوہ و سختی یاد کرد و ایں صفت سنگ است چنانچہ خود او تعالیٰ در شانِ یہود فرمایند
کہ بعد احیائے میت وغیرہ آیات دلِ شما قسوت گرفتہ مثل سنگ بلکہ از سنگ ہم زیادہ سخت
گشت و پیدا است کہ سنگ سخت بدونِ ضرب شدید و میل قوی نمے شکند ہمچنیں ذکر بقوت
شدید باید تا از قسوہ پاک شود و از شیطان نجات یابد کہ حق تعالیٰ فرمودہ کہ از ذکر اللہ تعالیٰ
اعراض کند بروئے شیطان سپاریم کہ ہمرہ او ماند و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ شیطان بر قلبِ
ابنِ آدم زانو زدہ نشستہ میماند ہر گاہ ذکر اللہ تعالیٰ مے کند میگریزد و چوں غافل شد قلب را
در دہنِ خود گرفتہ بحدیثِ نفس و خطرات و تمناہائے فاسدہ مبتلے میسازد و نیز شرط است کہ
ایں ذکر را از اہلِ ذکر صاحب تلقین گیرد چنانچہ صحابہ کرام رضی اللہ عنہم از فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم
گرفتہ بودند شداد بن اوس روایت مے کرد و عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ تصدیق مے کرد
کہ ما یاں بخدمت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودیم کہ فرمود در شما یاں کسے غریب یعنی اہل کتاب
ہم ست عرض کردیم کہ نے پس فرمود کہ دروازہ بند کنید چوں بند کردیم فرمود دستہائے خود

برداريد ولا اله الا الله گوئيد همچناں کرديم پس بعد ساعت حضرت صلی الله عليه وسلم دست مبارک
خود بجائے خود نهاد و فرمود الحمد لله الهی تو مرا بایں کلمه مبعوث کردی و حکم ایں کلمه فرمودی
وبریں کلمه وعدهٔ جنت بخشیدی و تو وعدهٔ خود را هرگز خلاف نه کنی باز فرمود که مژده باد
که شما را حق تعالی بخشید و همچنیں صحابه رضی الله عنهم تابعین را و تابعین تبع تابعین را
و علی هذا شیخے بعد شیخے تا ایں زمان مریداں را تلقین فرموده اند و حق تعالے فرمود که بر صحابه
کلمه تقوے یعنے لا اله الا الله لازم گردانیدیم و ایشاں لایق تر بایں کلمه بودند چه از رسول
صلے الله علیه وسلم تلقین یافته اند و ایشاں اهل ایں کلمه بودند که در باطن ایشاں انوار کلمه
نافذ و موثر شده اند پس چوں مرید بخدمت شیخ سالک طریقه و واقف حقیقت و ماهر دقائق
تربیت رسد و مستعد تلقین شود او را تلقین ذکر نماید و بخلوت و گوشه عادی گرداند
و مواظبت ذکر کنانند تا طلب و شوق او بیفزاید و انس با خلوت و وحشت از خلق پدید آید
بعد آں بخلوت نشانند و هم نزد صوفیه رحمهم الله ثابت ست که علی کرم الله وجهه فرمود که یا رسول الله
صلے الله علیه وسلم مرا اقرب طرق و اسهل راه بر بندگان خدا و افضل نزد خدا تعالی بنما فرمود که
مداومت ذکر بخلوت لازم گیر علی کرم الله وجهه فرمود که چگونه ذکر کنم حضرت صلے الله علیه وسلم
فرمودند که چشمهائے خود بند کن و از من بشنو پس حضرت صلے الله علیه وسلم سه کرت لا اله الا
الله فرمودند و علی رضی الله عنه مے شنود پس علی کرم الله وجهه سه بار فرمود و حضرت صلوة
الله علیه مے شنود بعد ازاں علے کرم الله وجهه حسن بصری را و حسن بصری عبد الواحد بن زید
و حبیب عجمی را تلقین کردند و هکذا تا آنکه سلاسل متعدده و طرق متکثره و شعب متفرقه پیدا شدند
چنانچه شجرهائے همه مشهور اند حاجت ایراد نی فائده بدانکه مصنف رحمة الله علیه دریں مقام
شجره خود مختصر چناں ذکر کرده که فخر عالم صلے الله علیه وسلم بایں طور کلمه طیبه بعلی کرم الله وجهه تلقین فرمود
و علی کرم الله وجهه بحسن بصری و او بحبیب عجمی و او بداؤد طائی و او بمعروف کرخی و او بسری سقطی
و او بجنید و او به ابو علی رودباری و او بابو علی کاتب و او به ابو عثمان مغربی و او بابو قاسم
گرگانی و او بابو بکر نساج و او باحمد غزالی و او بابو نجیب سهروردی و او بعمار بن یاسر و او بنجم الدین
کبرے و او بمجد الدین بغدادی و او بعلی لالا و او باحمد کوربانی و او بعبد الرحمن کرخی و او به برهان الدین

سمرقندی و او بفقیر مولف رحمہم اللہ اجمعین و مترجم بطرزیکہ ازیں ہم اختصر است بنظم شجرۂ خود
مے گوید **نظم** شہر امداد و بنود حضرت عبدالرحیم ٭ عبد باری عبد ہادی عزدین مکی ولی ٭
ہم محمدی و محب اللہ شاہ بوسعید ٭ ہم نظام الدین جلال و عبد قدوس احمدی ٭ ہم محمد عارف و
عبد حق و شیخ جلال شمس دین ترک و علاو الدین فرید جو دہنی ٭ قطب دین و ہم معین الدین
و عثمان و شریف ٭ ہم مودود و ابو یوسف محمد احمدی ٭ بو سحاق و ہم ممشاد و ہبیرہ نامور ٭
ہم حذیفہ و ابن ادہم ہم فضیل مرشدی ٭ عبد واحد ہم حسن بصری علی مخردیں ٭ سید الکونین فخر المرسلین
العالمیں بشیری نبی ٭ پاک کن قلب مرا تو از خیال غیر خویش ٭ بہر ذات خود شفایم دہ مرا
از امراض دلی ٭ **تنبیہ** مرید ایں طریق را مواظبت ذکر بعد توبہ نصوح شاید و صدق و اخلاص
و تقوے ملازم دارد و بجز ذکر اللہ تعالی لب نکشاید و در ہمہ احوال از قیام و قعود و حرکات و سکنات
ذاکر ماند و با سکون و وقار فرمان بردار شیخ عارف ماہر خود مانند مردہ بدست غسال بود چنانکہ
صحابہ کرام رضی اللہ عنہم بخدمت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مے بودند فخر عالم صلے اللہ علیہ
وسلم فرمود ہر کہ خواہد کہ مردہ را بر زمین روندہ بیند ابوبکر رضی اللہ عنہ را ببیند و ہم فرمود کہ طلحہ رضی اللہ
تعالی عنہ از انان مردمان است کہ نذر شہادت خود ادا کرد یعنی شہید شد و حال آنکہ طلحہ رضی اللہ تعالی عنہ در انوقت
زندہ بود و در کشاف است کہ فخر رسل صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود ہر کہ خواہد شہید را بر زمین روندہ ببیند طلحہ را ببیند و ہم فرمود
صلے اللہ علیہ وسلم کہ قبل از موت بمیرید و چوں سید بوصف مردگان شد ذاکر خدا تعالے بجذ انعالیے خواہد بود نہ بنفس خود و ذاکر واصل حق
بذکر اللہ قدیم مے شود نہ بذکر نفس حادث خود تا **الحاصل** مرید را بعد انتباہ از غفلت ضرور
است کہ اول بخدمت شیخے کہ عارف و مؤتمن و نصیح و امانت معروف و واقف و قایق طریقہ
باشد خود را تسلیم کردہ و بصدق حال بودہ بہیچ امر مخالفت او نکند تا آں شیخ کیفیت رجوع
الی اللہ تعالی او را دا ناند و شرایع اسلام و سلوک او را تعلیم کند کہ شیخ ہماں باشد کہ دین و شریعت
در دلہائے مریداں راسخ گرداند و طعام و شراب و لباس را قبل از جملہ اصلاح کند کہ بغیر درستی
اینہا ترقی ہرگز نمے شود در حدیث ست کہ طلب حلال بعد ایمان فرض است و بعض صوفیہ
فرمودند کہ بر ہمہ طلب حلال فرض ست و برین طائفہ ترک حلال زیادہ از حد ضرورت فرض است
و بعد اصلاح ایں ہر سہ چیز ہر چہ از فرائض فوت کردہ باشد قضا کند و بعد آں رد مظالم کند

که حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود رد کردہ دادن دانگے از حرام بمالکِ او نزد خدا تعالیٰ برابر ہفتاد
حج است وہرچہ بکسے ضرب وزخم وغیرہ رسانیدہ باشد بدلہ وقصاصِ آں دہد واگر غیبت
ودشنام ونمیمہ کسے کردہ بود عفوِ تقصیر کناند وبراے آں شخص استغفار کند باز نفس را بداند که
دشمنِ سخت اوست پس اورا بریاضت تادیب دہد چراکہ نفس دو وصفت مے دارد یکے
مشغولی تمام در خواہش دوم امتناع از طاعت پس بمجاہدہ وقطعِ مالوفاتِ او بجا آوردن
خلافِ مرادِ او بروسخت گیرد وبکثرت اوراد ودوامِ صوم ونوافل ومداومت بر مخالفات ذائقہ
او تلخ کند واز عادات قبیحہ او باز دارد ودریں کوشش کند که عوضِ خواب بیداری وبدلہ سیری
گرسنگی وبجاے تنعم حرمان پیش کشِ او نماید تاکہ تائب بود وسیئات او را حق تعالیٰ الحسنات بدل
کند که حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود جوان تائب حبیب خداست وبدانی که ذکرِ تقلیدی چیز
دیگر است وذکر تحقیقی چیزے دیگر وانچہ که بطریق افواہ عام از مادر وپدر وبرادران وغیرہ شنیدہ
یاد مے گیرند ذکر تقلیدی ست وایں ذکر اگرچہ شیطان دفع مے کند وایمان می بخشد مگر چنیں حمایت
که ذکر را بمقامِ ولایت وقرب رساند نمے تواند بلکہ ایں شانِ ذکرِ تحقیقی ست چنانچہ تیر بازاری
دفع بازاری دفع اعدا میکند مگر عہدہ داری شاہی را نشنود وبراے ایں حمایت تیرے
باید که از سلطان گیرد پس ذکر یکہ از صحبِ تلقین وتصرف که تا فخرِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم اخذِ ذکر
مسلسل دارد گرفتہ شود تحقیقی است وایں ذکر در باطنِ مرید مستعد تصرف میکند وچوں نہالِ
ایں ذکر در زمینِ قلبِ مریدِ صادق بکلبۂ تلقین نشاندہ بآبِ اعمالِ صالحہ واتباع سنت تربیت
یابد وخورشیدِ ولایت بر وے نظر اندازد والبتہ ثمراتِ مکاشفات ومشاہدات باذن اللہ تعالیٰ
ہردم بار دہد وبشرط اخلاص وصدق ارادہ ثمرہ معرفت ومحبت انشاء اللہ حاصل آید که در وصول
معرفت ومحبت تلقین را شانی عجیب ست ازیں ست که در حدیث شریف درختِ خرما
را بمومن تشبیہ دادہ شدہ که تا آنکہ درختِ خرما را گشن نمی دہند بار نمے آرد ہمچناں تاکہ مرید از
شیخ کامل تلقین نیابد درختِ وجودِ او اثمارِ معرفت ندہد عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما
روایت کرد که حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود درختی ست که برگہایش نریزد واو مثل
مسلم است بگوئید که کدام ست اصحاب در اشجارِ صحرا فکر وتلاش کردند ودردلِ من آمد خرما ست

مگر بشرم بزرگان نتوانستم گفت آخر ایشان پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آن که ام درخت
است فرمود که خرماست تا گاهی نماده شود بار نمی آرد و شرط تلقین این است که اول مرید
با مر شیخ سه روز متواتر روزه دارد و درین سه روز دائم الوضو و دایم الذکر و قلیل الطعام و قلیل الکلام
والمنام و قلیل الاختلاط ماند و بعد سه روز غسل بنیت خروج از غفلت بسوی حضور و مراقب مع
الله نماید چنانچه در حدیث است که شخصے برائے اسلام بخدمت سرور عالم صلی الله علیه وسلم آمده
آن فخر عالم صلی الله علیه وسلم او را فرمود که بنیت اسلام غسل کن بعده کلمه توحید او را تلقین فرمود
و بوقت غسل بگوید که الٰهی بدن خود را بتوفیق تو پاک کردم و در اختیار من همین قدر بود و قلب
مرا تو طاهر کن و بنور معرفت منور فرما که تو مقلب القلوب هستی و همه چیز در قبضهٔ قدرت تست
بعد غسل بخدمت شیخ دو زانو نشیند و ساکت بوده بحضور قلب با شیخ مراقب باشد تا که شیخ بلند
آواز لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوید و مرید از شیخ در دل خود گیرد و معنی بفهمد که در لَا اِلٰهَ نفی خواطر
کند و با اِلَّا اللّٰهُ حضرت موجود را اثبات نماید یعنی نیست هیچ معبود و مقصود و مطلوب و موجود
و محبوب بجز خدا انتعالے باز مرید بهمه صوت و آواز بلند بحضور قلب در معانی بگوید بار دیگر شیخ
گوید باز مرید گوید سیوم بار شیخ گوید باز مرید گوید بعد آن شیخ دست بردارد و دعا کند که الٰهی این
کلمه را ازین مرید قبول فرما و ابواب جمله خیر که بر انبیا و اولیائے خود کشاده برین مرید هم بکشا
پس مرید برین کلمه مداومت کند تا بمقصود رسد شیخ نجم الدین کبرے رحمه الله تعالے
فرمود که ذکر اگرچه فقط زبانی باشد سلطان عظیم مے دارد مگر بسبب کمال قوت حجاب وجودے
ظاهر نمے شود و چون سالک در نوم یا با ضمحلال وجود بکثرت ذکر از حجاب وجود عاری مے شود
سلطان ذکر ظاهر مے بود که نورے از بالا یا از پیش و یا پس پیدا بوده او را از جاے لغزاند
و این مرید آندم بسبب خوف کلمه بگوید و بگفتن کلمه زیاده شدت یابد ناچار بخدا متوجه و ساجد
بوده مسلم و مومن گردد و این امر بقدر خدمت ذکر مے باشد بدانکه ذکر لسانی ذکر حروف است
بلا حضور قلب و ذکر قلب حضور است و از حضور هم غائب بودن و بذکور محو شدن ذکر سر است
پس در چنین ذکر اگر ذاکر کسے ذکر بفهمد یک مرتبه تنزل دارد و اگر حضور هم ندارد دو درجه اسفل باشد
و ذکر او را لقلقه گویند و خلاصه ذکر استغراق در مذکور است تا آنکه اگر در اثنائے ذکر ذکر را هم فهمد اسم

حجاب است و این مرتبه را بالفنا تعبیر کنند و فنا آنست که از نفس خود و از جوارح و حواس باطنه خود و
از جمیع اشیاء خارجه غائب بود و بہمه در حق تعالیٰ فنا گردد و ہر چند بہوش آید ہمان باید پس درین
حالت اگر داند که بہمه تن فانی شدم این ہم کدورت است بلکه کمال آن است که از فنا ہم فانی شود
و فنا بودن از فنا غایت فنا است رَزَقَنَا اللهُ وَجَمِيعَ الطَّالِبِينَ و باید شنید که قائل کلمه طیبه
را چند چیز ضرور است که بے آن فائده نبود یکے آنکه بداند که چه مے گویم و نفی که امیکنم و اثبات
که الیس نفی آنہاست که دعوے ربوبیت مے کنند از نفس و شیطان و ہوے و شہوت چنانچه
حق تعالیٰ فرمود آیا دیدی آنہارا که خواہش خود را معبود خود گردانیده اند و اثبات ذات پاک
حق تعالیٰ ست این ست نفی و اثبات دوم اینکه در وقت ذکر دل را از تعظیم و عظمت او تعالیٰ
پُر دارد و بداند که ہیچ محبوب و مطلوب غیر او تعالیٰ نیست سیوم آنکه بصدق اراده و محبت
طالب وصال ہوے و مشاہدهٔ او باشد و اگر اراده سست خواہد داشت و بصدق محبت نخواہد
آمد ہرگز فائده نخواہد یافت چنانچه اگر کسے خواہد که تجربه کند که ہر چه مشائخ گفته اند که بفلان شغل فتح
باب مے شود راست است یا نه ہرگز او را نفع نشود چہارم اینکه کلمه را بحسن ادب و حرمت
گوید و گرنه سنگدل و غبی بود و قابل صحبت مشائخ نباشد و باب قرب و مشاہده برو
نکشاید و اگر کسے بسبب حسن خلق خود باعلیٰ علیین رسد بسبب بے ادبی باسفل السافلین انداخته
شود پنجم بجمع ہمت بسوے خدا تعالیٰ متوجه ماند چنانچه حضرت صلے الله علیه وسلم
فرمود که در ایام زمانهٔ شما نفحات اند بشنوید و پیش آن نفحات آئید و این تعرض نفحات رحمة
الٰہی بعینه مراقبه است و در اصطلاح صوفیه رحمہم الله تعالیٰ لمحه و لمعه و وجد و وجود نامند
و علامت حصول این پنج صفات آن است که ذاکر در خود حلاوت و لذت از طرف خدا تعالیٰ
مے یابد و بدون این پنج امور ہرگز حلاوت نیابد و ہم شرط ذکر است که ذاکر ہر وقت بطہارت
کامل ماند و یک ساعت بر حدث صبر ننماید و ہرگاه حدث لاحق شود وضو کند و اگر غسل کند افضل
بود که باجماع امت ثابت شده که غسل از وضو اولیٰ است و ہم شرط است که در اداء فرائض و سنن
رواتب سر مو نقصان نکند و بعد این بنفی و اثبات مشغول گردد که این ذکر قایم مقام جمله اذکار و
تسبیحات و نوافل مے شود چرا که جمله اشکار در شکم گور خر باشد و از جمله معاصی مجتنب بود و از مجالسه

ومخالطت ومکالمۂ مردمان خصوصًا در حالِ خلوت وابتداءِ طریقه وحقیقه دور ماند پس اگر
مریدِ صادق با این همه شرائط تا چهل روز مستمر عمل کند البته بر وے ابوابِ مکاشفات ومشاہدات
از عالمِ روحانیات مفتوح گردد چنانچه وارد است ہر که چہل صباح برائے حق تعالیٰ اخلاص کند
چشمہائے حکمت از دلِ او بر زبانِ وے جاری شوند **فائدہ** حق تعالیٰ فرمود که ذکرِ خدا تعالےٰ
کنید چنانکه شمارا رہنمونی کردم و بدانکه حق تعالیٰ ذاکرین خود را ہدایت فرمود بچند مراتب است
مرتبه اول ذکرِ زبانی است که بحروف وصوت مع غفلتِ دل بود باز مرتبه ذکرِ نفس است
واو ہم فکر بحروف نفسے ست که نفس می شنود باز مرتبه ذکرِ قلب است واو ملاحظۂ دل وضدِ
غفلت ونسیان است باز مرتبه ذکرِ سر واو مراقبه ہست برائے مکاشفۂ اسرارِ الٰہی باز
مرتبه ذکرِ روح واو مشاہدۂ انوار وتجلیاتِ صفاتِ پاک است باز مرتبه ذکرِ خفی
واو معاینۂ انوارِ جمالِ ذات بود **فائدہ** حق تعالیٰ مے فرماید که شمارا آنچند رنگ پیدا
فرموده ایم پس بدانکه آن ہفت اطوار است وہر طور از کتاب الله اشارت است یکے بدن
که زبان ہم قطعۂ آن است واو جسمِ کثیف خاکی ست حق تعالیٰ فرمود که البته انسان را از خلاصۂ
گِل پیدا کردیم دوم نفس واو جسمِ لطیف مانندِ لطافتِ ہوا در اجزاءِ بدن ساریست مثلِ روغن
در شیر و باو ام حق تعالےٰ فرمود اے نفس مطمئنه بخدا رجوع کن وآن است اشاره باین طور
سوم قلب واو داخلِ نفس است و در لطافت و روشنی از نفس ہم زیاده ہست وقولِ
او تعالیٰ که در قلبِ ایشان ایمان نبشته شده اشاره بدو است چہارم سر واو نورِ روحانی
ست وآله نفس است ونفس از کارِ خود عاجز است وہیچ فائده وعملے بدون ہمه که ہمت وقصدِ
نفس است نمے تواند کرد پنجم روح واو ہم نورِ روحانی است وآلۂ نفس ست چراکه حیوة
در بدن بشرطِ وجودِ روح ونفس مے باشد بحسب عادت الٰہی ششم روحِ خفی واو را اکثر خفی
مے نامند وصواب آنست که اخفیٰ نامیده شود چنانکه در قرآن مجید با خفیٰ تعبیر فرمود وبرین
ہر سه طور دلالت است در قولِ او تعالیٰ که فرمود الله تعالیٰ سِر واخفیٰ را مے داند وفرمود که بگو
روح از امرِ ربِّ من است وہم بدانکه اخفیٰ طور ششم را از آن گویند که از روح وسر
وقلب در پوشیدگی وخفا از ہمه زائد است واخفیٰ نوریست الطف از ہمه واقرب است

از جملہ بسوے عالم حقیقت و مثل دربان ست برائے نفس کہ در درگاہ پاک مے باشد و چون نفس
و قلب و عقل و سر و روح از آنحضرت عالی غفلت مے ورزند اخفی بیک نظر لطیف و خفیف
ایشاں را مے نگرد و پس ہمہ بیدار می شوند و ایں تنبیہ را حق تعالی بوسیلہ روح را اخفے مقرر فرمود
و ایں ذہول و غفلت عامۂ مومنین و عامۂ اولیا را بود و گرنہ کبار اولیا و انبیا را کم باشد کہ اسرار ایشاں
بسوئے سفل ملتفت بوند چہ جاے غفلت و در حق ایشان است کہ حق تعالی فرمود از خدا ترسند
و از ہیچ یکے بجز خدا تعالی نترسند و گفتہ اند کہ در ینجا روحے دیگر باشد از ہمہ الطف و آن لطیفہ و اہیہ
باشد ایں ہمہ اطوار را بسوے خدا تعالی مگر ایں روح ہر کسے را نباشد بلکہ خواص بندگان را بود چنانچہ
حق تعالی فرمودہ اندازد خدا تعالی روحے از امر خود بر ہر کرا از بندگان خود مے خواہد و ایں روح
ملازم عالم قدرت و مشاہد عالم حقیقت بود و بسوے خلق ہرگز التفات نمے کند و بعض گفتہ اند
کہ نفس و سر و روح و قلب و اخفی ہمہ یک چیز است مگر ایں قول قابل التفات نیست چراکہ در ہر طور
حق تعالی خاصیتے جداگانہ نہادہ و بریں قول تعطیل اینہا لازم مے آید پس ضرور است کہ در تخصیص
فائدہ خواہد بود و آنچہ از لفظ قلب گاہ معنی نفس مے گیرند و گاہے معنی عقل مراد دارند پس مجاز
ست باعتبار اینکہ نفس ہم داخل بدن است چنانکہ گویند کہ نفس قلب بدن ست و طور ہفتم
عقل ست و او نور روحانی است و مقامش جانب چپ قلب باشد و در اخبار
داؤد علیہ السلام است کہ او پسر خود سلیمان علیہ السلام را پرسید کہ موضع عقل در تو کجاست جواب
داد کہ قلب چراکہ قلب قالب روح است و روح قالب حیوۃ واللہ اعلم بدانکہ ہیچ
حیلہ براے صرف شیطان و مکر او از مریدہتر از ذکر نیست حق تعالی فرمود کہ نماز باز مے دارد
از فحشا و منکر و ذکر اللہ تعالی البتہ بسیار بزرگ است یعنی براے نفی کبر و غرور و دفع اوصاف
ذمیمہ کمال موثر است خصوصاً کلمۂ طیب کہ او را دریں باب تاثیر عظیم است و اکثر مشائخ گفتہ اند
کہ ذکر خدا شما را اکبر است از ذکر شما خدا را و ایں ہم قریب است چراکہ یاد فرمودن خدا تعالی
ما را بنظر قبول و رحمت و جود و فضل ہمہ اوصاف ذمیمہ ما را دفع می کند پس از نماز در امر تزکیہ و
تطہیر سریع التاثیر و اکبر شد بدانکہ فرحت و سرور در عبودیت و تابعداری براے تنویر قلب
و نفس شرط اعلے است و ہمیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ باخلاق الٰہی خو گیرید چہ اخلاق

خوش اخلاق آلهی اند و رضا و فرحت بر تقدیر آلهی منجمله خوش خُلقی است و بدانکه برائے وصال
و مشاهدهٔ آلهی هیچ راه بجز اتباع صراطِ مستقیم و دوامِ ذکر نیست حق تعالی فرماید که بگو که این راهِ
من مستقیم است بهمین راه پیروی باشید و دیگر طُرق را مروید و گرنه از راه حق دور خواهید
شد و هم بحبیبِ خود صلے اللہ علیه وسلم فرمود که هرچه بتو وحی شد بهمان متمسک باش که تو
البته بر راه راست هستی پس طلب حق بمراقبه و خلوت و دوامِ ذکر بر محبّین و طالبین الٰهی
فرض دائمی شد حق تعالے فرمود که بگو اے محمد صلوٰة الله علیه پس الله تعالی را مے خواهم
بگزار ایشان را یعنی محبوب و مراد و مطلوب من خدا تعالی است نه غیر او و هم فرمود که در
راهِ خدا مجاهده حق مجاهده کردن بکنید که حق تعالی اشما را برگزیده است یعنے بسوے خود کشیده
و پسند فرموده و ازین نص دریافت شد که مراد از مجاهده در عالم[١] حقیقت است چراکه بعد
جذب و اصطفا طلب مجاهده مے فرماید و این دلیل است برآنکه هر مبتدی و منتهی را از مجاهده
چاره نیست و بهمین سر حق تعالی فرمود که رب خود را عبادت کن تا آنکه ترا یقین آید یعنے
یعنی موت آید چراکه قدرِ عارف بقدرِ معرفت اوست و قدرِ معرفت بقدر سیر فی الله هست
و مرتبهٔ آلهی را انتهائے نیست پس سیر را هم نهایت نباشد پس هر گرا فتح باب در عوالم اعلی شد
او را حلال نیست که توقف کند بلکه تا زندگی بمجاهده باشد تا معرفتِ او بقدر سیرِ او متنزل شده
ماند و خود حق تعالی و عده فرمود که ایشانا نیکه در راهِ طلب ما مجاهده مے کنند راههاے
خود ایشان را هدایت مے کنم پس منتهی واصل با محبوبِ خود مسرور و مبتدی طالب وصال بر کنارِ
وصال ست و غیر این هر دو را هیچ قدر و عزت نے و مواصله حصه کسے باشد که بدن را بمجاهده
و نفس را بریاضت و قلب را بمراقبه و سر را بسیر و روح را بطلب محبوب سپارد تا آنکه بستر
روح که خفی ست برسد و بعالم حقیقت ظفر یابد چراکه خفی در عالم حقیقت است و چون سر حقیقت
مطلع مے شود بواسطهٔ او نفس و عقل و قلب هم مطلع مے شوند گویا سر چراغے ست که اینها باین
چراغ حقیقت را مے بینند و این حال در ابتدا مے باشد و هر گاه که مرید متمکن شد و بمقام اعلی
از حقیقت رسید نفس از سر و روح و خفی مقدم و اقوی و الطف میگردد پس اکنون نفس و
قلب و عقل در باطنِ بدنِ مرید باشند مگر شعاع اینها در عالمِ

[١] که عالم حقیقت عبارت از عالم معنی ست که مراد از عالم جبروت مرتبهٔ وحدت را گویند و ازو تعلق بصفات دارد ۱۲ منه

جبروت باعلی علیین بود که ملائکه مقربین هم بآنجا نرسند حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هر که برای خدا تعالی گردد یعنی در طلب او باخلاص اعمال باشد حق تعالی هم برای او بود یعنی
در همه امور او کافی باشد چنانچه حق تعالی هم فرماید که آیا خدا تعالی بندهٔ خود را کافی نیست بلکه او
او را همه کافی ست وورد داست که موسی علیه السلام پرسید که ای خدا تعالی برای من کی باشی
حکم شد وقتیکه برای نفس خود نباشی موسیٰ گفت که نبودن من برای خود بکه مرتبه حاصل آید حکم شد
وقتیکه خویش را بالکلیه نسیاً منسیا گردانی یعقوب سوسی گفت که محبت صحیح آنگاه می شود که محب
از علم محبت بعلم محبوب آید و علم محبت را فنا کند چنانکه محبوب در غیب بود و محبت نداشت همچنین در
حضور بجمال مشاهده چنان شود که علم محبت هم فنا گردد و چون درین حال رسد محب بلا محبت خواهد بود و
بدانکه طالب حق را باید که طالب وصال او تعالی و مشتاق لقاء او تعالی در جمله حالات از رنج
و غم و تنگی و فراخی ماند چنانچه در خبر است که اول بسوی جنت ایشان طلبیده شوند که در رنج
و راحت شکر و حمد خدا تعالی می کردند چه طلب حق در هر حال بر صدق محبت دلالت دارد۔
حضرت فخر عالم سلام الله علیه فرماید که چون الله تعالی بندهٔ خود را دوست گیرد مبتلا می کند اگر صابر
ماند برگزیند و اگر راضی شد برگزید و بخود کشید و هم فرمود که عبادت خدا تعالی با رضامندی کنید
و اگر رضا نباشد در صبر کردن بر مکروهات هم بسیار خیر ست و هم حضرت صلی الله علیه وسلم گروهی را
فرمود که شما کیستید ایشان عرض کردند که ما مومنین هستیم فخر العالم صلوة الله علیه فرمود که علامت ایمان
شما چیست گفتند که در بلا صبر کنیم و بر فراخی شکر سازیم و با قضا رضا داریم حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که قسم رب کعبه میخورم که شما مومنید و در بعض روایات آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
ایشان را که ایشان حکماء و علما اند قریب اند که بکمال فقاهت خود انبیا گردند و بعض یکبار گفت
که ذکر الله تعالی بصفائی دل تلخی بلا را فراموش نماید و این از نیست که حق تعالی بندگان ذاکرین
خود را نشانهای قدرت خود می نماید تا آنکه بر ایشان ظاهر گردد که او تعالی بذات پاک خود و صفات
قدیمهٔ خویش غنی از غیر است و جمله اغیار بقدرت او قایم و محتاج باو تعالی اند و چون مشاهده بر ایشان
غلبه می کند و ایشان ما سوی الله تعالی فنا می شود بجز حق تعالی دیگری را نمی بینند پس
بلا و تلخی او کجا ماند و این معرفت عارفین و صد یقین اصحاب مشاهده و مکاشفه می بود و ازینجا بعض

ایشان گفته که خدا تعالی را قبل هر شے دیدم و این رویة الیقان و احسان بچشم سر باشد و حسین رض
فرمود که بلاء از نزد حضرت حق عافیت است که از نزد او تعالی بندگان را رسیده و سهیل
تستری رحمة الله علیه فرمود که اگر بلا را از طرف حق تعالی نبودے بندگان را طریق الی الله نے بود
و ابوسعید خراز رحمة الله علیه فرمود که بلاء خدا تعالی محبین را تحفه و هدیه و تحریک سلسله مواصلة مضمره
هست و ذوالنون رحمة الله علیه فرمود که صابر ترین مردم کسے ست که زیاده تر پوشنده باشد
بلا را و رویم رحمة الله گفت که از بلا ایشان را حرکت دادند و ایشان متحرک شدند و اگر ساکن
ماندندے وصل یافتندے ابو یعقوب نهر جوری رحمة الله تعالی گفت که عالم از بلاء استغاثه
میکند و صرف او مے خواهد و عارف به بلا لذت مے گیرد و هرگز کشف او نمے خواهد و جنید
رحمة الله تعالی فرمود که بلا چراغ عارفین و تنبیه مریدین ست و هلاک غافلین و ابن عطاء رحمه
الله تعالی گفت که صدق و کذب بنده در وقت بلا و فراخی معلوم مے شود اگر در فراخی ساکن ماند و
در بلا جزع کرد کاذب است و علی بن بندار رحمه الله تعالی فرمود که این خانه ایست که بر بلا و
محنت بناء او است پس بدون مشقة و محنت بودن او محال است الحاصل طالب حق را
با رضاء و سرور و غیرها از آداب و شرایط بودن و مواظبة ذکر حسب تلقین شیخ بقوت شدید نمودن
واجب است تا اثر ذکر در باطنش رود و در عروق و شرائین سرایت کند و ظلمت و کثافت
و کدورت وجود بنار ذکر بسوزد و بنور او دل قرار یابد که در ذکر نور و نار هر دو هست و بنور قرار دل بود
و بنار او حرقت کثافات بشریه وجودی و دفع خشونت اصلی و یبوست طبیعی باشد تا آنکه
از آثار بشریت بر آید و از اثقال تراب خفیف بوده بقلب خود از ساحت ملکوتیه هم تجاوز کرده
بسماء ربوبیة اعلی رود و اعظم تاثیر ذکر خلوت تنگ و خالی از مردم و همه مشاغل است که دیدن و
شنیدن مردم هم شاغل است و در جاے تنگ همة جمع مے شود و مبالغه در ذکر بسیار کند
چنانچه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کثرت
ذکر لا اله الا الله چندان کنید که مردم مجنون گویند و علامت ذکر الله تعالی بصدق و اخلاص
رقت قلب و خوف مے باشد که الله تعالی فرماید مومنین ایشانند که چون ذکر خدا تعالی کرده شود
قلوب ایشان بترسند و این ازینست که ذکر ایشان ذکر عبودیت و عبادت بود ذکر بقیظه

وجمعیت و اُنس باشد نه ذکرِ عادت و غفلت و تفرقه و وحشت و آیں اوصافِ حسنه ذاکر را به سبب
آں حاصل مے شوند که حق تعالیٰ ایں ذاکر را بلطف و عنایتِ خویش در ملائکهٔ ملاءِ اعلیٰ بمباهات
یاد مے فرماید چنانچه در خبر آمده هر که مرا در نفسِ خود یاد کند من هم در ذاتِ پاکِ خود اورا یاد
مے کنم و اگر در مجمع یاد مے کند من هم در جمعیکه بهتر از مجمع اوست یاد مے کنم پس هر کرا حق تعالیٰ
یاد فرمود ذکرِ قلب و سر و استغراق در مذکور و غیبت فی الله تعالیٰ اورا میسر آید و متولی خلق و
متصرفِ آنها گردد و حرمت و منزلت و وقار نزد خلق الله تعالیٰ اورا حاصل گردد و قلبِ او
باحوالِ سِنیه و بدنِ او با عمالِ صالحه متمکن گردد سبحان الله چه رحمِ تام و لطفِ خاص الله جل شانه
هست که بر بندگانِ خود ارزانی فرموده که امرِ ذکر کرده و بواسطهٔ او تزکیه و تصفیه و تنور و تطهر مقرر
فرمود و معرفت مذموم و محمود و حصول محاسن و تعرّی از ذمایم و معرفتِ شیطان و حیاتِ قلب و
صفائی او و قربِ ذاتِ پاکِ خود و غلبهٔ ذاکر بر نفس و معرفت و قهرِ او و کسر و زجرِ او و اوخالِ
او در حکمِ شرع و حصول و حکمت و معرفت و علم و احوالِ صافیه برائے قلب بواسطهٔ ذکر عطا فرمود
و آیں همه عنایات برائے بنی آدم مخصوص کرد جنید فرمود که ابلیس علیه اللعنت با وصف طاعت
بمشاهده نرسید و آدم علیه السلام در عین زله مشاهده را فوت نکرد و بدانکه حق تعالےٰ
چنانچه سموات را بانوار ملائکه و شمس و قمر منور فرمود همچنیں قلوب و ارواح را بانوار اسماء ذات و صفاتِ
خود که به سببِ ذکر آنها حاصل مے شود منور فرموده و نورِ اسمِ اَللّٰه و کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه از جمله زیاده
روشن و صاف است پس چوں مداومت اکر بریں مداومت میکند نورِ ایں ذکر با نورِ قلب جمع بوده چناں
در قلب مستقر مے شود که انفکاک نه پذیرد و همانا که صفتِ ذاتیه گردد و همیں معنی است که بزرگاں
گفته اند که کلمه در قلب و سر واقع مے شود یعنی نورِ او مستقر مے گردد پس بدایهٔ ذکر مفید علم است
چنانچه فخر العالم صلے الله علیه وسلم فرماید هر که بر علمِ خود عمل کند حق تعالےٰ اورا علمیکه هنوز ندانسته بمیراث
از یں عمل مے بخشد و نهایتِ ذکر مفید حکمت مے گردد چنانچه افتخار المرسلین صلوٰة الله علیه و علیهم
اجمعین فرموده هر که چهل صباح باخلاص بجناب حق تعالیٰ عمل کند چشمهائے حکمت از دلش بر زبانِ
او ظاهر آید و گفته اند که مذکور واحد است و ذکر اگرچه مختلف است مگر اصلِ ذکر اجابتِ حق من حیث
اللوازم است شبلی رحمة الله تعالیٰ قومے را فرمود که شما ذاکر هستید و حق تعالیٰ میفرماید

کرمن جلیس ذاکرین هستم پس شما از مجالستِ حق چه دارید همچنین از بعضے سوال کرده شد که در جنت ذکر بود یا نے جواب داد که ذکر دفعِ غفلت را گویند و چون در جنت غفلت نباشد پس باز ذکر چه معنی دارد والله اعلم

فصل ۹ شرطِ ششم دوامِ نفیِ خواطر است واین برار بابِ مجاهدات بسیار صعب و دشوار است و معرفتِ خواطر هم از جملهٔ علوم صوفیهٔ کرام است که فیما بین آنها تمیز کرده بخاطرِ حق موافقت کنند و بخلافِ آن مخالفت ورزند و باید انکه وارد آنرا گویند که بر قلب بے کسب بنده نازل شود بصورتِ خطاب باشد یا نباشد مثل حزن و قبض و بسط وغیره و خاطر آن وارد باشد که بر دل بصورتِ خطاب مے آید و اکثر متصوفه برین هستند که خواطر چهار اند یکے خاطرِ حق که از حق جلّ و علا بود و او علمے است که از غیب حق تعالی در قلبِ اهلِ قرب و حضور خود بے واسطه مے انداز د چنانچه حق تعالی فرماید که بگو اے محمد ربّ من علّام الغیوب القا ربالحق مے کند دوم خاطرِ ملکی و او حث بر طاعات و رغبت بخیرات و تحذیر از معاصی و مکروهات و ملامت بر ارتکاب مخالفات و بر کاهلی از عبادات باشد چنانچه حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که با ابنِ آدم لمهٔ شیطان و لمهٔ ملک مے باشد اما لمهٔ شیطان پس او تکذیبِ حق و وعده دادن شر بود و لمهٔ ملک ایعاد خیر و تصدیقِ حق باشد سوم خاطرِ نفسانی و او تقاضاے حظوظِ عاجلهٔ دنیا و ظهورِ دعاوی و خواهشهاے باطله باشد حق تعالی فرماید حکایةً از یعقوب علیه السلام که اے فرزندان مزیّن کرده هست این امر را براے شما نفسِ شما این وهم حکایةً از یوسف علیه السلام فرمود که نفسِ خود را بری نے کنم از لغزش چرا که او بسیار امر کننده بدی است چهارم خاطرِ شیطانی و او طلب ست طرفِ گناه و منهیات و مکروهات حق تعالے فرمود که متقیان را چون چیزے از شیطان مساس مے کند همان وقت عقاب الٰهی را یاد مے آرند و مے بینند حق را از باطل مے پندارند و از ان باز مے آیند و کفار را که اخوان الشیاطین اند در گمراهی مے کشند و هرگز از غوایت باز نے ایستند و هم فرمود که شیطان شما را وعدهٔ فقر و امر بدکاری مے کند یعنی مے ترساند که زکوٰة و صدقه ندهید که فقیر خواهید شد و حق تعالی وعدهٔ مغفرت و فضلِ خود مے فرماید و هم فرمود که هر که مرتد شدند بعد ظهورِ هدایت شیطان ایشان را وسوسه مزیّن کرده داده است و گفته که این وعدهاے ثواب دیده باید که کے آیند و هم فرمود که بعد انفصالِ امرِ آخرت

شیطانِ الیانِ خود را گوید کہ وعدۂ حق تعالیٰ حق بود و وعدہاے من ہمہ خلاف و بے حجت بودند
و ہم فرمود کہ شیاطین بسوے اولیاءِ خود وسوسہ ہائے مے اندازند و ہم فرمود کہ ہمچنیں براے
ہمہ انبیاء شیاطین الانس و جن را دشمن گردانیدہ بودیم کہ بعض بسوے بعض وسوسہ اقوالِ باطلہ مے
دہند و ہم فرمود کہ ہر کہ از ذکر اللہ تعالیٰ اعراض مے کند شیطانے بر وگماریم و در حدیث ست کہ
شیطان زانو زدہ بر قلبِ ابن آدم نشستہ است چون ذکر مے کند مے گریزد و ہر گاہ غافل مے شود
دلِ او را لقمہ کردہ بحدیث نفس و تمناہاے فاسدہ مبتلا مے گرداند و درمیانِ خاطرِ حق و خاطرِ
ملک فرق این ست کہ خطرۂ حقانی را ہیچ شے معارض نمے شود و ہر گاہ سلطانِ این ظاہر مے
شود ہمہ اجزاءِ بدن تابعِ وے مے شوند و تمام خطراتِ دیگر محو و متلاشی مے گردند چنانچہ بعض
کبار را پرسیدند کہ برہانِ خطرۂ حق چیست گفت واردیست کہ بر قلب آید و نفوس از تکذیب
آن زجر میکند و منع مے نماید و خطرۂ ملکی را خاطرِ نفس و شیطان معارضہ مے کند و درمیانِ خطرۂ
نفسانی و شیطانی فرق اینکہ نفسانی بنورِ ذکر منقطع نشود و باوجودِ ذکر مطلوب خود تقاضا مے کند
مگر آنکہ توفیق ازلی او را دریابد و عرقِ مطالبۂ او برکند و خطرۂ شیطانی بنورِ ذکر منقطع گردد ولیکن ممکن باشد
کہ باز آید و ذکر فراموشاند چنانچہ از حدیث گذشت کہ بوقتِ ذکر مے گریزد و بوقتِ غفلت باز رجوع
کند و گفتہ اند کہ خاطرِ ملکی را گاہے بندہ موافقت میکند و گاہ مخالفت مگر خاطرِ حق را ہرگز مخالفت
نمے توان کرد و نیز گفتہ اند کہ خاطرِ حقانی تنبیہ بود و خاطرِ ملکی مطالبہ عبادت باشد و خاطرِ نفسانی طلبِ
حظوظِ دنیا است و خطرۂ عدو شیطان مزین نمودن معاصی است پس بنورِ توحید از طرفِ حق تعالیٰ
وارداتِ حقانی را قبول باید کرد و بنورِ معرفت از ملک گیرد و بنورِ ایمان نفس را زجر و نہی باید و بنورِ
اسلام بر عدو رد شاید چنانچہ از جنید رحمہ اللہ تعالیٰ حالِ خطرات پرسیدند فرمود کہ چہار اند خطرہ
رحمانی و او بہدایت و رموزِ ارشاد مے کند و ملکی باطاعت رہ مے نماید و نفسی سوے دنیا
و عزتِ دنیا مے کشد و شیطانی بمعاصی و شہوات مے برد و مشہور نزدِ مشائخ صوفیہ آنکہ ہر چہار
از نزدِ خدا تعالیٰ اند مگر بعض بلا واسطہ و بعض بواسطہ پس آنچہ کہ خیر و بلا واسطہ باشد ربانی است و
بسببِ ادب بسوے حق تعالیٰ بجز خیر دیگرے را نسبت نباید کرد و ہر چہ خیر و بواسطہ ملک بود
ملکی گویند و شر اگر الحاح و تصمیم چیزے کہ در وے حظ نفس است باشد نفسانی ست و گرنہ شیطانی

و بعض صوفیه چنان گفته اند که اصل خواطر چهار است از طرف خدا تعالی و این از آنکه حق سبحانهٗ
چون اراده فرماید که بندهٔ خود را خلعت قرب بارگاه خود بخشد اوّلاً بروے جماعت ملائکه که ایشان
جنود ارواح و قلوب اند نازل مے فرماید برائے نصرت قلب و روح تا روح و قلب قوت
یافته بجناح همت بمیدان قرب طیران کنند و مستعد ورود خاطر حق سبحانهٗ و تعالی شود و چون
دور کردن کسے (بمعنی ازو) و مبتلا نمودن مے خواهد گروه شیاطین بروے فرستد تا نفس را مدد کنند و او
بهمت و نیّت خود نور گرفته بمرکز سفلی و کرهٔ طبعی خود رود و خواطر نفسانی در وے پیدا آیند۔
یَعْصِمُنَا اللّٰهُ وَجَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ آمین و تمیز خواطر کما ینبغی حاصل نباید مگر وقتیکه آئینهٔ قلب
از زنگ طبعی بمصقلهٔ زهد و تقوے و ذکر تجلیه یابد و صور حقایق خواطر کماهی در و تابد و هر که
باین مرتبه بسبب زهد و تقوے نرسید او را برائے تمیز خواطر این راه است که اول خطره را
بمیزان شریعت سنجد پس اگر فرض و واجب و سنت و مستحب بود او را جاری کند و اگر حرام و مکروه
بود نفی کند و اگر مباح بود پس هر جانب که در مخالفت نفس زیاده بود آن طرف را گیرد چراکه نفس بسبب
کدورت اکثر مادۂ اشیا مائل و راغب مے باشد و هم بدانکه مطالبات نفس بعض حقوق
ضروری اند و امضاء او هم ضروریست چه قوام نفس و بقاء حیوة او مربوط باوست و بعض حظوظ
اند که از حقوق ضروریه زائد اند و نفی آنها ضروری ست پس تمیز در حقوق و حظوظ ضرور باید و ارباب
بدایة را دانستن حقوق و حدّ ضرورت واجب است و تجاوز از حدّ ضرورت در حق او گناه باشد
ولیکن منتهی را فتح باب وسعت است که از تنگنائے ضرورت بمیدان سهولت آمده و امضاء حظوظ
او را مضر نباشد باذن الله تعالے و بعض خاطر واجب را بحق و خاطر حرام را بشیطان و خاطر
مستحب را بملک و خاطر مکروه را بنفس نسبت کرده اند و مباح را بسبب عدم ترجیح طرفے
بخطره نسبت نکرده اند چراکه برائے خطره بودن ترجیح طرفی ضروریست و شیخ مجد الدین بغدادی
رحمة الله تعالے علیه برین خواطر اربعه خاطر روح و خاطر قلب و خاطر شیخ هم افزوده اند و بعض مشائخ
خاطر عقل و خاطر یقین هم زائد کرده اند مگر تحقیق آنکه این همه زیر خواطر اربعهٔ مذکورهٔ سابق مندرج
اند چراکه خاطر روح و قلب و خطرهٔ ملکی داخل اند و خاطر عقل اگر در امداد روح و قلب ست از
قبیل ملکی ست و اگر مدد نفس و شیطان میکند از قسم خاطر عدو ست و خاطر شیخ مدد ے ست که

شیخ بہمتِ خود بقلبِ مرید مے رساند و چون مشکلے بمرید پیش مے آید و مرید محتاجِ کشف بودہ بشیخ توجہ مے کند ہماندم حلِ اشکالِ او مے کند بعونہ تعالےٰ و این خطرہ داخل ست در خطرۂ حقانی چہ قلب شیخ مانندِ دروازہ ہست کہ از عالمِ غیب مے کشاید و ہر لحظہ امدادِ فیوض حق تعالیٰ کہ مرید را میرسد بواسطۂ شیخ مے باشد و خاطرِ الیقین آن باشد کہ در دل مے آید و ہیچ یکے از ظن و شک و وہم معارضہ او نمے تواند کرد و اینہم در ربانی داخل است و صاحب عوارف المعارف خاطرِ عقل را درمیانِ خواطرِ اربعہ متوسط داشتہ و گفتہ کہ گاہے با نفس و شیطان بودہ دلائل عقلیہ پیش کردہ بندہ را داخل لذتے یا گناہے مے نماید چہ اگر عقل نباشد از عقاب و عذاب بری گردد و گاہ با ملک و روح باشد تا بندہ فعل باختیارِ خود کند و ثواب یابد و خاطر یقین راحتِ ایمان و زیادت علم باشد و بدانکہ بر اہل مجاہدہ خطرات مثل سیل تند می آیند پس در بدایہ بجز نفیِ جملہ خواطر خواہ خیر بوند یا شر ہیچ چارہ نیست چرا کہ مبتدی را اہلیۃ تمیز نہ شدہ و چون ہمہ را نفی خواہد کرد خواطرِ محمودہ کہ ربانی و ملکی ست در قلب ثابت خواہند ماند و بنفی او نفی آنہا نخواہد شد و شیطانی و نفسانی مرتفع خواہند شد و علاجش اینکہ در صورتِ ذکر و معنی ذکر چنان غوص کند کہ ہیچ چیز التفات نماند و ہرگز توجہ بتمیز نکند کہ بعض آنہا بالقاءِ نفس و شیطان است و بعض ملکی و الہام و شغل او بآنہا و تمیز در آنہا ضرر فاش میرساند بلکہ باسرہا ہمہ خطرات را نفی کند و این امر بدون رعایت الفاظ و معنیِ ذکر میسر نیاید و حق تعالیٰ خود فرمود کہ من جلیس من ذکرنی ہستم پس در اثناءِ ذکر چنان تعظیم جناب حق تعالیٰ دارد کہ ہمانا بحضورِ آن مالک الملک تعالیٰ شانہٗ نشستہ کہ تجرید مرید صادق و طالبِ واثق را در طرفۃ العین حاصل مے آید مگر تفرید در مدتِ بسیار بعد نفیِ خواطر میسر مے شود چرا کہ مبتدی ہرچہ از اشیاءِ خارجیہ مشاہدہ مے کند در مخیلۂ او مرتسم مے گردند و چون بخلوت ذکر شروع میکند این محسوسات او را گاہے خطرات مے دہند و گاہ بمشاہداتِ او مختلط شدہ مے آیند و مزاحم مے شوند و ہم ہواجسِ نفس و دواعیِ ہوائے بکثرتِ خود و وساوس شیطانی زنگار رنگ خواہش آمیز بودہ بروامِ خلوت مشوش مے نمایند و چشمۂ قلبِ او مکدر مے گردانند و باطن او متفرق مے سازند و حلاوتِ ذکر و لذتِ مناجات مسلوب مے کنند و چون بر نفیِ خواطر مواظبت خواہد کرد کہ این شرط اعظم بلکہ خلاصۂ خلوت است البتہ بحقیقت تفرید و انس خواہد رسید

والقاءِ شیطانی با الہامِ حق و حدیثِ نفس بمکالمۂ روح و قلب و مناجات مبدل خواہد گشت
انشاء اللہ تعالےٰ **فصل۔ اشرطِ ہفتم** دوامِ ربطِ قلب است بشیخ بارادتِ تام
چہ شیخ رفیقِ طریق ست حق تعالیٰ فرماید کہ ای مومنان تقوی کنید و با صادقین و ہم فرمود کہ اگر شما نمی
دانید از اہلِ ذکر پرسید و ہم فرمود ای مومنان تقوی کنید حق تعالیٰ وسیلہ جوئید و حضرت فخر العالم
صلی اللہ علیہ وسلم فرماید کہ اصحاب من ہمچو ستارگانند ہر کہ اقتدا کنید ہدایت یابید و شیخ ہمان ست کہ
طریقِ حق رفتہ و جاہہای خوف و مہلکات دریافتہ باشد تا مریدان را ارشاد کند و از نافع و ضرر
آگاہاند پس صحبتِ او از جلیسِ صالح چگونہ کمتر خواہد بود چنانچہ فرمود حبیبِ رب العارفین صلوٰۃ اللہ
علیہ جلیسِ صالح ہمچو عطار است اگر عطر نیابی بوئے خوش گیری و باقی تفصیلِ شروطِ شیخ
وغیرہ متعلقات این فصل در فصلِ ثانی گذشت واللہ تعالیٰ اعلم **فصل۔ اشرطِ ہشتم**
دوامِ ترکِ اعتراض است بر خدا تعالیٰ حق تعالےٰ فرمود کہ چون ابراہیم علیہ السلام را گفتم
کہ دینِ خود خالص کن گفت خالص کردم و گردن نہادم بر حکمِ رب العالمین و ہم فرمود
ہر کہ تسلیم کرد و بر طاعتِ الٰہی خود را سپرد بعروۃ الوثقی چنگ زد و ہم در مدح صحابہ کرام رضوان
اللہ تعالیٰ علیہم فرماید کہ ایشان را رویتِ احزاب ہم ایمان و تسلیم افزود پس بدانکہ از لوازم
حالِ مرید چون در خلوت نشیند آن ست کہ غسل کند و در نیتِ غسلِ موت نماید و پیشِ
حق تعالیٰ ہمچو مردہ باشد بدستِ غسال و با رضا و تسلیم بودہ ہمہ تن خود را سپرد حق تعالےٰ
کند و بتوکلِ تام باشد و در ہیچ حال بر حق تعالےٰ اعتراض نکند خواہ تنگی آید یا فراخی و اگر
انشراحِ صدر و بسطِ عطا گردد شکر کند و بیقین داند کہ فائض ہم او تعالیٰ ست و مرید را با حق
تعالیٰ ہمچو مریض با طبیب باید بود کہ مریض چون مے داند کہ طبیب دقایقِ طبیہ خوب میداند
و بر حالِ او مشفق است ہمہ حالِ خود را باو مے سپارد و در ہیچ حال خواہ دوا و غذا مزہ دار
و شیرین دہد یا تلخ و بے مزہ بروے اعتراض نمے کند و بجان و دل قبول کردہ مے نوشد
و مے خورد و شفاءِ خود ہمان مے فہمد ہمچنان چون مرید دانست کہ اللہ جل شانہ بر بندگانِ خود
رحیم و لطیف و کریم و رؤف است و از جملہ مادر و پدر و برادر وغیرہ زیادہ تر مشفق است
و تمام ذرہ ذرہ آسمان و زمین را و نفع و ضر آنہا را خوب میداند و یکذرہ ہم از و تعالیٰ مخفی نیست

وبنده بر نفسِ خود ظالم است و همه سعیِ او در ہلاکِ روح و قلبِ خود است و فوز و نجاتِ خود
را نمے داند که به چیست پس تمام امرِ خود را بخدا تعالیٰ خواہد سپرد و بقضائے او گردن خواہد
نهاد و چون حق تعالیٰ او را خوشوقتی و بسط نصیب خواہد بخشید شکر خواہد کرد و به یقین خواہد
دانست که شفاءِ قلبِ او و علاجِ مرضِ او منوط بهمین است و اگر بروے تنگ وقتی و
ابتلاء بقبض خواہد رفت خواہد پنداشت که صحتِ دلِ او و تدبیرِ بیماری اش بهمین امر مضمر
است خوش گفت شعر وَكَلْتُ إِلَى الْمَحْبُوبِ أَمْرِي كُلَّهُ + فَإِنْ شَاءَ أَحْيَانِي
وَإِنْ شَاءَ أَتْلَفَا - سپردم بتو مایهٔ خویش را + تو دانی حسابِ کم و بیش را + حق تعالےٰ
جل شانهٗ فرموده بسا است که مکروه پندارید چیزے را و آن چیز در حقِ شما بهتر باشد و بسا است
که بهتر دانید شئے را و آن شئے شما را بد بود و حق تعالےٰ همه خیر و بد را مے داند و شما نمے دانید
و هم فرموده که قریب باشد که چیزے را مکروه دارید و حق تعالیٰ برائے شما دران بسیار نکوئی
داشته باشد و چون مرید به تسلیم و تفویض در ابتدا استعداد وے پیدا کند بکمالِ عبودیت در آخر
کار میرسد و ہیچ کسے بدین مرتبهٔ علیا نرسد مگر قدم قدم و بتدریج و ترکِ اعتراض قدمِ اول و
درجهٔ اولے از ان است و چون تسلیمِ او بدانجا رسد که همانا روزِ قیامت است وَلِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ را مے خواند و مے شنود اکنون لشکرِ ریب و شکوکِ او خواہد گریخت و جماعتِ ملائکه
بر ساحتِ قلبِ او نزول خواهند فرمود و ابرِ رحمت قطراتِ انوار خواہد بارید و بجنان سرور
و نغمائے رنگ رنگ مالامال خواہد شد که بجز خدا تعالےٰ کسے نداند و زبانش از وصفِ عظمت
و جلالِ او تعالیٰ کَلّ (گنگ ۱۲) خواہد بود و ملبسانِ دل خواہد گفت که ایں مردمان عرفانِ عظمتِ الٰهی نکردند
و حقِ تعظیمِ او بجا نیاوردند این است کمال و این است جمال و از موجباتِ ترکِ اعتراض آنست
که بتقدیرِ الله تعالےٰ و قضاءِ مبرم راضی باشد و فقر و غنا و حزن و خوف و قبض و بسط و انس و
هیبت و معرفت و محبت و محو و اثبات و حضور و شهود و قرب و بعد و صحو و سکر و مجاهده و
مشاهده و مکاشفه و مجالست و مناجات و محاوره (جواب دادن بیکدیگر ۱۲) و خوفِ عاقبت و سابقه و عنایتِ ازلی و
کفایتِ ابدی و قهر و غلبه بر احوال و فترت و فتوت و عزت و کمال وغیره حالات را بجان
پذیرد و از سواطعِ ربانیه و لوامعِ وحدانیه بزیرِ اذیالِ رحمت و لطفِ الٰهی پناه گیرد که او تعالےٰ

چناں رحیم وکریم است کہ بر نبی خود سلامہ علیہ بمکارم اخلاق افاضہ فرمود و باز خود مدح می فرماید کہ اے حبیب سلام اللہ علیہ تو بر خلق بزرگ ہستی واسطی رحمۃ اللہ علیہ را پرسیدند کہ حضرتِ ایشان صلوٰۃ اللہ علیہ چرا از ہمہ مخلوق خُلقِ اعظم داشتند گفت کہ روح شریف ایشان قبل از ہمہ پیدا شدہ پس چندانکہ صحت التمکین روحِ پاکِ جنابِ ایشاں را بود ہیچ کسے را نہ شد چہ ہمہ بعدِ او شاں پیدا شدند چنانچہ آں فخر المرسلین فرمود کہ من نبی بودم و ہنوز آدم در روح وجسد بود و بعض کبار چناں ترجمہ کردند کہ ہنوز آدم نہ روح بود نہ جسد و بعض مشایخ گفتہ اند کہ چوں حق تعالےٰ قلوبِ خلایق را معائنہ فرمود قلب ہیچ یکے را شایق تر از قلبِ شریف فخر العالمین صلے اللہ علیہ وسلم نیافت و بہمین است کہ براے معراجِ شریف او عجلت فرمودہ و بسببِ کمال شوق ایناں ایشاں را بمکالمہ و رویتہ کشید صلی اللہ علیہ وسلم و خود حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ براے آں معبوث شدم کہ مکارمِ اخلاق را تمام گردانم چنانچہ گفتہ شد کہ دین چیست فرمود صلوٰۃ اللہ علیہ حُسن خُلق و ہم فرمود کہ حُسن خُلق خُلقِ خدا تعالےٰ است و ہم فرمود کہ افضلِ مومنین آن است کہ خُلق او احسن بود و ہم فرمود کہ اسلام بمکارمِ اخلاق و محاسنِ آداب محفوف است پس چوں بتسلیم راسخ آید باسلام و حُسنِ خلق موصوف بود و بمدارج اعلےٰ برسد انشاء اللہ تعالےٰ تتمہ بدانکہ فائدہ ایں شروط ثمانیہ آن ست کہ جوہرِ انسانی تصفیہ یابد و مستعدِ وصول ببارگاہِ صمدیہ گردد چہ ایں تزکیہ و استعداد بے دفعِ اغیار کہ وجود و نفس و شیطان اند نمے تواند و دفعِ اینہا بہمیں شرائط مے بود و وجود تاریکی شدید است مرکب از چار ارکان آب و خاک و نار و ہوا و ہمہ ایں ظلمت بر ظلمت تو بر تو اند و تصفیۂ او بمجاہدہ ضروری ست و نفس جیسے لطیف است در بدن ہمچو لطافتِ ہوا و ظلمانی و غیر زاکی است و در جمیع اجزارِ وجود منتشر است تزکیۂ او ہم بریاضت لابدی ست و شیطان آتشِ مکدر مختلط بظلمات کفر است کہ در ابنِ آدم بمجری خون او سرایت میکند اخراج او ہم ضروریست و ایں بطرزِ کیمیا باشد کہ ازیں ہر سہ ظلمات لطیفۂ نورانی استخراج کند چرا کہ در قلب از اں وقتیکہ در دنیا ہوش گرفتہ نقوش اشکال متمثل گردیدہ و ایں اشکال خود ظلمات اند و از ینہا قلب زنگ گرفتہ و غفلت پذیرفتہ پس بواسطۂ خلوت و ذکر و صوم و طہارت و سکوت و نفی خواطر و

ربط و توحید مطلب آئینهٔ دل از زنگ صاف باید کرد که ذکر آتش و سوہان و سندان
است و خلوت کوره باشد و روزه آلهٔ صیقل بود و طهارت و سکوت و نفی خواطر و ربط
شاگرد پیشه اند و توحید مطلب استاد ست و چون بنده بدین شرائط مواظبة کند نور معیة
و شهود قلب را حاصل آید چنانچه حق تعالےٰ فرمود که الله تعالیٰ با شماست ہر کجا باشید
و ہم فرمود ہر کجا رو گردانید ہمانجا ذاتِ پاک الٰہی ست تعالیٰ شانهٔ والله اعلم **فصل ۱۲**
بدانکه سالک را باید که در جمیعِ احوال ملازمتِ انواع عبادات لازم دارد و بداند که حق تعالےٰ
از وے بنهایت محاسبه خواہد فرمود چنانچه فرماید که اگر بوزنِ دانهٔ خردل ہم خواہد بود او را
ہم حاضر خواہیم آورد و ایں بچند مقامات باشد اول **توبه** باید و او رجوع الی الله باشد بدوامِ
ندامت و کثرتِ استغفار بعد آن **انابة** و او رجوع است از غفلت سوئے ذکر و بعض گویند
که توبه رجوع بظاہر و انابة رجوع بباطن مے باشد و بعد انابت **عفت** ست و او ترک شهوات
است بعد ازاں ورع از چیزیکه شاغل عن الحق بود چنانچه ابراہیم بن ادہم رحمه الله تعالیٰ
فرماید که زہد از حرام فرض است و از حلال فضل و از شبهات مکرمت و بعد ورع **اراده** باشد
و آن دوامِ مشقت و ترکِ راحت ست بعد آن **فقر** و او مالکِ ہیچ شے نماندن و ہر چه پندارد
دل را ازاں فارغ کردن است بعد آں **صدق** و او برابر بودن سر و علانیه و ایں امر را
استقامت مع الله تعالیٰ بظاہر و باطن بسر و علانیه ضرور باید بعد آں **تصبّر** و او نفس
را بر تلخ عیشی و مکروہات عادت دادن بعد آں **صبر** و او ترکِ شکوه بسوے غیر الله تعالےٰ
بود و بعده **رضا** و آں تلذذ بہ بلا باشد بعد آں **اخلاص** و او خارج کردن خلق از معامله
حق تعالےٰ پس آں **توکل** و او اعتماد بر خدا تعالےٰ ست در وعده و وعید و قطع طمع از
غیر الله تعالیٰ **فصل ۱۳** بدانکه مشائخ رحمهم الله تعالےٰ چنان مقرر فرموده اند که ہر کلامیکه کنند
بقصدِ نصیحت و ارشاد کنند و قصدِ نفعِ عوام دارد و بقدرِ حوصله مخاطب سخن گوید و بهر
مسئله که نپرسند ہیچ نگوید و چون سوال کنند بقدرِ سائل جواب فرماید چنانچه از امام جنید
رحمه الله تعالیٰ کسے پرسید که سائلے سوال مے کند و شما جواب مے فرمائید بعد آں دیگرے
ہماں سوال مے کند جواب دیگر مے فرمائید وجه چیست فرمود که بقدرِ عقول جواب باید داد

وسایل را باید که از مقامِ خود پرسد و بجائیکه نرسیده از آنجا کلام نکند و بعضی گویند
که ایں جائز است چراکه حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بسیار حاملِ فقہ بسوے افقہ از خود
میرسانند پس ایں کلام گو بمقامِ سائل نیست مگر شاید بدیگر نفع او رسد و باید که علم را بر غیرِ اہل
خرچ نکند و بعض گویند که بر اہل و غیرِ اہل ہر دو بذل کند که خود علم خود را از غیرِ اہلِ خود باز میدارد
وہم مے باید که روبروے اعلم از خود کلام نکند چنانچہ ابن مبارک رحمہ اللہ تعالی را مسئلہ پیشِ
سُفیانِ ثوری رحمہ اللہ تعالی پرسیدند گفت که پیشِ اُستاداں کلام نمی توانم و بعض گفتہ
اند که گفتگوے ایں علمِ تصوف ہماں را حسن و لائق است که از حالِ خود تعبیر کند و افعالِ خود
بگوید و ناقلِ محض را زیبا نیست که دریں علم بحث نماید وہم ادب است که قبل از وقتِ
خود چیزے نہ گوید که ازیں امر چناں آفات مے زاید که ایں شخص از فواید بالکل جدا میماند
و از طلبِ جاہ و منزلت نزدِ مردم و اہلِ دُنیا بسیار حذر باید وگرنہ از علمِ خود نفع ہرگز نیابد
و حضرت فخرِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم از علمیکہ نفع ندہد پناہ می خواستند وہم فرمودند ہرکہ طلبِ
علم برائے نمائش علماء و گرد آوردنِ جہلاء و سفہاء و متوجہ کردنِ مردماں مے کند باید که بازگشتِ
خود دوزخ مقرر کند وہم باید که ہرچہ شنود یا بیاموزد در عمل بسیار کوشش کند که گفتہ اند ہرکہ از
علومِ قوم چیزے شنیدہ عمل کرد ایں علم در قلبِ او حکمت مے گردد و ہرکہ از وے بشنود
نفع گیرد و ہرکہ بر وعمل نکند گویا حکایتے یاد کردہ باشد آخر بعد چند روز فراموش گرداند و گفتہ
اند کلامیکہ از دل برآید در دل سرایت کند و اگر از زبان برآید از گوش تجاوز نمے کند
وہم بدانکہ ہرکہ در دلِ او تخمِ ارادۂ سلوک الی اللہ کاشتہ شد او را محافظتِ ایں
بسیار باید که ایں مہمانِ غیبی است پس ایں را غنیمت بندارد و غذاے مناسب و موافق
پیش او رساند تا بفرحتِ تمام ہضم کند و ایں غذا فی الحقیقۃ بجز ولایتِ شیخ طریقہ ہیچ جا
یافتہ نمی شود که تخمِ ارادہ در دلِ مرید ہمچو آں طفلے ست که از عالمِ غیب پیدا شدہ در عالمِ
شہادت رسید پس غذاے او بجز شیرِ عالمِ غیب که از پستانِ مادرش برآمدہ دیگر نباشد نہ شیرِ
بازار ہمچناں نورِ ارادہ که در دلِ مرید ست از عالمِ غیب است که بتوفیقِ الٰہی میسر او شد و
تربیتِ او بجز آبِ معرفت که از چشمۂ غیب وجودِ فیاض بر دلِ اہلِ غیب رسد نخواہد بود

واہل غیب مشائخ اند کہ بمتابعت رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم مشرف شدند و فیوض وارادت
ربانی بر ایشاں فیضان شدند و ربانیین گشتند چنانچہ در عوارف از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم
روایت است کہ آنچہ در سینہ من حق تعالےٰ انداخت در سینہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ انداختم پس ہر کہ را ایں ارادہ آید برائے وعقل خود مغنی نباشد بلکہ بطلب شیخ عارف
موصوف صفات متقدمہ خیزد اگرچہ در شرق یا غرب بود کہ بے او چارہ نیست و خود را بحد امت
او سپردہ از تصرفات خود بدر آید و ہر چند شیطان بموافقت نفس در دلش وسوسہ دہد کہ ایں
شیخ کامل ہست یا نے مگر باید کہ در چنیں شیخ ہرگز ایں وسوسہ را در دل جائے ندہد و بقوت
مردانگی و ہمت عالی او را بدر کند و ایں حدیث شریف بیاد آرد کہ سمع و طاعت بر خود گیرید اگرچہ
والی شما غلام حبشی و کم صورت بود پس بہر حال خود را بتصرف خود نگذارد بلکہ تابع آن شیخ
کند کہ صوفیہ در باب کمال ارادت و عدم مخالفت بچناں مبالغہ گفتہ اند کہ مرید را تصرف گربہ
بودن از تصرف خود بر خود بسیار بہتر ست و ہر چہ شرائط شیخ ذکر کردہ شد رعایۂ آنہا ہم
واجب است کہ نبی صلے اللہ علیہ وسلم را حق تعالےٰ برائے دعوت امت و طلب ایشاں
سوے حق تعالےٰ مبعوث فرمود و باذن خود ہادی صراط مستقیم گردانید و فرمود کہ البتہ تو سوے
صراط مستقیم ہدایت مے کنی و حکم فرمود کہ اے مومناں رسول ما داعی ست طرف ما باذن جناب
ما و رسول ما چراغ روشن ست و چون مدت بقاء شریف تمام شد صحابہ رضی اللہ عنہم را خلیفہ گذاشت
و ہمچناں در ہر قرن تا قیامت داعی الی اللہ تعالےٰ خواہند ماند چنانچہ فرمود کہ صحابہ من ہمچو
ستارگانند بہر کہ ہدایت طلبید راہ یابید مگر ایں ہدایت نزد ہماں کس باشد کہ وراثت علم
ظاہری و باطنی بوسائط خود از اں سرور صلی اللہ علیہ وسلم داشتہ باشد پس ہر کہ را چنیں شیخ
دریابد و شیخ او را در حلقۂ اطاعت خود قبول ہم فرماید در احترام ظاہری و باطنی او قصور نکند
احترام ظاہری اینکہ با وے مجادلہ نکند و ہر چہ از وے شنود اگرچہ بیقین داند کہ خطا کرد
تاہم با او صحبت نکند چرا کہ نظر او از نظر ایں مرید و علم او از علم ایں بہر حال تمام و کامل ست و
و نیز پیش شیخ بر مصلے نہ نشیند مگر بضرورت نماز و بعد نماز جانماز بردارد و بر زمین آید و نوافل
بحضور وے نخواند و ہر چہ فرماید امتثال او کند و تا مقدور خود قصور دراں نکند و ہر جا نماز ش

قدم ننهد و پیش او بلکه پیش دیگران هم حرکتیکه از خصال عارفین نیست ننماید و بر روے مشائخ
بکثرت نظر نیندازد و با ایشان طرز انبساط و بے تکلفی نبازد مگر آنکه اجازت فرمایند و هیچ
کاریکه گران طبع شیخ بود ننسازد و بلکه پیش او گردن انداخته ماند و چهرهاے مردم هم نه بیند که
غفلت از ذکر ورزد و احترام باطنی آنکه بروے هیچ امر انکار نکند و همچو ظاهر بباطن هم مراعاتِ
او قولاً و فعلاً و حرکةً و سکوناً نماید و گرنه بنفاق مبتلا خواهد ماند و اگر چیزے خلش بباطن یابد او را
بگذارد تا باطنِ او بظاهر موافق گردد بتوفیق الله سبحانهٗ و نیز سالک اوقاتی را که فضیلتِ آنها
از حدیث ثابت شد بنوافل و اذکار حضور معمور و محفوظ دارد و ازین یکے اشراق است و
وقتِ او بعد طلوع آفتابست تا ارتفاع او قدرِ دو نیزه و چهار رکعت در وے مستحب ست
و چاشت وقتش از طلوع تا زوال ست و دوازده رکعت در وے مستحب ست و
فی الزوال بعد زوال وقتِ اوست چهار رکعت دران مسنون ست و ما بین العشائین
و شش رکعت در وے است و اگر بست رکعت خواند اولی است و همه اینها از حدیث ثابت
اند و بعد این بذکرِ خفی یا جلی بحضورِ قلب مشغول بود و وقتِ شب سیزده رکعت مع سه
وتر بخواند و اقل مرتبه دو رکعت است سواے وتر بعده تا صبح بذکر مشغول ماند و نمازِ صبح خوانده
تا اشراقِ ذکر کرده ماند و هم مواظبت بر تحیة الوضو و دو رکعة تحیة المسجد نیز ضرور نماید و جماعت
علما تحیة الوضو بعد نماز عصر مکروه دارند و بعض مشائخ روا داشته اند پس هر که بمواظبتِ
شرائطِ ثمانیه مذکوره و مراعاتِ اوقاتِ مذبوره و محافظتِ آداب و محاورات مسطوره کوشد
مخلص بود و شیطان را بروے حجت نبود و اهل الله خاص و جنتی گردد و چه جنت و نار امروز
نزد اهلِ سلوک موجود ند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که در جنت رفتم و آواز نعلین بلال
رضی الله تعالی عنه دران پیش پیش خود شنیدم و هم فرمود که در جنت رسیدم و کوشکے دیده
پرسیدم که این براے کیست گفتند که براے عمر رضی الله تعالی عنه پس مرا غیرت عمر رضی الله
یاد آمد ازین سبب در وے داخل نشدم و هم فرمود که ابو طالب را در ضحضاح دوزخ دیدم
و اگر من ابن الارخ او نبودے مقام او در وسطِ دوزخ بودے **فصل** بدانکه منجمله کرامات
اولیاء آنست که ایمانِ غیبی بآخرت و وعده و وعید و حشر و نشر و غیره آنچه از کتاب و سنت

ثابت شده ایشان را شهودی بود که هرگز نفس انکار او نتواند کرد و نه شیطان در هیچ امرِ اخروی شبه تواند داد و چنان راسخ بود که اگر پرده بردارند هیچ یقینِ شان زیاده نگردد و هم ایشان یقین دارند که حق تعالے بر همه چیز قادر است و قدرتِ او خالی از حکمت نیست و بدانکه بنده بحقیقتِ ایمان نمیرسد مگر بعدِ وصول بمقامِ تصدیق چنانچه از حالِ حارثه رضی الله عنه منقول است که جنابِ سرورِ سلام الله علیه فرمودند اے حارثه چگون صبح کردی عرض کرد که صبح کردم مومنًا حقًا حضرت صلے الله علیه وسلم فرمود تامل کن در قولِ خود چرا که هر دعوے را حقیقتے بود بگو حقیقتِ دعوےِ تو چیست عرض کرد که نفسِ خود را از دنیا باز داشتم و روزان او را تشنه نهادم و شبها او را بیدار کردم و گویا بطرفِ عرشِ الٰهی ظاهر امی بینم و اہلِ جنة را باہم ملاقات کنندہ و دوزخیان را که باہم عار مے کنند نیز مے بینم فرمود صلوٰة الله علیه جواب صواب گفتے و چون حارثه رضی الله عنه بازگشت حضرت سلام الله علیه فرمود که این بنده ایست که خدا تعالی دلِ او را منور فرموده است فائده بدانکه نشانِ قذفِ نور در قلبِ ذاکر آنست که ذاکر را انشراحِ صدر و اطمینان بذکر حاصل آید و علامتِ انشراحِ صدر ترکِ دنیا و اعراض از اغراضِ فانیهٔ دنیاست و نشانِ اطمینان بذکر قرارِ چشم اوست بنورِ ایمان که وقتِ غلبهٔ ذکر در دلِ او انداخته شد و باید شنید که هر صورت را معنے بود و هر شے محسوس را وجودِ عقلی هم باشد و هر ظاهر را در عالمِ غیب مثالی بود پس هر که ثبوتِ صورت برائے معنی اعتقاد نکند ملحدِ عنادی باطنی بود و هر که انکارِ معنی صورت کرد ظاهری پلید بود و هر که درمیانِ ظاهر و باطن جمع کند و محسوسات را وجودِ عقلی ثابت دارد و در شهادت غیب را مطالعه کند او صوفی سُنّی سعیدِ رشید است و در حقِ ائمه مسلمین متعصب نباید بود و در قائلینِ کلمه توحید و قائلینِ رسالة تا آنکه تاویلِ صالح تواند طعن نباید کرد و باید دانست که سزائے مشیخت کسے باشد که نفسِ خود را بمجاهدات تادیب داده و بر مشقت و سختی و تلخ کشی مرتاض و متحمل گردانیده و زانوے ادب در خدمتِ مشائخِ صلحاء و مقتدائے گروه و صحبتِ صادقین بسر برده و احکام و حدودِ دین و اصول و فروعِ مذهب شناخته از مقاماتِ عالیه تجاوز کرده باشد و هر که بایں صفات متصف نیست او را مشیخت حرام است و بعض گفته اند هر که عیوبِ افعالِ خود را و سرکشی نفسِ خویش را

نفسہ وازالۂ این عیوب باجتہاد بنا موختہ وآداب این طریق حاصل نکردہ اقتدا بوے جائز
نیست پس مرید اول این امور بداند بعد آن نفس خود را بمجاہدہ گرفتہ تفقد (جستجو) زیادتی وکمی ونوافع
وضوار کند وہرچہ از حالات بوے عارض بود ہر دم بخدمت شیخ عرضہ دہد کہ گفتہ اند ہر کہ حال خود
بطبیب نرساند عاقل نیست وبعد آن برائے خود مقامات ومنازل بترتیب بطلبد واز مقامی
قبل تصحیح ادب وتکمیل آن مقام انتقال نکند چنانکہ مثلاً بزہد آنگاہ مشغول بود کہ از مقام ورع
فارغ شدہ باشد وعلی ہذا تا آنکہ معاملات بر دل او وارد شوند بفضل اللہ تعالےٰ وبعض صوفیہ
فرمایند کہ عمل بحرکات قلب از عمل بحرکات جوارح بسیار بہتر است چنانچہ حضرت فخر العالم
سلام اللہ علیہ فرمود اگر ایمان ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وزن کردہ آید از ایمان جمیع اہل زمین
غالب آید وہم فرمود کہ ابو بکرؓ بسبب کثرت صوم وصلوٰۃ از ہمہ فائق نہ شدہ بلکہ بچیزے کہ
در قلب اوست فائق است واز ینجاست کہ بعد وفات شریف آنچہ استقامت وکمال
متانت آن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود ہیچ صحابی را نبود کہ بر منبر سوار شدہ بعد حمد وصلوٰۃ فرمود
کہ ہر کہ محمد را مے پرست باز گردد کہ آنجناب عالی وفات یافتند صلوٰۃ اللہ علیہ وہر کہ
خدا را مے پرست ثابت ماند کہ حق تعالیٰ حی وقایم است ونیز با مرتدان مقاتلہ کرد وجیش
اُسامہ رضی اللہ تعالےٰ عنہ را ہمان دم رخصت نمود وہیچ اندیشہ نہ فرمود اگرچہ ہمہ صحابہ
منع مے فرمودند وحق تعالےٰ حفاظت دین با ورضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود وہم مرید را واجب
است کہ ظاہر خود را از وظیفہ وباطن خود را از ارادت خالی ندارد تا آنکہ بروے واردات
وارد شوند پس اکنون از ارادت گستہ باواردات خواہد بود بتوفیقہ سبحانہ تعالےٰ چنانکہ
ابو سلیمان دارانی فرماید کہ چون معاملات بسوے قلب رسند جوارح آرام گیرند پس بعمارت
باطن ومباشرت احوال ورعایت اسرار وشمار انفاس خود مشغول گردد چنانچہ گفتند کہ عبادت
فقیر نفی خواطر است وبعض مشائخ فرمود کہ چون مرید را بشہوات قایم وبحظوظ نفس مبتلا
بینی کاذب پندار واگر در مدح وذم ورد وقبول تمیز کند ہم کاذب دان جنید رحمہ اللہ تعالےٰ
فرمود کہ اگر علامات نبودے ہر کس دعوے سلوک کردے وحق تعالےٰ فرمود کہ البتہ پیداشتے
اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم منافقین را از پیشانی ایشان وخواہی پنداشت از آواز ایشان را او

ونیز مرید را واجب است که بیقین داند که هیچ مقام و حال و کدام عبادت بے اخلاص و دور کردن
ریا از اعمال درست نمی آید و هم واجب است که رعایت نفس هر لمحه دارد و اخلاق او را خوب بداند و
که او بجز بدی حکم نمے کند اگرچہ بغایت درجہ معرفت رسد تاہم از وے غافل نہ نشیند کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نفس را رعایت و نگاہداشت فرمودند از اشرار او تعوّذ مے خواستند
وعلی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ من با نفس خود مثل راعی گوسفندان ہستم کہ چوں از یک جانب
جمع مے کنم جانب دیگر مے گریزد و ابوبکر وراق رحمۃ اللہ تعالیٰ فرمود کہ نفس در
ہمہ حال مرائی ست و در اکثر احوال منافق است و در بعض حالات مشرک ہم ہست کہ در
دعوے و مطالبۂ خود خویش را ضد و ند حق تعالیٰ مے دارد و چرا کہ حق تعالیٰ از بندگان خود ثنا و
مدح و حمد خود طلب فرمود نفس ہم مدح خود مے خواہد (بحق شریک) و حق تعالیٰ فرماید کہ مخالفت از اوامر و نواہی من
نکنید نفس ہم ہمیں میگوید و حق تعالےٰ ذات پاک خود را مرہوب و مرغوب دانستن حکم فرمود نفس
ہم ہمیں مے طلبد و ہمین است شرک او و نفاق و ریا را و اظہر است و گفتہ اند کہ نفس لطیفہ ایست
دریں قالب کہ محل اخلاق مذمومہ ست و روح لطیفہ الیست در ہمیں قالب مگر محل اخلاق محمودہ چنانکہ
بینی و چشم و گوش محل بصارت و سماعت و شموم اند و گفتہ اند کہ روح کان خیر ست و نفس کان
شر و عقل لشکر روح است و ہوے لشکر نفس و توفیق الٰہی مدد روح است و خذلان مدد نفس و قلب
تابع لشکر غالب بود واللہ تعالیٰ اعلم **فصل ۵** چوں مرید مقام توبہ صحیح کردہ بمقام ورع
و تقوے قدم راسخ نمودہ بمقام زہد پا نہاد و نفس خود را بریاضت و مجاہدہ ادب داد خرقہ پوشانیدن
وے را روا باشد اگر رغبت دارد و لیکن ادب خرقہ ضرور نگاہ باید داشت پس بدانکہ انسان عبارت
است از جملہ ظاہر و باطن و لباس ہر دو جدا است حق تعالےٰ فرماید کہ لباس تقوے بہتر است
الحاصل لباس بس کہ ظاہر انسان است آن ست کہ شریعت برائے او جائز دارد و ہر چہ حق تعالےٰ
بلبسر او گرداند چنانچہ فخر رسل صلے اللہ علیہ وسلم گاہے قبا و جبہ فراخ آستین مے پوشد و گاہے
تنگ آستین و گاہ قمیص و رداء فاخرہ و گاہے خشن و باطن انسان چند چیز است نفس و لباس
او شریعت بود و قلب و لباس او طریقہ باشد و سر و لباسش حقیقۃ باشد و روح و لباس او عبودیۃ بود
و خفی و لباس او محبوبیۃ بود و حجابہاے کہ انسان بدانہا محجوب است تفصیل آنہا گذشت پس ہر گرا

حق تعالی توفیق اتباع شریعت داد بکمال عبودیت میرسد و بسبب عبودیت حق تعالی او را از حجاب نور روح نجات میبخشد تا آنکه بکمال محبوبیت میرسد حق تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه وسلم بگو ایشان را اگر خدا را دوست می دارید اتباع من بکنید که خود خدا تعالی شما را دوست خواهد داشت و حجاب ظلمت بمتابعت شریعت باذن الله تعالی رفع میشوند و چون همه پردها دور شوند ربانی و مخلص شود و از ارضیه جسم و سماویه روح هر دو خلاص یافته باعلی الاعالی رسد بمقعد صدق عند ملیك مقتدر قرار یابد و همین معنی است که خضر میگوید صوفی را نه در زمین جای می بود و نه آسمان او را میپوشد پس متابعت صورت است و عبودیت حقیقت او و انقطاع از متابعت که بمنزله صورت است و از عبودیت که مثل لب است در هیچ حال نه در دنیا و نه آخرت ممکن نیست و مخالفت شریعت بجز مردود بارگاه الهی نکند و بهلاکت و سیه روی غیر مخالف شرع شریف نیفتد چنانچه بلعم و برصیصا و غیر بسیار شنیده ایم نعوذ بالله من الحور بعد الکور پس باید که ظاهر و باطن را از تصرفات طبع و عادت محفوظ دارد و از جادهٔ شریعت سر مو تجاوز ننورزد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا مُتَابَعَةَ حَبِيْبِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَّقَوْلًا وَّفِعْلًا عِبَادَةً وَّعَادَةً اٰمِيْن

و بدانکه مدرکات باطن را حجابی دیگر هم هست پس حجاب نفس شهوات و لذات ست و حجاب قلب ملاحظه غیر حق است و حجاب عقل در معانی معقوله تفکر کردن ست و حجاب سر باسرار توقف نمودن است و حجاب روح مکاشفات اند و حجاب خفی حجاب عظمت و کبریا هست و واصل همان باشد که بهیچ یکی ازینها التفات نکند چنانچه حبیب الله صلی الله علیه وسلم در معراج بر دفائن و خزائن و غیبها که بمقام سدره پیش او صلی الله علیه وسلم کردند هیچ التفات نفرمود چنانچه حق تعالی فرمود و قتیکه سدره را پوشید هرچه پوشید حبیب ما نظر خود را هرگز از منظور حقیقی خود تجاوز نکرد و عاقل موفق تا آنکه ذره قدر هم از دنیا با خود دارد از شیطان در امن نباشد نقل است که عیسی علیه السلام بر خشت گل سر شریف نهاده بخواب رفتند چون بیدار شدند شیطان را نزد سر خود دیده فرمودند که نزد من چرا آمدی گفت در تو هم طمع وسوسه کردم فرمودند ای لعین من روح الله ام چگون طمع خام تو در من راست آید گفت که طمع من در تو ازان ست که متاع من داری فرمودند که آن چیست گفت که همین خشت که زیر سر تست پس عیسی علیه السلام آن خشت را دور انداخت شیطان لعین بگریخت نجانا الله منه

سله قوله الحور کمی و نقصان ۱۲ سله قوله الکور بجز زیادتی و بسیاری ۱۲

فصل بدانکه ارکان تصوف بظاهر پنج اند خدمت و حرمت و خلوة و صحبت و فتوت و
ارکان باطنی هم پنج اند عمل و علم و حال و قلب و معرفت و بعض گفته اند که اول تصوف علم است
و اوسط او عمل و آخر موهبت الهی پس علم رفع حجاب و مکشوف بودن مراد سالک بود و عمل مدد کاری
ست بر طلب مراد و موهبة بغایت عمل رسیدن و سائرین هم سه طبقه اند مرید طالب و متوسط سائر
و منتهی واصل و مقام مرید آنکه مجاهده و ریاضت و نفس کشی لازم گیرد و از حظوظ بالکلیه اجتناب
ورزد و بجز حقوق ضروریه متارکه تامه نماید و مقام متوسط آنکه در طلب مراد امور هولناک اختیار کند
و بهمه حال صدق طلب را رعایت دارد و ادب هر مقام را بجا آرد و مقام منتهی آنکه بصحو و تمکین
بود چنانکه باید اجابت حق نماید و در شدت و فراخی و منع و عطا و وفا و جفا بر یک حال ماند خوردن
و گرسنه بودن او برابر و بیداری و خواب او یکسان باشد و از حظوظ نفسانیه فانی بوده فقط حقوق
باقی مانده باشد بظاهر با خلق و بباطن با حق گردد و این همه از احوال فخر عالم صلی الله علیه وسلم و
اصحاب رضی الله عنهم اجمعین منقول است که آنجناب عالی اول در غار حرا خلوت فرمود و در آخر کار
دعوت خلق کرد و اگرچه مشغول بخلق بودند مگر یک لحظه از حق تعالی جدا نبودند جلوة و خلوة برابر داشتند
و اصحاب صفه هم در حال تمکین امرا و وزرا شدند که مخالطت در ایشان اثر و ضرری نکرد و ادب
جزء اعظم و رکن اعلی در تصوف است ابو عبدالله بن خفیف رحمه الله تعالی فرمود
مرا رویم رحمه الله تعالی نصیحت کرد که ای پسر عمل خود بمثابه نمک گردان و ادب مانند آرد ساز
از اینجاست که گفته همه تصوف پس ادب است و هر وقت و هر مقام را ادب است هر که ادب را لازم
گرفت بمرتبه مردان رسید و هر که از ادب محروم ماند از جائیکه قرب متیقن دارد دور افتد و از جائی که
قبول متوقع بود مردود گردد و بهمین معنی ست که گفته اند هر که از ادب محروم شد از جمیع خیرات محروم شد و
طریق اهل تصوف پرخطر است اگر ذره ادب از دست رود بخسران آید بهمین سبب صوفیه کرام بدنیا
و خلق بلکه بر نفس و اهل خود هم میل نمی کنند اگر خیال کنند رغبت پیدا آید و چون رغبت غیر الله شد
از خیرات ممنوع شوند جنید رحمه الله تعالی را پرسیدند که صوفیه کیستند فرمود گروهی
ست که حق تعالی ایشان را از همه خلق برگزید اگر مخفی دارد دوست دارد و اگر ظاهر کند هم دوست میدارد
و ابن عطا رحمه الله تعالی را پرسیدند که تصوف چیست گفت پاکیزگی طبیعی ست که در باطن

انسان مخفی باشد و حسن خلق است که ظاهر انسان را در گرفته هست و رویم رحمة الله تعالی از جنید رحمة الله تعالی
پرسید که صفتِ ذاتی متصوف چیست گفت پرهیز پرهیز اے با محمد ظاهر گیر و از صفتِ ذاتی مپرس
چوں بسیار الحاح کرد فرمود که گروهے ست که با حق تعالی بوند و محبتِ ایشاں را جز حق تعالی
کسے نداند و سهیل تستری رحمة الله تعالی فرمود که تصوف با خدا تعالی بودن ست بچناں که کسے
ایں محبت را جز حق تعالی نداند و اخلاق صوفیه حلم و تواضع و نصیحت و شفقت و احتمالِ ایذا و نرمی
و احسان و ایثارِ نفع غیر بر نفع خود و خدمت و الفت و بشاشت و کرم و جاه و مال را بباد دادن
و مروت و مردانگی و مؤدت و جود و عفو و صلح و سخا و وفا و حیا و تلطف و تبشر و سکینه و وقار و دعاء
و ثنا و حسنِ خلق و تصغیرِ نفسِ خود و توقیرِ اخوانِ دین و تبجیلِ مشائخ و ترحم بر صغار و احسانِ کسے
را بسیار دانستن و احسانِ خود را کم فهمیدن باشد و سهیل تستری رحمة الله تعالی علیه پرسیدند
که حسن خلق چیست گفت ادنی مرتبه حسنِ خلق آنکه احتمالِ ایذا کند و قصدِ مکافات ندارد و بر
ظالم رحم آرد و برائے وے دعا نماید ابن مبارک رحمة الله تعالی گفت که حسنِ خلق فراخ وجه
ماندن و بکسے ایذا نرسانیدن و کمالِ بخشش کردن باشد و معرفت هدایتے ست از طرف حق تعالی
و معرفت یکے استدلالی مے باشد که اشیا را دیده بواجب الوجود رسند چنانکه حق تعالی فرماید — ف معرفت چیست
قریب مے نمائیم ایشاں را نشانهائے قدرتِ خود در اقطارِ زمین و آسمان و در جانهائے ایشان
و ایں درجه علماء راسخین را بود که از آیات بخالق آنها پے برند و در حقیقت ایں معرفت هم همگنس را حاصل
مے بود که چیزے از امور غیبیه بروے مکاشفه شده باشد تا از اشیاء ظاهری و باطنی هر دو استدلال بر
وجودِ پاک قایم کند چرا که حق تعالی چنانکه عالمِ ظاهر را برائے دلیلِ معرفت پیدا فرموده عالمِ باطن را
هم برائے همیں ایجاد فرموده پس هر که فقط بعالم ظاهر استدلال مے تواں آورد و بعالمِ باطن استدلال
نمے تواند گرفت استدلالِ او ناقص ست مثلاً نفس که طرفِ ظاهر و باطن میدارد و هر که بظاهر نفس
دلیل آرد و بباطنِ آں نمی تواند آورد دلیل او بهره وثوق تمام نشد بلکه بباطنِ نفس معطل ماند و دلیلیکه در وے
تعطل بود دلیل نیست اگرچه بظاهرِ نفس بهر یک استدلال حاصل تواں شد پس باید که بظاهر دلیل
آرد و در تهذیبِ اخلاق کوشد تا از عالمِ ملکوت بروے مکاشفه شود حضرت صلوة الله علیه فرمود که اگر
شیاطین بر قلبِ بنی آدم گرد نیامدندے بنی آدم بملکوتِ سموات نظر کردندے پس بتحقیق بداں که هر کرا

باطنش بنورِ معرفت و مشاهده مفتوح و منور نه شد کور است اگرچه هر دو چشم ظاهر کشاده دارد حقتعالے
فرمود هر که در دنیا کور است در آخرت هم کور بود بلکه زیاده گمراه پس هر که بامور لایعنی مشغول شد هما تا که
توفیق الٰهی رفیق او نیست و هر که معرفتِ الٰهی نصیب او نیست چه او در حظوظِ نفس کمر بسته از سبب
حق تعالیٰ او را دور انداخته و از مشاهدهٔ اوصافِ قدیمه خود محجوب گردانید و دیگر معرفةِ شهودی
ضروری بود که باوّلِ نظر بغیرِ فکر حاصل مے آید چنانچه حق تعالیٰ فرمود ا یا رب ترا کفایت نمی کند
که او بر همه اشیا شاهد است و این درجه معرفت صدیقین اصحابِ مشاهده باشد و این استدلال
بباطن آیات است بر آیات چنانکه بعض مشایخ گویند که حق تعالیٰ را قبل از همه چیز دیدم و این معرفة
یقین و احسان بود که اشیا را از خالق او دانستند نه آنکه بسبب اشیا خالق را دانند آورده
اند که بداؤد علیه السلام وحی آمد که اے داؤد معرفتِ مرا دانی که چیست گفت اے رب نمی دانم
حکم شد که او حیوةِ قلب است در مشاهدهٔ ما و احمد بن عاصم انطاکی رحمه الله تعالیٰ فرماید
که بر هیچ کس غبطه نمی کنم مگر بر انکه ربِ خود را شناخت و کمال خواهش دارم تا که مرا معرفتِ عارفین
محبین حاصل نشود نمیرم و معرفتِ تصدیق را تمنا نمی کنم واسطی رحمه الله تعالیٰ فرمود که معرفت
آن ست که بحس خود مشاهده شود و علم آنکه بخبر آید و بعض گویند که معرفت اسم علمے ست که بعد
غفلت آید و بهمیں جهت بر حق تعالیٰ اطلاق معرفت و عارف نمے کنند که او تعالیٰ در ازل و ابد
عالم بعلمِ قدیم است و سهیل تستری رحمه الله تعالیٰ فرمود که راهِ عارف همین است که نفس خود را ف ۱ راهِ عارف
از پلیدیها پاک کرده التزامِ اوامر و نواهی بر خود گیرد و بکمالِ اقتدا سنت و تمام رعایتِ آداب
بود و قصد صحیح کند و نفس مزکّٰی را بجناب الٰهی مقرّب گرداند ابن عطا رحمه الله تعالیٰ فرماید که
با حق تعالے چنان معامله کند که هر چه از و تعالے بر وے از انعام و افضال سبقت کرده بر آنها خوض
نظر کند عجب نباشد اگر بر آب رود یا در هوا طیران کند و کار حق تعالے عجب است که هیچ از وے
زیاده عجیب نیست و شبلی رحمه الله تعالے را پرسیدند معرفت چیست گفت که چون بخدا
تعالیٰ متعلق باشی که اعمالِ خود را نه بینی و نه بسوے غیر او تعالے نظر اندازی آنگه کامل المعرفت باشی
و گفته اند که رویتِ آخرت همچو معرفتِ دنیا خواهد بود که چنانکه در دنیا عارف را احاطهٔ ذات
و کنهِ وجودِ پاک حاصل نیست چرا که او تعالیٰ از جوانب و تناهی منزه ست همچنان در آخرت رویت

باشد و ادراک دریافت کنہ را گویند و ایں امر را حق تعالی فرمود کہ ذات پاک مرا ابصار کسے ادراک
نے تواند کرد و گفتہ اند کہ ہر کہ را معرفت الٰہی حاصل نہ شد سکوت برو واجب است و ہر کرا حاصل
شد سکوت بروے لازم آید بے اختیار او ازینجا است کہ گفتہ اند مَنْ عَرَفَ رَبَّہٗ کَلَّ لِسَانُہٗ (ف عارف را زبان بند است ۱۲)
ہر کہ خدا را شناخت زبان او بند شد ۱۲
وبعضگان را پرسیدند کہ غایت معرفت چیست گفت با خدا تعالی بودن حضرت صدیق
اکبر رضی اللہ تعالے عنہ فرماید کہ بشنوید ہر کہ خدا تعالے را شناخت ہرگز او را افاقہ و وحشت نیاید
چہ او ہر دم با خدا تعالے ست و محو در او تعالی است وبعض صوفیہ گفتہ اند کہ عارف ہماں کس را
گویند کہ بر قلب او علوم معلوم حقیقی جَلَّ شَانُہٗ بتواتر و توالی ارزانی شوند و غلبہا ے او کبیر بروند
و علامات و آثار آن علوم بروے ظاہر آیند از عمر رضی اللہ تعالیٰ مروی است کہ فرمود
فخر الرسل صلے اللہ علیہ وسلم ہر شے را معدن باشد و معدن تقوے دل عارفین بود و ہمیں (ف معدن تقوے دل عارف است)
ایشاں را عارف نام نہادہ اند کہ ہمچو معدن معارف ایشاں نمناہی ہستند فصلے ابدا انکہ
سالک را واجب است کہ از اصول دین بخوبی واقف بود تا معرفت و عبودیت و عبادت او
درست شود چنانچہ در حدیث قدسی است اے بندۂ من ورع کن تا مرا بشناسی و گرسنہ باش
تا مرا ببینی و مجرد رو باش تا معرفت و عبودیت و عبادت من رسی و اصول دین اسلام و اعتقاد حق
و ایمان و ایقان و معرفت و توحید است پس ظاہر اسلام پنج چیز است چنانچہ فخر عالم صلی اللہ
علیہ فرمود کہ بناء اسلام بر پنج چیز است شہادت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و قایم
داشتن نماز و زکوٰۃ دادن و روزہ رمضان گزاردن و بشرط قدرت حج نمودن و حقیقۃ اسلام
نوریست کہ در سینۂ مومنان ریختہ شود حق تعالی فرماید ہر کرا حق تعالی سینہ برائے اسلام کشادہ او
بر نور الٰہی ست و چوں حقیقت اسلام نور مقذوف شد و ظاہر اسلام ارکان خمسہ مذکورہ پس معنے
حدیث کہ مسلم کسے ست کہ از شر زبان و دست او مسلماناں سالم بوند چناں باشد کہ کمال و ثمرۂ اسلام
آن است کہ مسلماناں را از شرور خود محفوظ دارد واللہ اعلم و اعتقاد علمیست بوجود مغیبات کہ در
قلب راسخ مے شود و حقیقت اعتقاد نوریست در قلب کہ ہر چہ شک و ریب عارض شود آں نور
او را دفع کند و اعتقاد صحیح آں باشد کہ مطابق بود باعتقاد صحابہ کرام و تابعین و تبع تابعین رضی اللہ
عنہم و از تعطل و الحاد و تشبہ و تجسم و حلول و اتحاد و اباحۃ و غیرہ مخترعات اہل بدع و اہوا

خالی باشد پس ہرچہ موافق بکتاب و سنت و اجماع اہل قرون ثلاثہ باشد صحیح ست و گرنہ فاسد چنانچہ مخبر عالم صلے اللہ علیہ وسلم بمدح ایشاں فرمود کہ خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم یعنی بہترین قرنہا قرن منست بعدہ متصلین بقرن من بعد آں ایشاں کہ متصل اند بمتصلین بقرن من و علم راجح اعتقادیست کہ مطابق واقع باشد و زوال نپذیرد و حقیقت ایں علم ہم نورے است کہ چوں در قلب فرود آید شعاع ایں نور بمعلوم متعلق بود چنانکہ شعاع چشم بچیزے کہ مے بیند تعلق مے کند و ایں علم بواسطۂ مشکوۃ نبوت از جناب تقدس و تعالیٰ بر قلوب بندگان فائز مے بود و ایں نور ایں بندہ را بسوی خدا تعالیٰ کہ معرفت ذاتی ست یا طرف امر الٰہی کہ معرفت صفاتی ست یا حکم الٰہی کہ شریعت است مے کشد بحسب مرتبہ و قوت ایں علم پس ایں علم ہم سہ مرتبہ باشد یکے علم الیقین کہ باستدلال نظر حاصل آید دوم عین الیقین کہ بمشاہدہ و معائنہ میسر گردد سوم حق الیقین کہ باوصف مشاہدہ مباشرت ہم وصول گردد چنانکہ مثلاً آب بودن در دریا بحسب عادت ہر یک میداند و بر کنار او عبور کردن و آب دریا دیدن کمتراں را باشد و ہر کہ در وے غوطہ زند و غسل کند بسیار کم مے بود و علم لدنی کہ حق تعالیٰ در شان خضر علیہ السلام فرمود کہ از نزد خود او را تعلیم کردیم ہمانست کہ معرفت ذات و صفات الٰہی علماً یقیناً حاصل شود و بمشاہدۂ قلب مذاق یابد و علم صحیح یقینی ثمرۂ ایمان صحیح مے باشد و بے صحت ایمان تا با ینجا ہرگز نتواند رسید و تاکہ ثمرۂ ایمان در منازل قلب نازل نشود ہرگز علم الیقین در میدان صدر تجلے نفرماید و ایمان تصدیق رسول ست در جملہ آنکہ از نزد حق تعالیٰ آوردہ و اذعان وحدانیۃ او تعالیٰ بکمال نمودن و حقیقت ایمان نوریست کہ در قلب مومن باشد حق تعالیٰ فرمود کہ در دلہاے ایشاں ایمان نگاشت و آنچہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومن آن ست کہ از بوائق خود جار خود را امن دہد و مثل ایں مراد ازاں از ثمرۂ ایمان و کمال ایمان است و ایمان یکے عطاء الٰہی ست چنانچہ بکتابت[1] او در دل حق تعالیٰ اشارہ باں فرمود و دیگر کسبی کہ بکسب بندہ بود و ایمان عطائی باو قوت گیرد و او شہادت توحید و رسالت ست و ایمان کامل آنست کہ جامع در میان توحید و تعظیم بود لیس کمثلہ شیء[2] اشارت بتوحید ست و سمیع و بصیر بتعظیم است چوں بندہ داند کہ حق تعالیٰ یگانہ است در ذات و صفات و ہر دم بندگان پیش او تعالیٰ اند و ذرہ ہم از و تعالیٰ غائب نیست البتہ

نسخه و بدی ۱۲

[1] اولئک کتب فی قلوبہم الایمان ۱۲

[2] لیس کمثلہ شیء وھو السمیع البصیر ۱۲ منہ

تعظیم خواهد ماند و شائبۂ خلاف رضاء او تعالیٰ نخواهد کرد و همین است کمال ایمان و کفر تکذیب
رسول و رسالت و مرسل را گویند اگر یک چیز آوردۂ رسول را هم منکر شد کافر گشت و اگر این انکار
علانیه بود کفر گویند و اگر بباطن باشد نفاق نامند و از کفر و نفاق آنگاه نجات یابد که بدل اعتقاد
کند که حق تعالیٰ واحد است و ملائکه و انبیاء و کتبِ منزل و روزِ آخرت و حشر و نشر و جنت و نار
وغیره جمله حق است و اندازۂ نیکی و بدی و نفع و بلا همه از طرف خدا تعالیٰ ست و بزبان اظهار
این عقیدت نماید و بارکانِ اسلام صدق آرد و عمل کند و تمام آیاتِ قرآن را کلام ربانی و کعبه را
قبله فهمد و در همه امور موافقِ کتاب و سنت و اجماع امت عقیده راسخ کند و شریعتِ نبوی را
تا قیامت قایم داند و اگر از کدامی از ادیانِ باطله تائب بوده باشد تبری از آن هم کند و هرچه خلاف
اجماع عقیده داشت از آن بتصریح تبری نماید چنانچه مثلاً اگر کسے یهودی بود چون اسلام آرد
بعدِ شهادتین از یهودیت هم تبری کند و هکذا حق تعالیٰ فرمود هر که بطاغوت منکر شد و بحق تعالےٰ
ایمان آورد بعروۂ وثقی دست زد رزقنا الله وجمیع الطالبین و معرفت هدایت الٰهی
ست چنانچه در قصۂ خلیل علیه السلام حق تعالیٰ فرمود که گفت اگر مرا ربِ من هدایت نخواهد
کرد البته از گروهِ گمراهان باشم و عایشه رضی الله عنها روایت کرد که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم فرمود که ستون خانه بنیادِ خانه مے باشد و ستونِ دین معرفتِ حق تعالےٰ و
یقین است و عقل آن است که قامع بود عایشه رضی الله تعالیٰ عنها عرض کرد که قربانت شوم
ابوین من عقلِ قامع چه معنی دارد فرمود که باز دارنده از معاصی و حریص بر طاعتِ الٰهی و معرفتِ
الٰهی اصلِ دین ست و استغفار و عبادات فرع اند و اصل بر فرع مقدم باشد چنانچه حق تعالےٰ
فرمود که بدان اے حبیب صلے الله علیه وسلم هیچ معبود غیرِ حق تعالےٰ نیست و استغفار از گناهانِ
خود کن و هم فرمود که بے شبه منم معبود که غیرِ من هیچ کس قابلِ عبادت نیست پس مرا عبادت
کن و در این دو آیه معرفت و توحید را بر استغفار و عبادت مقدم فرمود و معرفت در لغت علم را
گویند و در عرف علمیکه بعد غفلت آید و نزدِ صوفیه معرفت علمے بود که بذات و صفاتِ الٰهی
متعلق بود و هرگز شک و ریب بوے راه نیابد و معرفتِ ذاتی آنکه حق تعالےٰ را موجود واحد
فرد و صمد قائم بذاته داند نه کسے را باو مشابهت داند نه او را با کسے مشابه و معرفتِ صفاتی

آنکه او تعالیٰ حیّ عالم سمیع بصیر مرید متکلم قدیر و شائی و موصوف بجمیع صفات کمال مُبرّا از همه
زوال و عیوب پندارد و توحید مُهر و رُوح معرفت است تا آنکه توحید ندارد معرفت او از جهل
بدتر است و علامتِ معرفت آنکه مشاهده حق تعالیٰ حیوۃِ قلب او گردد چنانچه از اخبارِ داؤد
علیه السلام گذشت و معرفتِ شهودی از تصدیقی بسیار قوی ست چنانچه از قولِ ابن عاصم
انطاکی گذشت و معرفتِ شهودی آنگاه صحیح شود که بسرِ قلب بمقام رویت و مشاهده رسد چرا که
معرفت حقیقی درمیانِ رویت مے باشد که حق تعالیٰ بعض حجاب را برداشته نورِ ذات و صفات
خود درون وراے حجاب مے نماید تا معرفت حاصل آید نه آنکه همه حجابها مرتفع شوند چه اگر حجب
بالکلیه دور شوند همه ماسوے الله تعالیٰ بسوزد خوش گفت قطعه وَلَوْ اَنِّیْ ظَهَرْتُ بِلَا
حِجَابٍ + لَقَدْ مَاتَ الْخَلَائِقُ اَجْمَعِیْنَا + وَلٰكِنَّ الْحِجَابَ لَطِیْفُ مَعْنًى + بِهٖ
یُحْیِیْ قُلُوْبَ الْعَاشِقِیْنَا + بے پرده ظهور گر نمایم + بے شبه تمام خلق میرد + این پرده مگر
دلِ عاشقن — لطیف چیز است + عاشق دل از و حیوۃ گیرد + و توحید در لغت چیزے را یک گردانیدن
اضافت مقلوبه ۱۲ منه
باشد و نزدِ علما اعتقاد وحدانیة حق تعالےٰ کردن و نزدِ صوفیه وحدانیت را مشاهده کردن باشد
و اصل توحید آنکه معدوم و لم یکن را ساقط کند و لم یزل و لا یزال را اثبات نماید از جنید رحمه الله
۵ هو بلا هو ولا هو الا هو ۱۲ — تعالیٰ کسے گفت که صفتِ باری تعالیٰ بیان کن جنید رحمه الله تعالےٰ گفت که او ست بے
او و نیست او مگر او پس آن سائل نعره زد و مُرد جنید رحمه الله تعالےٰ فرمود که بهمین سبب بسیار
مے کوشم که کلام توحید بزبان تجرید نگویم و بعض فرمایند که توحید در قدیم و حادث تمیز کردن
و از حادث رو گردانیدن و همه تن القدیم متوجه بود و نسبت تا آنکه در توجه خود خود را هم حاضر نه بیند
و اگر در حالِ توحید نفس خود را هم پنداشت موحد نیست بلکه مشرک ست و بدانکه حق تعالیٰ در ازل
واحد و متوحّد بود و غیر او با او نبود چنانچه در حدیثِ عمران بن حصین است که حق تعالےٰ بود
و با او هرگز چیزے نبود و عرشِ او تعالےٰ بر آب بود بعد ازاں همه چیز را پیدا فرمود پس چوں
دانستی که حق تعالےٰ قبلِ خلق و بعد خلق خود متوحد ست او را حاجت کسے نیست که او را کسے
واحد گرداند و توحید او تعالیٰ و را رِ همه توحید ست قایم بذاته و غنی از غیر خود پس معنی توحید عبد
آن است که وحدانیت ثابت ازلیه را مشاهده نماید چنانکه در وقتِ مشاهده غیر ذات پاک

او تعالیٰ را بفهمد و تنزیه و تعظیم او تعالیٰ موافقِ کتاب و سنت نماید و بداند که حق تعالیٰ واحد فی ذاته است
با هیچ یکے در ذات و صفاتِ خود مشارکت و مشابهت ندارد و از مکان و زمان بری ست و از
مماثلت زمانی و مکانی و عالی و از احاطهٔ علم و فهم کسے اعظم و اکبر است چنانچه حق تعالیٰ فرموده
که ایشان او تعالیٰ را بعلم احاطه نتوانند و هم فرمود که مثلِ او هیچ چیز نیست پس توحید بنده حق تعالیٰ
را صفتِ وحدانیت نداده معاذ الله تعالیٰ بلکه صفتِ موحدیته میدهد فافهم و حقیقتِ
توحید نورے است که بسبب آن وجودِ لم یزل و عدم لم یکن با سرار مشاهده شود و این توحید
از توحید علمی و بیانی بسیار دور ست چراکه علم شک را و وجودِ غیر را نمے زداید و هم پیداست
که جز مثل معائنه نمے باشد و هرکه با توحید بلقاءِ رب خود مشرف شد سیئات او هم حسنات شوند
و هرکرا توحید بصدقِ قلب نصیب شد حق تعالےٰ او را بر آتش حرام فرمود چنانچه تواترِ اخبار
شاهد است و دلائلِ توحید نقلی و عقلی بے شمار اند و ازانجمله آنکه حق تعالےٰ فرماید که الله تعالےٰ
گواه است برانکه هیچ کس قابلِ عبادت نیست غیرِ او تعالےٰ و هم فرمود که معبودِ شما یکے
ست که غیرِ او هیچ معبودے نے و هم فرمود که بے شک منم الله که جز من هیچ معبود نیست و هم فرمود
که معبود دو قرار ندهید که بے شبه معبود همان یک است و هم فرمود که آیا کسے معبودے دیگر
یا معبودِ حقیقی هست یعنی کسے نیست و هم فرمود که آیا کسے دیگر بجز او تعالیٰ خالق هست یعنی نے
و هم فرمود که الله خالق هر چیز ست و حضرت صلے الله علیه وسلم فرمود که براے عبادتِ توحید
کافی است و براے ثوابِ جنت بس است الغرض دلائلِ توحید نقلاً و عقلاً بسیار از بسیار
اند مگر چهار ازاں که خلق و تربیت و اماتت و احیا ست اظهر اند و هیچ یکے این لیاقت نیست
چنانچه فرمود ذاتِ پاکِ او تعالیٰ چنان ست که شما را آفریده پس شما را رزق داد و باز مے میراند
شما را و بعدِ آں زنده خواهد کرد شما را پس وحدانیت اخص صفاتِ حق تعالےٰ ست بهمیں سبب
تمام علماء و صوفیه و ائمهٔ مذاهب برین یکزبان اتفاق دارند و در عقیدهٔ صحیحه خود در امرِ توحید
شائبهٔ تشبه و تعطیل و غیره روا ندارند و در واقع توحید همان است که جنابِ پاک را چناں
متفرد داند که در حالِ توحید غیر چه علمِ نفس خود را هم حاضر نماید و نزدِ صوفیه توحید آنکه
در حالِ توحید توحید را هم ترک کند و توجه بسوے غیر حتے که سوے توحید هم تشبه هست و الله اعلم

ویقین عبارت است از ظهورِ نورِ حقیقت در قلبِ مومن درحالیکه حجابِ بشریت مرتفع
شوند ووجد وذوق پیدا آید نه آنکه محض بدلالتِ عقل ونقل بود چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود
اگر پرده برداشته شود مشاهده ووضوح من هیچ زیاده نگردد ودر نورِ ایمان ونورِ یقین فرق
همینست که نورِ ایمان پسِ پرده مے بود حق تعالی فرمود که ایمان بغیب مے آرند ویقین نوریست
که بعد کشفِ حجاب در قلبِ مومن جلوه می فرماید وگرنه فی الحقیقت هر دو یک نور است چنانکه
صبحِ صادق که بعض اجزاءِ سوادِ شب زدوده دلیلِ وجودِ آفتاب گردیده وهمین است مثالِ
ایمان وچون آفتاب طلوع نمود ومعائنه ظاهر جرم او دیده شد این است مثالِ یقین پس ایمان
اصلِ یقین است وعلم الیقین وعین الیقین وحق الیقین فرعِ او اند ودر خبر ست که ایمان
یقین ست بالکل وعلمِ یقین ادراکِ معانیِ کتاب است بتعلیم وتفهیمِ الٰهی حق تعالیٰ فرمود پس
پس فهمانیدیم سلیمان را آن مقدمه وایں هم رحمت است چنانچه حق تعالیٰ فرمود که خضر علیه السلام را
از نزدِ خود رحمت دادیم یعنی نور وبصیرت عطا کردیم وایں علمِ مروت وشفقت بر خلق بود وشکستنِ
کشتیِ مساکین وقتلِ غلام ودرست کردنِ دیوار اثرِ اوست المرام هر کرا علمِ صحیح نصیب شد
عقیدتِ او صحیح گشت وایمانِ او درست گردید پس معرفت وتوحید هم راست آمد وکسیکه
توحیدِ او در دنیا صحت پذیرفت در آخرت رویتِ میسرِ او شود ورزقنا الله تعالیٰ ویقین
تندرستیِ دل ست از مرضِ جهل وشک وظاهر ست که صحتِ دل از صحتِ بدن اعلیٰ ست
وبعض گفته اند که فرق در ایمان ویقین همچو بینا ونابیناست که کور را در علمِ طلوعِ شمس بتواترِ
اخبار بود نه بمشاهده وایں ایمان است وبینا بمشاهده وعیان می بیند وایں یقین ست والله تعالیٰ
اعلم وعبادت لسه مرتبه باشد یکے برائے حصولِ ثواب وخوفِ عقاب وایں خود مشهور
است دوم برائے حصولِ شرفِ نسبتِ غلامی ونیلِ خلعتِ عبدیت وایں را بعضِ صوفیه
بعبودیت نامیده اند قائلے گوید لَا تَدْعُنِی اِلَّا بِیَا عَبْدَنَا ۔ فَاِنَّهٗ اَشْرَفُ اَسْمَائِیْ ۔
ولهذا سرورِ عالم صلے الله علیه وسلم از همه اسامی اسمِ شریف عبد الله را بسیار دوست
میداشتند سیوم عبادت برائے اجلال وتعظیم وهیبت وحیا ومحبتِ او تعالیٰ باشد وایں
رتبه اعلے است وبعض این مرتبه را العبودة نام کرده اند پس محلّ عبادت بدن ست که او اقامت

اوامر الٰہی ست و محلِ عبودیت روح است چہ عبودیت رضا بحکم الٰہی ست و عبودت کہ
اشرف از ہر دو ست محل او سِر ست و ایں عبادت حالی ست و عبادت اصل ست و عبودیت
فرع و فرع بدون اصل ممکن نیست و عبادت و عبودیت ہر دو مجاہدہ ست و عبودت ہدایت
و موہبۃ است چنانچہ حق تعالےٰ در قصۂ خلیل علیہ السلام فرمود کہ من بسوے پروردگار خود
مے روم قریب است کہ مرا او تعالیٰ ہدایت فرماید و گفتہ اند کہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ برائے تعظیم و اجلال و حیا و محبتِ عبادت میفرمودند و بہمیں اشارت است آنچہ فخر
العالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ابوبکر بر شما بسببِ کثرتِ نماز و روزہ فضیلت ندارد بلکہ بسبب
چیزیکہ در قلبِ اوست افضل است و عمر رضی اللہ تعالےٰ عنہ بخوف و ہیبت عبادت
مے کردند و بہمیں جہت مہیب بود کہ ہر کہ از خدا ترسید از وے ہمہ ترسند چنانچہ وارد ست
کہ شیطان از سایہ عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگریزد رضی اللہ تعالےٰ عنہ و عثمان رضی اللہ عنہ
بحیا و عظمتِ الٰہی عبادت مے کردند فرمود صلے اللہ علیہ وسلم کہ آیا حیا نکنم از کسیکہ از وے
ملائکہ آسمان حیا کنند و علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بسبب محبت و تعظیم او تعالیٰ عبادت می کردند
کہ در شانِ وے رضی اللہ تعالیٰ عنہ حق تعالےٰ فرمود میخورانند بسببِ محبتِ الٰہی مسکین و
یتیم و اسیر را و علیٰ ہذا ہمہ صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین پس ہر کرا رتبۂ عبودت حاصل شد بمقامِ
رویت رسید و اکنون مخالفتِ حق تعالےٰ بروے از عقوبت ہم اشد مے گردد چرا کہ میداند
کہ ہر کہ مخالفت کرد از مشاہدہ بالضرور محجوب گشت و ہیچ عذابے نزدِ او از محجوبیت اشد
نمے باشد واللہ تعالےٰ اعلم بدانکہ حق در لغت کائن ثابت را گویند و کائن ثابت موجود دائم
نافع و ضار ذو الرحمۃ الواسعۃ ہموں تعالےٰ شانہ ہست پس استعمالِ لفظ حق حقیقۃً برائے
او تعالیٰ ست و غیر او را مجازاً گویند چہ وجودِ او تعالیٰ بالذات است و جملہ غیر با یجادِ او تعالیٰ
ست پس حق برائے وجود ثابت بالذات خاص باشد حق تعالےٰ فرماید چیست بعدِ حق بجز
ضلال و فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسیار صادق است قولِ لبید کہ گفت ألا كلُّ
شیءٍ ما خلا اللہ باطلٌ و چوں غیر او تعالےٰ باطل ست واجب آمد کہ او تعالیٰ حق باشد
چہ حق ضدِ باطل ست و حق باطل را مے رباید چنانچہ فرمود کہ مے اندازیم حق را بر باطل پس حق

باطل را مے رباید وحقیقت در لغت درایت وعلم را مے گویند وباصطلاح اہلِ معانی
واصول استعمالِ لفظ را در موضوع لہ او گویند ودر اصطلاح مشائخ صوفیہ رحمہم اللہ تعالیٰ حق
ذات بود وحقیقتِ صفات ومراد ذات وصفاتِ حق تعالےٰ دارند خاصتہً چنانکہ چوں مُرید
دنیا را گذاشتہ واز حدودِ نفس وہوا تجاوز کردہ بعالمِ احسان رسید میگویند کہ بعالمِ حقیقت رسید
ودر اصلِ عالمِ حقایق گشت اگرچہ ہنوز در عالمِ صفات واسماء مے بود وچوں بنورِ ذات مے رسید
میگویند کہ بحق رسید وحق وحقیقت را در ذوات وصفات غیر او تعالےٰ بسیار کم بطریقِ مجاز
استعمال مے کنند چرا کہ مقصودِ کلی الشان توحید است از دیگر شے کار ندارند وابوالدرداء
رضی اللہ تعالیٰ عنہ از فخرِ رسل صلے اللہ علیہ وسلم روایت فرمود کہ ہر شے را حقیقت بود یعنے
ہر ذات را صفتے خاصۂ آن ذات بود وگذشت کہ آن فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم حارثہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ را پرسید کہ چگوں صبح کردی عرض کرد مومناً حقاً حضرت صلے اللہ وسلم پرسید کہ
اے حارثہ ہر حق را حقیقت ست حقیقتِ ایمانِ تو چیست الحدیث وبالضرور آں سید الکونین
صلوٰۃ اللہ علیہ باین کلامِ سعادت انجام وصفِ خاص کہ لازم ایمانِ تام بود مطلوب داشتند
چوں حارثہ رضی اللہ تعالےٰ عنہ بآں صفت خاصہ جواب عرض کرد مصیب شد وحق الیقین بر
ذاتِ پاکِ او تعالےٰ اطلاق کنند وغیر او تعالیٰ را مجازاً گویند کہ نزدِ صوفیہ مشہور ست کہ ہر شے
با خدا تعالےٰ ست وہمہ چیز از طرفِ او تعالےٰ ست وہر چیز بسوے او تعالےٰ خواہد رفت
وجملہ اشیاء برائے او تعالیٰ ست واللہ تعالےٰ اعلم بالصواب **فصل ۱۸** حق تعالےٰ فرمود کہ
یکدیگر را اعانت بر نیکوئی وتقوےٰ کنید وہم فرمود کہ یکدیگر را باہم وصیتِ حق وصبر نماید وجاے
فرمود کہ وصیت مرحمت باہم کنید وحضرت سید المرسلین صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم فرمود کہ دین نصیحت
ست پس بناءً علی ہذا وصیت مے کنم کہ قرب ووصالِ الٰہی را بدون علم راجح وعملِ صالح ہرگز
توقع نباید کرد کہ بدونِ این ہر دو توقع مغفرت ووصال نادانی وحمق ست واین ہر دو را از کتاب
اللہ تعالےٰ باید گرفت کہ قران در ہمہ امور از اعتقادیات واعمال واحوالِ توحید ومعرفت وغیرہ
امام وہادی ست وصحت اعمالِ بجز علم راجح ممکن نیست وحالات مواریثِ اعمال اند بے
صحتِ اعمال وجودِ حالات متعذر ست وحق تعالےٰ عملِ خالص وصواب قبول مے فرماید

وصواب ہماں باشد کہ موافقِ شریعت بود وخالص آنکہ خاص لوجہ اللہ تعالیٰ بود ونیز عمل بدون
تقوےٰ ہرگز قبول نہ گردد حق تعالےٰ فرماید کہ لیس اللہ تعالےٰ از متقین قبول مے فرماید
ونجات ہیچ کسے بغیر تقوےٰ نخواہد شد الا بفضل اللہ تعالےٰ فرمود اللہ تعالیٰ کہ نجات خواہد بخشید
حق تعالےٰ متقیان را بہر حال ایمان وتقوےٰ ضروری اند وایمان وتقوےٰ بر چہار درجہ باشد
بعض اعلےٰ است از بعض چنانچہ حق تعالےٰ فرمود کہ ہیچ گناہ نیست بر ایشاں کہ ایمان آوردند
وعملِ صالح نمودند در مطعوماتِ ایشاں کہ قبلِ تحریم آنہا خوردہ اند اگر تقوےٰ کنند وایمان آرند
وعملِ صالح نمایند باز تقوےٰ ورزند وایمان آرند بیشتر تقوےٰ نمایند واحسان کنند وحق تعالےٰ
محسنین را دوست مے دارد پس دریں آیۃ ایمان را بسہ درجہ فرمود ودرجہ رابعہ را احسان نام
نہاد درجۂ اولیٰ ایمان وقبولِ شرائع باشد بدون تقوےٰ کامل ودرجۂ ثانیہ ایمان وعملِ صالحہ
مع تقوےٰ از جملہ محرمات واخذِ تسہیلات وایں از اول اعلےٰ است ودرجۂ سیوم ایمان
است مع التقوےٰ از تسہیلات ومحرمات وحذر از مباحات وایں از ثانی اکمل ست و
درجۂ رابعہ ایمان وتقوےٰ مع احسان ست وفوقِ ایمان بالغیب است وایں عالم الیقین
بواسطہ مشاہدات بود وتقوےٰ ایں مقام ترک ماسوے اللہ باشد المرام کتاب اللہ تعالےٰ
راہے است کہ سالک را براں راہ جاءِ قرب ووصال ست ومخطی وتارکِ آں را خسران
وذلت نصیب است ووصول عبارت است از نظر فرمودنِ حق تعالےٰ بسوے
قلبِ عبدِ خود بنورِ خویش وایں نور کہ بر بندہ غلبہ یافتہ از حق تعالےٰ مفارق نگشتہ چراکہ ایں
نور صفتے است از صفاتِ الٰہی وبندہ او را بقوتِ نور الٰہی مے بیند چہ اتصاف بصفاتِ
اللہ تعالےٰ از طاقتِ بشری نیست پس نیست معنی وصال مگر مشاہدہ بسر قلب در دنیا وبچشم
درآخرت وآنچہ اتصالِ ذات بذات فہمیدہ اند زندق است نعوذ باللہ منہا تعالی ف اتصال ذات
اللہ عن ذٰلک علوًا کبیرًا وبدانی کہ رویت آخرت ہم بلاکیف خواہد بود چنانچہ علم وایمان
وعرفان وتوحید دنیا بلاکیف است وتا آنکہ ایمان در دنیا موافقِ کتاب وسنۃ واجماع امت
صحیح نشود ہرگز رویت آخرت نصیب او نخواہد بود وہر کہ در دنیا از صحتِ ایمان محروم ماند در
آخرت ہم بجز خسران حصہ ندارد حاصل الکلام ایمانِ صحیح وتقوےٰ رکنِ وصال اند وہیچ

حال ازیں ہر دو جدا بودن درست نیست و بعد معرفتِ اصولِ دین ایمان و تقوٰے ہمہ مقامات
واجبست چہ تقوے توشہ راہ ہست چنانچہ حق تعالےٰ فرماید کہ بہترین توشہا تقوے ست
و تقوے لباس قلب است کہ از اغوارِ شیطان پوشیدہ مے دارد چنانکہ او تعالیٰ فرمود کہ
لباسِ تقوے خیرِ لباس ست و از لباس و توشہ ہیچ منزل چارہ نیست و ہم فرمود کہ بر ایشاں
کلمۂ تقوے لازم گردانیدیم و ایشاں سزاے (لایق) او بودند و صدق کہ رکن وصال ست او نیز
ثمرۂ تقوے است حق تعالےٰ فرمود کہ ایشانند گروہِ صادقین و آنانند گروہِ متقین و علیکہ
حق تعالےٰ در کتابِ خود نازل فرمودہ نیست مگر براے ہدایت متقیاں چنانچہ فرمود کہ ایں
کتاب کہ در وشک نیست و ہدایت متقیانست و علم را ہم با تقوے بودہ باید آموخت
حق تعالےٰ فرمود تقوے کنید و بدانید و ہم فرمود کہ تقوے خدا کنید و خواہد آموخت شمارا
خدا تعالےٰ ہمچناں در ہمہ افعال و اقوال و حرکات و سکنات تقوے مطلوب ست و تمام
عبادات را با تقوے قرین فرمودہ چنانچہ فرمود نماز قایم کنید و تقوے کنید و فرمود کہ مثل
سابقین بر شما ہم روزہ فرض کردہ شد شاید متقی باشید و فرمود کہ زاد براے حج گیرید و
بہترین زادہا تقوے ست و فرمود کہ نزدِ حق تعالےٰ خون و گوشت قربانیہا نمیرسد بلکہ تقوی شما
میرسد و فرمود کہ در بدر (نام موضعے است) نصرت شما کردیم پس تقوے کنید و فرمود کہ عفوِ شما قریب ترست بتقوے
و فرمود کہ عدل کنید کہ عدل قریب بسیار ست از تقوٰے و فرمود کہ روزی حلال طیب خورید
و تقوے دارید و فرمود کہ غنیمت کہ حلال طیب ست بخورید و تقوے کنید و فرمود کہ اے
مومناں تقوے کنید و ہرچہ ربوا از مہ کسے باقی دارید بگذارید و فرمود ہر کہ تقوٰے خدا تعالےٰ
کرد او را حق تعالےٰ خلاص میدہد و از جائیکہ گمان ہم ندارد روزی میرساند و فرمود ہر کہ
تقوٰے کرد اللہ تعالےٰ براے او سہولت مے نماید و فرمود ہر کہ تقوٰے کرد حق تعالےٰ سیئات
او دور مے کند و فرمود تقوے کنید و بشنوید و فرمود کہ عزتِ شما نزدِ حق تعالےٰ بقدر تقوٰے
ست و فرمود کہ اے مومناں تقوے حق تقوے کردن بکنید و نمیرید مگر با سلام و علیٰ ہذا القیاس
آیات و روایات بیشمار اند و ہم حق تعالےٰ براے ولایت و محبتِ مومنین متقین را خاص
فرمودہ چنانکہ فرمود کہ اللہ تعالےٰ ولی مومنین ست و صابرین را دوست دارد و متقین را دوست

میدارد و محسنین را محب مے دارد و کمال پاکان را دوست دارد و متوکلین را دوست مے دارد
وعلیٰ ہذا بسیار نصوص اند کہ در انہا کامل ایمانان را بدوستی یاد فرمود خصوصًا قول او تعالےٰ
کہ نیست کسے ولی او بجز متقیان کہ بتصریح مثل آفتاب نیمروز حکم صریح فرمود کہ بجز متقیان
کسے ولیّے او نیست و ہرگز غیرِ متقی ولی نمے تواند شد وجملہ این آیات و دیگر آیات کہ بخوفِ
اطناب ترک کردیم دلالت صریح دارند برائیکہ تقوے رکنِ اعظمِ اسلام است و اہم
مقاصدِ دین است تو خود حالِ ابلیس و بلعم و برصیصا را غور کن کہ چہ کمالاتِ بالغہ وحالات و کراماتِ
اقصیٰ غایات داشتند مگر باوجودِ این چون تقوے را مہمل گذاشتند باتباعِ ہوی ہوا گشتند
چگونہ باسفل السافلین انداختہ شدند نجانا اللّٰہ منہا خوش گفت شعر لَوْ کَانَ فِی الْعِلْمِ
وَمِنْ دُوْنِ التُّقٰی شَرَفٌ + لَکَانَ اَشْرَفُ خَلْقِ اللّٰہِ اِبْلِیْسُ + شرافتِ علم گر تقوی نبودے
ز شیطان ہیچکس اعلےٰ نبودے + طوبیٰ و بشرےٰ ست بعالم متقی کہ باقی و دائم را بجان گزیند
و فانی ارذل را گذاشتہ فارغ نشیند و از صحبتِ کسے کہ قولًا یا فعلًا یا اکلًا یا لباسًا یا معاملۃً
متلبس بتقوے نباشد چون تیر بگریزد و متقی چون بداند کہ مصاحبتِ بد نقصانِ دنیا و فضیحت
و رسوائیِ آخرت ست البتہ از مجالستِ او افتان وخیزان و گریزان بجناب کبریا حلّت عظمتہٗ
پناہ خواہد جست حق تعالےٰ فرمود کہ بگریزید بسوے او تعالےٰ و حق تعالےٰ خود مے فرماید
کہ روزِ قیامت یاران دشمنِ یکدیگر خواہند بود مگر متقیان بمعاونت خواہند کوشید و مجالستہ
بد و فاجر را بجز نعرہ این مضمون مآل نیست کہ اے کاش چرا بفلان شخص یاری نہ کردم و با این
کس چرا ماندم و کاشکے درمیانِ من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ بودے و قرینانِ بد کافران و ظالمان
و متکبرین و مفسدین و خائنین و مسرفین و معتدین وغیرہ اند چنانچہ حق تعالےٰ جابجا ہمین
مے فرماید جائے فرمود کہ کافرین را دوست ندارم و جائے فرمود ظالمین را دوست ندارم
و علےٰ ہذا مضمونِ مشترک ہمہ آنکہ غیرِ متقی را پسند نفرمایم پس ہرگز کسے را لائق نیست کہ از شرع
رو گردانند و بمزخرفات جہلہ کہ بلباسِ صوفیہ آمدہ کارِ شیاطین شیوۂ خود گردانیدہ اند مائل بود
و گرنہ بجز خذلان و خسران حاصلی نخواہد بود وَالْعَاقِلُ تَکْفِیْہِ الْاِشَارَۃُ اَللّٰھُمَّ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَ
حَبِیْبِکَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ وَ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ

فصل ۱۹ در بعض واقعات اہلِ خلوت حق تعالیٰ فرمود در قصہ حضرت یوسف علیہ السلام کہ اے پدرِ من یازدہ ستارہ و آفتاب و ماہتاب را بخواب دیدم کہ مرا سجدہ می کنند و حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ رؤیا صالحہ شش و چہلم حصہ نبوت است پس بدانکہ چون سالک مجاہدہ و ریاضت شروع میکند و در تزکیہ و تصفیہ نفس و قلب و مراقبہ مے کوشد او را بر عالمِ ملکوت عبور مے شود و لہذا بہر مقام مناسب حالِ او کشف واقع مے گردد و گاہ بطریق مکاشفہ و گاہ بطریق منامِ صالح و گاہ بطرز واقعہ پس آنچہ در اثنائے ذکر و استغراقِ حال کہ ہمہ محسوسات از وے غائب شوند مکاشفہ بعض حقایق امور غیبیہ اتفاق مے افتد اگر دریں وقت سالک حالت میانہ خواب و بیداری دارد ایں را باصطلاح صوفیہ کرام واقعہ گویند و اگر عین بیداری و حضور است مکاشفہ خوانند و منام گاہے صادق و موافق می افتد و گاہ کاذب مگر مکاشفہ ہر روز صادق مے بود چرا کہ حق تعالےٰ در حالِ تجرد روح از غشاوت بدنی رویت کنانیدہ و در اکثر مقامات نفس ہم با روح شریک مے شود و صدق با کذب مختلط مے گردد پس آنچہ صادق است مدرکِ روح است و آنچہ کاذب است مدرک نفس بود چہ صفتِ روح صدق است و صفتِ نفس کذب است و رویا صادقہ جزو نبوت است چنانچہ بروایت حضرت صدیقہ رض ثابت شد کہ بدء وحیِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رؤیا صادقہ بود و تعبیرش ہمچو صبح صادق موافق مے شد پس چون مرید در واقعہ بیند کہ با درندگان و بہایم و ماران و کژدمان و غیرہ محاربہ و مقاتلہ دارد یا با کفار و ملاحدہ مجادلہ میکند شیخ بفہمد کہ مرید در مجاہدہ نفس ہست پس باید کہ بصدق و ثبات امر کند تا مرید از مجاہدہ و مکرِ نفس غافل نشیند و بدانکہ بہر واحد از اجزاء اربعہ عنصریہ صفتے لازمہ ہست و لازمہ جزو خاکی کثافت و کدورت و ظلمت و جہالت و ثقالت و قساوت است چون صاحبِ خلوت بمجاہدہ مے در آید ایں کثافت و ثقالت بلطافت و صفا بدل مے گردد و چون سالک را از صفت ترابی عبور مے افتد قطعِ فلوات و صحراوات و خرابہائے مکانات در واقعہ رو مے دہد و لازمہ جزو آبی رغبت اختلاط و امتزاج با مردم و قبولِ اثر و تلوّنِ مزاجی و نسیان و رغبتِ خواب است بر وقتِ عبور سالک بریں جزو انہار و بحار و حوضہا و سبزہا مشاہدہ شوند و لازمہ جزو ہوائی رغبت شہوات و کثرتِ ملال و زود زود متغیر شدن است از جائے بجائے و بوقتِ عبور بریں معلوم میشود

که گویا بسوے بالا میرود و در ہوا مے پرد و لازمهٔ جزء ناری غضب و کبر و استعلا و طلب جاه و
ریاست و رفعت ست و چوں بریں عبور شود چراغ و مشعل و برق وغیره اشیاء محرقه دیده آیند و
ایں جزء آخر ہمه عناصر ست و آنچه فخر عالم صلوٰة الله وسلامه علیه فرمود که آخر الامراض سر صدیقین حُبِّ
جاه و ریاست مدرمیگردد و اشاره ہمیں باشد که ایشاں از لوازم جزء ناری خلاص می یابند که ایں
وصف براکثر نفوس غالب مے بود بدانکه چوں مکاشفه بحقیقت روح مے شود صورت آفتاب
دیده شود و اگر بحقیقتِ قلب شود صورتِ ماہتاب رویت گردد و اگر صفاتِ قلبی بر سالک تجلی
مے اندازد بصورتِ ستارگاں مشاہده مے شود و دریں قسم اخیر مداخلتِ کذب ہم ممکن ست
مگر کذب محض نمے بود چراکه خالی از ادراکِ روح نیست پس مُعبِّر و مُأوِّل را باید او را است
که حقائقِ مدرکاتِ روحی را از شوائبِ خواطرِ نفسانی تمیز کرده تعبیر و تاویل مدرکاتِ روحی کند
و بخواطرِ نفسانی التفات ننماید و خیالِ مجرد ہم خاطرِ نفسانی ست که قوتِ متخیله ہر صورتِ خیالی
را لباسے داده پیش نظرِ نفس میگرداند پس مشاہده آں خاطر ہماں مشکل اتفاق مے شود مثلاً
اگر کسے بداعیهٔ نفس و قبول و شهرتِ خلق مجاہده کند و در واقعه بیند که ہمه خلائق بوے تعظیم و
سجده مے کنند معبر را باید که تعبیر او نگوید و خیال باطل شمارد و بداند که ایں نتیجه اشتیاقِ نفس
و ہواے اوست که حسب مرادِ خود می نماید و اگر در خواب ایں قسم آید اضغاث احلام قرار داده
شود غرض چنیں واقعه و منام کاذب بود و قابلِ تعبیر نباشد و بدانکه آنچه در عالمِ غیب ست بعضے
از اں است که ظهور او در عالمِ شهادت ممکن نیست چنانکه جنّت و نار و عرش و کرسی و لوح و قلم
و ظهورِ بعض دریں عالم بصورتِ عارضه ممکن ست نه بصورتِ ذوات و حقیقتِ خود که ظهورِ ایشاں
بصورتِ اصلی بجز عالمِ غیب نمی تواند شد مثل ملائکه و ارواحِ مجرّده چنانکه جبرئیل علیه السلام گاہے
بصورتِ دحیهٔ کلبی و گاه بشکل اعرابی متمثّل بوده بخدمتِ سرورِ عالم صلوٰة الله علیه حاضر میشدند
و ہمه حاضرانِ مجلس بآں صورت میدیدند و ایں صورت نتیجهٔ متخیله بینندگاں نبود چراکه از تصرفِ
متخیله بودے ہر واحد بحسبِ متخیلهٔ خود بصورتِ دیگر دیدے نه آنکه ہمه بیک تشکل دیدندے
چه متخیلهٔ ہمه کس بر یک وصف نباشد و ایں تمثّلِ روحانیات بهر شکلے که خواهند را باشد بسببِ قوتِ
تصرّفِ ایشان است که حق تعالی بایشاں عطا فرموده و بعض مکاشفات چناں بود که در عالم

شهادت از مسافتِ بعیده اشیا را معاینه کنند چنانکه چوں سرورِ عالمیان صلی الله علیه وسلم
خبرِ معراج خود رسانید کفار بلکه انکار کرده گفت که اگر صادق هستی بگو ستونهاے مسجدِ اقصے چند اند
همان دم حجاب از نظرِ شریف دُور شده و همه ستونها شمار فرمودند و همچنیں از آں جناب عالی
صلوة الله علیه پرسیدند که قافلهٔ که بجانبِ شام رفته امروز کجاست فرمود که درمیانِ قافله و مکه
یک منزل باقی ست چنانچه قافله روزِ دوم وقتِ صبح داخل مکه شد و ازین ست که صدیق اکبر
رضی الله تعالیٰ عنه فرموده بود که مرا چناں القا شد که در شکم بنت خارجه دختر ست پس دختر زائید
و از همین است که ساریه رضی الله تعالےٰ عنه را حضرتِ عمر رضی الله تعالےٰ امیرِ جیش فرموده
بنهاوند متوجه فرمود از اتفاقات روزِ جمعه با کفار مقاتله شد طائفهٔ کفار پس کوه در کمین بودند
عمر رضی الله تعالےٰ عنه در مدینهٔ منوره در خطبه بودند همان دم فرمودند که یا ساریة الجبل یعنے ای ساریه
از کوه خود را نگاه دار حضرت ساریه رضی الله تعالیٰ عنه آواز حضرتِ عمر رضی الله تعالےٰ عنه
شنیده بالاے کوه بر آمدند و آں طائفهٔ شقیه را بجاے خود رسانیدند و همیں ساں در واقعاتِ
مشائخ کرام رحمهم الله تعالیٰ بسیار است و شهرتِ آنها خارج از شمار باید دانست که
فائدهٔ واقعات براے سالک آنست که بسببِ آنها بر صلاح و فسادِ نفس و ترقی و نقصانِ
حالِ خود در سیر و سلوک مطلع مے شود و باعثِ آرامِ دل مے گردد و درمیانِ حق و باطل و وقائع
نفسانی و شیطانی و حیوانی و سبعی و ملکی و قلبی و روحی و رحمانی فرق و تمیز حاصل مے آید که چوں
بر نفس صفاتِ ذمیمه مثلِ حرص و بخل و حسد وغیره غالب مے آیند مخیله صورتِ هر هر واحد از
صفاتِ ذمیمه را بصورتِ حیوانیکه آں صفت برآں حیوان غالب مے بود مصور نموده مینماید
چنانچه صفتِ حرص بصورتِ موش و مورچه مے آید و صفتِ شر بصورتِ خنزیر و عُجب
بشکلِ خرس و بُخل بصورتِ کلب و بوزنه و حقد بصورتِ مار و کبر بصورتِ پلنگ و غضب
هم بصورتِ بوزنه و صفتِ سبعیه بصورتِ شیر یا دیگر درنده و شهوت بصورتِ خر و بهیمیه
بصورتِ غنم و صفتِ شیطانی بشکلِ شیاطین و جنّان و غولان و مکر و حیله بشکلِ روباه و خرگوش
مے آید پس چوں ایں اشکال دیده شوند بداند که استیلاءِ ایں صفات بر سالک ست تا در
تطهیر و اجتهاد کوشد و بر دفع او سعی کند و اگر ایں اشکال را مے بیند که مسخر او اند بداند که ازیں صفات

عبور مے شود و اگر بیند که این حیوانات را قهر و قتل مے کند فهمد که ازین صفات خلاص می شود
و چون مکابره و منازعه با ینها بیند غفلت و کاہلی نه سازد و با من نه نشیند تا آنکه ازین اشکال
و خیالات بالکلیه تنقیه نیابد والله تعالے اعلم و در بعض **مقامات سلوک** این واقعات غیبیه
برائے اطفال طریقه غذا مے شوند که اطفال طریقه را بدانها تربیت مے کنند و از بعض مقامات
عبور ممکن نه باشد تا که واقعات غیبی تصرف نه فرماید و ازینجا احتیاج مرید بشیخ واجب آمد چرا
که سالک تا آنکه سلوک در وجود و صفات نفس میدارد عبور ممکن ست که بهر واحد نشان و امارات
اند که بدان علامات راه می توان رفت مگر چون در مقام روحانیات میرسد ازینجا بے تصرف
غیر عبور ممکن نیست پس واقعه درین مقام اگر از فیض ولایت شیخ یا از حضرت رسالت سلام علیه یا از
تجلیات صفات الٰہی مدد خواهد کرد البته سالک فناء خواهد پذیرفت و تا آنکه فناء و فناء الفناء حاصل
نه آید بقاء و بقاء البقاء و تمکین که مقصود از سلوک است نخواهد رسید و بدانی که بهر واحد
از واقعه قلبی و روحی و ملکی و رحمانی مذاقے است که نفس ازاں لذت می گیرد و چناں نوشی و
قوتے و ذوق و شوق مے یابد که از مالوفات طبع و لذات خود جدا بوده بعالم غیب و روحانیات
و لطائف و اسرار و حقائق الفت میگیرد و بالکلیه بعالم طلب متوجه میگردد و مشرب و مراغم
خود عالم غیب را قرار میدہد قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ خبر امنیت والله اعلم و بعض
کبار فرموده اند که چون شیطان مے داند که سالک جاہل است و از علوم دین واقف
نیست و او را چیزے از مکاشفه از امور غیب شدن گرفت با او مضحکه و تمسخر میکند و استخفاف
و سبکی عقل او مے کند و حرکات عجیبه نموده مسخره مے سازد که بروے پیشاب مے نماید و او را
چناں معاینه مے کناند که کسے از قاروره بروے گلاب مے پاشد و شیطان لعین این جاہل
را وسیله اغواء خلق کثیر مے نماید و جم غفیر را باین غاوی راه ضلالت مے راند و بہمیں سرہادی
الثقلین صلے الله علیه وسلم فرمود که البته یک فقیه تنها بر شیطان از ہزار عابد اشد و گران است — فضیلت علم عجیب
و قطع نظر از حدیث عقل ہم شاهد این است چرا که فقیه اگرچه در طاعت و عبادت کاہل بود و
بسبب عمل نکردن سفیه باشد مگر تا ہم بفقه خود امت بسیار را ہدایت خواهد نمود و مسائل
دین خواهد آموخت و این جاہل بسبب جہل خود که مقرون عبادات فاسده و مکاشفات مزخرفه

ف
معاملۂ شیطان با دنائے جاہل

ہست جہانے را گمراہ خواہد کرد و او فائدہ معاملاتِ شیطان با چنین جہال آنست کہ اول اورا
القا مے سازد کہ حق تعالیٰ بر ہر کہ بصورتے تجلّی فرماید فی الواقع حق تعالیٰ ہماں صورت دارد
چوں بر ایں اعتقاد آں جاہل راسخ شد مجسّم گردید و ہلاک گشت و باز ہر گاہیکہ در واقع مے بیند
کہ او تعالیٰ بروے در صورتے تجلّی کرد ایں اعتقاد او خوب احکم مے شود تجسّم و تشبّہ و تشبّد
بودہ سزائے جہنم مے گردد و اکنوں شیطان اورا از صحبتِ علماءِ دین و مشائخ ابرار کہ راہ نمائے
حق اند و از باطل حق را متمیز مے فرمایند منع مے کند و مے گوید کہ مثلِ تو در عالم کیست تا بسوے
او روے و اقتدا ارِ او کنی بلکہ مثل صفائی و تجلیۂ تو انبیا علیہم السلام راہم حاصل نشد چہ اللہ جل شانہٗ
بغیر سوال و طلبِ تو بر تو تجلیات مے فرماید و موسیٰ علیہ السلام با آنکہ او سوال رویت کرد تاہم
حکم لَنْ تَرَانِیْ شد و فرمود کہ مرا نمے توانی دید و ہم شیطان بایں جاہل مے گوید کہ تو نزدِ عالم یا شیخ
عارف چرا مے روی کہ از اللہ جل شانہٗ زیادہ ہیچ کس عالم نباشد و او تعالیٰ خود بر تو نعمہائے
بیکراں مے فرماید و بفضل وجود خویش تربیۃ تو مے کند شاید چناں گمان کردہ باشی کہ شیخ عارف
از حق تعالیٰ ہم کہ عزیز و حکیم و بصیر و علیم و قوی و متین و ہادی ست مصالح ترا زیادہ مے اند
و بر تربیت و حمایتِ تو از شیطان حق تعالیٰ زیادہ حافظ و قادر ست حاشا و کلّا و چناں نیست بلکہ
حق تعالیٰ ترا از ہمہ کفایت میکند پس چوں ایں قسم مزخرفات چند در چند نمودہ مغرور مے کند
خود شیطان مرشد و شیخ معلم او بودہ در میان وے و در میان حق تعالیٰ حجاب مے گردد و
در میانِ زمین و آسمان عرش خود نہادہ ہر گاہ مے خواہد بروے تجلیاتِ رنگ رنگ میدہد
و ہر گاہ مے خواہد در پردہ مے شود تا آنکہ اورا در بحرِ ضلالت غرق میکند و باز نزدِ عوام رفتہ
درویشے و کمالاتِ آں جاہل مزیّن مے سازد و برائے اقتدا او بیعتِ وے ہمہ را می طلبد
و جملہ را برباد مے دہد نعوذ باللہ من شر اللعین و ایں امر را مشائخ بسیار تجربہ فرمودہ اند و ہمیں
سر گفتہ اند ہر کہ را شیخے نباشد شیخ او شیطان بود و حق تعالیٰ فرمود اگر شما نمے دانید از اہلِ ذکر
یعنے علماء و مشائخ بپرسید و سرورِ عالمیان صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ اصحابِ من مثلِ ستار گانند
بہر کہ اقتدا کنید راہ یابید و حق تعالیٰ بندگان را از موالات و اتباعِ شیطان در آیاتِ قرآن
جابجا بسیار تحذیر مے فرماید چنانچہ فرمود کہ بلا ریب شیطان دشمنِ شماست شما اورا دشمن گیرید

وہم فرمود کہ اے بنی آدم شمارا شیطان در فتنہ نیندازد چنانکہ مادر و پدر شمارا از جنت خارج گردانید
ولباسِ ایشاں سلب کنانیدہ برہنہ نمود وعلیٰ ہذا در بسیاری از آیات تاکید ایں می فرماید وطرفہ
تعجبات است کہ انبیاء علیہم السلام باآں علوِ شان خود از القاءِ شیطان نجات نیافتہ اند چنانچہ
خود او تعالیٰ فرمود کہ ہمہ رسول ونبی کہ قبلِ تو فرستادیم در قراءۃِ او شیطان القاء عبارتِ خود
کردہ مگر باز حق تعالیٰ القاءِ او در اد کردہ آیاتِ خود محکم فرمود وہم قصۂ آدم علیہ السلام کہ چہ معاملہ
باحضرتِ ایشاں آں ملعون نمود بر کسے مخفی نیست پس چگونہ از مکر وفریبِ او جاہلی غبی احمق
نادان در امن بود وچرا مسخرہ شیطان نگردد و بدانکہ اکثر جہال را در اباحت مے اندازد باینکہ
بآن جاہل کلماتِ ملمع وحجتہائے باطلہ پیش مے کند و مے گوید کہ مقصود شریعت وطریقت ہماں
وصول ومشاہدہ ہست و تو بآں مرتبہ خود رسیدی وچنانکہ بعدِ موت تکالیفِ شرعیہ مرتفع میشوند
بعدِ حصولِ مقصود ہم ہمچناں رفع تکلیف مے شود پس ہرچہ خواہی بکن وگاہ گوید کہ حق تعالیٰ
پروائے عبادات وطاعاتِ تو ندارد وترا کہ تکلیف شرعیہ دادہ صرف برائے تطہیر وتصفیہ نفس
بود چوں ترا چناں تزکیہ حاصل شد کہ روحانیات را مشاہدہ میکنی اکنوں حاجت اطاعت نماندہ و
گاہ باشد کہ آں جاہل را در گناہ مبتلا کردہ در عین حالتِ عصیان انوار کاذبہ وصُوَرِ مزخرفہ مے نماید و باز
در دلِ او القا مے کند باعلی الاعلان مے گوید کہ الحال از تو تکلیف مرتفع شد تا آنکہ گناہ ہم ترا ضرر نمے
رساند بلکہ عصیانِ تو بمنزلۂ طاعت گردید وایں ہمہ تخیلات حیلِ شیطان واباطیل لعین اند برائے
نجات ازیں غوایات علماء عظام اسباب کثیر مقرر فرمودہ اند چنانکہ یقینًا داند کہ ایں طائفہ اتباع انبیاء
علیہم السلام اند وانبیاء سلام علیہم از ایشاں بسیار اقرب واقوے بمشاہدہ بودند وحقائق وامور
باطنہ را از ہمہ زیادہ مے دانستند وباوجودِ ایں عظمِ شان ہیچ طاعتے را عمل نگذاشتند وبر ادنیٰ
گناہ مجاسرت نتوانستند بلکہ احتیاط در گناہ ومجاہدہ در عبادت از جملہ زیادہ داشتند پس چگونہ
دیگرے را مذہبِ اباحت درست آید ونیز بفہمد کہ در قرآن وحدیث ہیچ حرفِ اباحت برای کسے
در کدام حال ہرگز ہرگز یافتہ نمے شود بلکہ قرآن واخبار واجماع امت ظاہر وباطن چناں بتشدید
وزجر اقامتِ حدود وسیاسات را برآنکہ اہانت چیزے از امورِ مکلفہ کند امر مے فرمایند وتعظیم
اوامرِ شرعیہ واجتنابِ نواہی چنداں بتاکید حکم مے کنند کہ از حد ونہایت زیادہ باز کسے را چگونہ

اباحت روا باشد و مثل ایں براہین برائے بطلان مذہب اباحتہ نزد شیخ و علما کثرہم اللہ
تعالی بسیار اند و اکثر جہال را آن لعین در تجسم مے برد چنانکہ بالا ذکر کردیم کہ اول القا میکند کہ
آنچہ صور و اشکال بمشاہدہ دیدہ می شود عین ذات او تعالی من می بود بعد ازاں مشاہدہ باطلہ
مے کناند و بدیں عقیدہ مستحکم مے سازد و گاہ باشد کہ درمیان زمین و آسمان بر عرشے نشستہ مینماید
چنانچہ ایں مضمون در حدیث ہم وارد است پس آن جاہل او را رب خود اعتقاد کردہ سجدہ میکند
و بمذہب مجسمہ عقد عقیدہ مے کند و ایں حادثہ یکے را در راہ مصر واقع شدہ کہ او در صحرا شیطان را
بر عرشے معلق دیدہ و بظن آنکہ حق تعالی ست سجدہ کرد بعد ازاں در بغداد رفتہ پیش جماعت مشائخ
حکایت ایں معاملہ کرد پس آں گروہ مشائخ فرمودند کہ او شیطان بود بدلیل آنکہ سرور عالم صلے اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ برائے شیطان عرشے ست درمیان زمین و آسمان کہ بروے آن لعین می نشیند
الحدیث پس ہا نادم آں شخص برخاست و تجدید ایمان خود کرد و نمازہائے خود اعادہ نمود و باز
ہماں جا کہ آں لعین را دیدہ بود آمد و بروے لعنت و انکار ساخت و گفت کہ بے شبہ تو شیطان
ملعون ہستی بر تو لعنت می کنم و بخدائے واحد و متوحد حقیقی جل شانہ ایمان آوردم و برائے نجات
از بلائے تجسم نزد علمائے راسخین دلائل بسیار اند از انہاست کہ بداند کہ جملہ انبیا علیہم السلام
و تمام امم ماضیہ و لاحقہ مومنہ و ہمہ مشائخ و علماء خورد و بزرگ بیکزبان اتفاق و اجماع مے دارند
کہ ذات و صفات او تعالی از تجسم منزہ و پاک و بہیچ چیز از اجسام و اعراض وغیرہ مشابہت
ندارد و تمامی اشیاء مخلوق و محدث اند و حق تعالی خالق ہمہ اشیاء و قدیم ازلی ابدی ست و پیدا
است کہ اجماع مقبولاں و برگزیدگان بر باطل چگونہ بود بالضرور اعتقاد ہمیں جاہل باطل ست و
اکثر جہلہ را بر اعتقاد حلول مے بندد کہ در قلوب ایشاں مقدمات باطل مے اندازد و ایشان برآں
اباطیل بناہائے فاسدہ می کنند چنانکہ مثلاً شیطان ایشاں را چناں می وانماید کہ آنچہ از قسم روحانیات
مشاہدہ می کنند اشیاء باطنیہ شما اند بضرورت اینکہ رویت اینہا در خارج نمے شود باز چوں بمشاہدہ
آیند و چیزے را در باطن خود مے بینند و میدانند کہ آنچہ در باطن ماست نفس ماست پس چناں معتقد
میشوند کہ آنچہ بمشاہدات می آید نفس مایاں می بود پس او تعالی ہم نفس ما باشد کہ در مایاں حلول کردہ است
معاذ اللہ منہا و بسا باشد کہ چوں حال در صاحب خود نزول کردہ بر ایشاں غالب آید بقوة ایں

حال از ایشاں خوارق و کرامات سر می زنند پس آنگاہ شیطان با ایشاں چناں خیال می دہد کہ ایں حال
کہ در تو نازل شدہ حق تعالےٰ است کہ چنیں قدرت خود مے نماید و خلافِ عادت مے کند
آندم آں جاہل بریں فریفتہ بودہ بحلول عقیدہ میکند و نجات ازیں فساد چناں ست کہ غور کند و بداند
کہ ایں تاثیرِ حال ست و حال نظرِ عنایت الٰہی باشد بر بندہ و نظرِ ناظر عین ناظر نمے باشد مثلاً اگر
طرفِ ستارہ آسمان بنیم ستارہ و آسمان عین ما و عینِ نظرِ ما نمی تواند شد و ایں امر بدیہی ست و گاہے
چناں شود کہ چوں سالک ہنوز در عالمِ نفس و ہوسے مے بود در خواب یا حال مے بیند کہ او خدا است
پس می فہمد کہ فی الواقع من خدا ہستم کہ خدا تعالیٰ در من حلول کردہ و بحقیقت ایں رویا صحیح و محتاج
تعبیر بود و تعبیرش اینکہ ایں شخص ہنوز بندۂ نفس خود ست و نفس را محبوب و ہوی را معبودِ خود
میدارد ازیں جہت ایں قسم خیالات می بیند و علاجش ترکِ اطاعتِ نفس و ہوی ست و
آنچہ خواہش نفسِ بود بمجاہدہ و ریاضت قطع و قلع او باید کرد و کسے ایں واقعہ را خیال محال
نکند کہ چگونہ ایں قسم تخیلات تواند دید چرا کہ ایں شخص ہم مثل دیگراں عامہ ہست کہ ایشاں در
خواب مے بینند کہ او نوح یا آدم یا عیسے و یا موسےٰ یا جبرئیل یا میکائیل یا دیگر فرشتہ یا جانورے
درندہ وغیرہ ہست و گاہ بیند کہ طیران مے کند و گاہ دیگر عجائب مے بیند و برائے ہمہ ایں
منامات تاویلے مے باشد اگرچہ در واقع آں کس درندہ و طائرہ وغیرہ نمے باشد و گاہے غلطی
حلول چناں افتد کہ صوفی چوں از عالمِ نفس و ہوے تجاوز کردہ بعالم حقیقت و فنا رسید تا آنکہ نداند
و نہ بیند غیرِ او تعالےٰ را و ہمہ اشیا را بلکہ نفسِ خود را ہم فراموش کند و ہمیں است فنا نزد صوفیہ
کرام پس ہر جا ہماں حق تعالیٰ را دیدہ و از ہیچ چیز خبر نداشتہ اعتقاد میکند کہ بجز او تعالےٰ کسے
موجود نیست و انا الحق و کسے موجود بجز او تعالےٰ نیست و ہمچنیں دیگر شطحیات گوید سامع را
بشنیدن ایں کلمات اعتقادِ حلول مے آید **نجات** ازیں عقیدہ فاسدہ چناں ست کہ
صوفی بداند کہ ایں فہم بسببِ آں بود کہ ہمہ اشیاء دنیا و آخرت فراموش گردیدہ و نفس و صفاتِ
خود را سہو کردہ بمشاہدہ و علم باللہ بباطنِ خود مستغرق گشتہ وگرنہ در حقیقت الامر ہمہ اشیا مثلِ
سابق بر ہیئتِ خود موجود اند و دریں مقام رسیدن بسیار خوب است کہ مقام عالیست مگر باین وجہ
خطرہ غلطی است کہ گاہ آں صوفی ہم بسببِ جہلِ خود بعد افاقہ باعتقادِ حلول مے آید پس در ینجا

شیخ کامل شرط است تا ازیں مہلکہ امان وہد و گاہے چنان پیش آید کہ صوفی بمقامے رسد کہ بہر چہ نظر کند خدا تعالیٰ را مے یابد و ایں مشاہدہ معرفت مے بود و ازینجا گفتہ اند کہ بہر چہ دیدم در وے خدا تعالیٰ را یافتم و بعض گفتند کہ بہر چہ دیدم خدا تعالیٰ را قبل آں چیز دیدم پس چوں چنیں معاملہ پیش گردد اعتقاد کند کہ او تعالیٰ در ہمہ اشیاء حلول فرمودہ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا و نجات ازیں خرابی چنیں است کہ بالیقین داند کہ ایں حجاب عظمت و کبریا است کہ بہر مکان دیدہ می شود و پیدا است کہ حق تعالیٰ بر ہمہ اشیاء محیط است و بہر شے قرب و معیت دارد و از وے قدر ذرہ مخفی نیست نہ در زمین و نہ در آسمان و با ایں او تعالیٰ از ہمہ جدا است و خلق از و تعالیٰ بائن است پس حلول خلق در و تعالیٰ و حلول او تعالیٰ در خلق مستحیل است و ہمہ انبیاء و اولیاء و علماء بر خلاف حلول اتفاق دارند و مشائخ عارفین بمشاہدہ دریافتہ اند کہ حق تعالیٰ از خلق جدا است و در خلق ہرگز حالّ نیست پس چگونہ ایں مذہب قابل اعتماد خواہد بود کہ ایں عقیدہ را خوب محفوظ دارد کہ دریں مرتبہ آفت غلطی حلول بسیار است نَجَّانَا اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْهَا وَكُلَّ مُسْلِمٍ و از مقام و بعض کبار فرمودہ اند تا اینجا مصنف رح کلام شیخ دہلی نقل فرمودہ است واللہ تعالیٰ اعلم

فصل ۲۰ بدانکہ امت مرحومہ سرور عالم سلام اللہ علیہ اشرف و مقبول ہمہ امم است چنانچہ حق تعالیٰ فرماید کہ شما بہترین امتہا ہستید و ہم فرمود کہ شما را امت وسط یعنی عدل گردانیدہ ایم و تا قیام قیامت در روے ولایت ثابت خواہد ماند چنانچہ فخر الرسل صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہمیشہ جماعتے از امت من بر حق غالب و قائم خواہند بود کہ نہ مدد کردن کسے ایشان را و نہ ترک کردن ضرر نکند و علماء اتفاق دارند کہ آں گروہ حاملان دین و علم اند کہ برائے ایشان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا فرمودہ کہ تر و تازہ دارد و اللہ تعالیٰ شخصے را کہ کلام من شنیدہ نگاہ داشت و باز چنانکہ شنید ہمانسان ادا کرد و رسانید و نیز حضرت صلی اللہ علیہ ایشان را عدول فرمودہ و امر تبلیغ بایشان صادر فرمودہ چنانکہ فرمود کہ باید کہ حاضرین شما غائبین را رسانند و ظاہر است کہ تبلیغ بے عدالت صحیح نبود و بہترین ہمہ دریں امت صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین اند پستر تابعین پس از آں تبع تابعین رحمہم اللہ تعالیٰ چنانکہ فرمود حبیب اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ کہ بہترین قرون قرن من است باز ملاقیان بقرن من بعدہ ہر کہ متصل است بایشان

وازابراہیم علیہ السلام حکایت است کہ چوں مدح وفضائل ایں امت در صحف خود دیدہ دعا کرد
کہ الٰہی آں گروہ را امت من گرداں حکم شد کہ اوشاں را در امت تونمے کنم چراکہ ایشاں امت
حبیب من صلوٰۃ اللہ علیہ ہستند باز ابراہیم علیہ السلام دعا کرد کہ الٰہی اگر ایناں را در امت
من نمے گردانی درحق من زبان ایشاں را صادق دار پس ایں دعا ابراہیم قبول شد
ازین است کہ بعد التحیات آنحضرت فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم بحکم ما ینطق عن الھوٰے
درودے مقرر فرمود کہ نام ابراہیم علیہ السلام درست و در دیگر مقامات ہم وہمچنیں چوں موسے
علیہ السلام در تورات وصف ایں امت دیدخواست کہ آں جماعت امت او علیہ السلام
بود حکم شد کہ در امت تو نمے سازم کہ ایشاں امت حبیب من اند صلے اللہ علیہ وسلم باز خواست
کہ مرا دراں امت گرداں حکم شد کہ ظہور تو از ایشاں دور ست بایشاں نتوانی رسید وہمیں
ساں عیسیٰ علیہ السلام فضائل ایں امت در انجیل دیدہ عرض کرد کہ الٰہی آں جماعت را امت
من ساز حکم شد کہ ایشاں امت نبی من محمد صلے اللہ علیہ وسلم اند در امت تونمے کنم پس دعا کرد
کہ مرا دراں امت داخل کن وایں دعائے ایشاں قبول شد کہ حق تعالےٰ اوشاں را بآسمان
برد تا در آخر زماں بر زمین فرود آوردہ داخل ایں امت فرماید و بدانکہ صحابی نزد بعض علمائ
مسلمانے را گویند کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را دیدہ باشد اگرچہ صحبت و مجالست میسر نیامدہ باشد
و بعض مجالست را شرط کردہ اند وایں مقتضائے عرف است و قریب قیاس است و تابعی
نیز بعضے مسلمے را گویند کہ صحابی را دیدہ باشد اگرچہ مجالست باو نشدہ و بعض شرط صحبت کردہ اند
وولی دوست خدا تعالےٰ را گویند ودوستی حق تعالےٰ ایمان آوردن باو تعالےٰ بود چنانچہ فرمود
کہ اللہ تعالےٰ ولی ایشان است کہ ایمان آوردند و بعض کبار گفتہ اند کہ ولایت دو قسم است
یکے ولایت عامہ واو عبارت است از عداوت و دشمنی حق تعالےٰ بدر آمدن و عداوت
حق تعالےٰ کفر ونفاق است وایں ولایت ہمہ مومناں را حاصل ست حق تعالیٰ فرمود کہ اللہ
تعالےٰ ولی مومنان است کہ ایشاں را از ظلمات کفر برآوردہ بسوئے نور ایماں می آرد
و دوم ولایت خاصہ واو حصہ ایشان است کہ عبادات و طاعات ایشاں متوالی و متواتر
بلا فصل و فتور بود چنانچہ تعریف ولی خاص از آں سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم رسیدہ شد

ف ولی دوست خدا تعالیٰ ۱۲

که یا رسول الله صلے الله علیه وسلم اولیاء الله کیستند فرمود سلام علیه که ایشان گروہے ست که
چون دیده شوند الله تعالی یاد کرده شود یعنی از دیدنِ ایشان خدا تعالے یاد آید و این روایت را
(ف علامت ولی) ابونعیم در حلیۃ الاولیاء نقل کرده و در حدیث قدسی است که بندگانِ اولیاء و احبائے من از خلق
من ایشانند که بذکرِ من ذکر کرده شوند و من بذکر ایشان ذکر کرده شوم و در حقائق السلمی گفته که
عیسے علیه السلام فرمود که مجالستِ کسے ورزید که دیدنِ او شمارا یادِ حق تعالے دہاند و بآخرت
رغبت کناند و اینست ولایت خاصه رَزَقَنَا اللهُ تَعَالَى وَجَمِيعَ الطَّالِبِينَ الغرض
ولایت خاصه دریں اُمت تا قیامت خواهد بود و حضرت صلے الله علیه وسلم فرمود که بسیار مردمانند
پراگنده موے سر صاحبِ دو پارچه کہنه که پرواے ایشان هم کسے ندارد بسببِ ذلتِ ظاہری
ایشان اگر آن مردمان بر خدا تعالے قسم خورده گویند که فلان کار چنان خواهد شد البته حق تعالی
ایشان را صادق گرداند و آن کار را همچنان نماید و بعض صوفیه فرمایند که دریں حدیث
دلیل است برینکه اولیاء الله تعالے خواص بندگانِ الہی در جهان می باشند و اگرچه بساطِ
نبوت پیچیده شد مگر بساط ولایت هنوز مبسوط است و بدانکه قطب که آن غوث ست از آن
شخص موضعِ نظرِ الہی ست و در جمله عالم در هر زمان یک می بود و او بر قلبِ فخرِ رسل صلی الله
علیه وسلم مے باشد پس بهوش باید شنید که بعض کسان زعم کرده اند که قطب نزدِ خدا تعالے
مساوی بدرجه نبی مے باشد و این خطاء عظیم و الحادِ فخیم و جهل و حماقتِ جسیم است چرا که نبی نبی
است و قطب قطب. نبی بمقامِ خود است و قطب بجاے خود و نبی بدرجهاے بسیار فوقِ
اقطاب است که قطب صاحبِ شریعت هرگز نیست و نبی صاحبِ شریعت مے بود اگر
جمله اقطاب و ابدال و اوتاد و جمله صلحا و مومنین امت جمع کرده شوند و جمیع فضائل و کمالات
و درجاتِ ایشان بهم نموده در بحرِ نبوتِ نبیِ ایشان انداخته شوند همه کمالاتِ ایشان در
بحرِ نبوت محو و متلاشی گردد همچو قطره در دریا ضائع شود پس کسے عاقلے را هرگز لائق نیست که
بترّهاتِ جهّال کج دماغی کند و از ربقۂ اسلام گردن بدر آرد و هلاک و برباد گردد والله ولی العصمة
و هویدا است که نبی را نبی از آن گویند که او همه غیر انبیاء قدر بلند دارد چرا که نبو بلندی را گویند حقتعالی
فرموده که یاد کن در کتاب ادریس را که او بیشک صدیق نبی ست و او را بمکان عالی بلند کرده ایم

یعنے با علی علیین در حال حیوٰة او برداشتیم و نیز در حق عیسے علیہ السلام فرماید کہ من ترا بسوے خود بلند مے کنم و از ذنوب ظاہر کردہ بعالم خود بالا مے آرم و ہم فرمود کہ ما معیشت ایشاں را در حیوٰة دنیا درمیان ایشاں تقسیم کردیم و درجات بعض را بر بعض فوق گردانیدیم یعنے انبیاء را بر اولیاء و اولیاء را بر عامۂ مومنین و مومنین را بر کافرین و ایں نص ظاہر ست بر علو مکانی انبیاء بر ہمہ غیر انبیاء علیہم السلام و حق تعالے در شان حضرت فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ وحی کردہ اللہ تعالے بسوے بندۂ خود ہر چہ وحی کرد یعنی آنچہ اسرار بلا واسطہ احدی بر ایشاں صلوٰة علیہ القار فرمود ہیچ یکے بجز حق تعالے و ذات حبیب او صلے اللہ علیہ وسلم ازاں واقف نیست و ہم فرماید کہ آنچہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم براے العین بچشم پاک خویش عیاناً و بمشاہدۂ بصر رب خود را معائنہ کرد در روے دل پاک او صلوٰة اللہ علیہ تکذیب و ریب نمے کند آیا شما در رویت او ذات و صفات حق تعالے را شک میدارید پس باید کہ ہرگز شبہ نکنید و ایں رویت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را بچشم راس بود بر مذہب اکثر و صحیح و یکبار دیگر ہم دیدہ چنانچہ حق تعالے فرماید البتہ دید حبیب او سلامہ علیہ معبود خود را بار دیگر ہم بمعراج نزد سدرۃ المنتہی یعنی چوں محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم را ایں رویت شد نزد سدرۃ المنتہی تشریف داشتند و معنی قول او تعالے ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالے عنہما فرمود کہ محمد مصطفے علیہ السلام نزدیک شدند و کمال نزدیک گشت بعض کبار گفتہ اند بسیار نزدیک شد یعنی حجاب مرتفع شد و خوب مکشوف شد تا آنکہ از ہمہ حجابہا نزدیک شدہ بمرتبۂ وصال رسید چنانکہ فرمود کہ بمقدار دو کمان بلکہ ازیں ہم کمتر فرق درمیان ماند و ہوشیار باش کہ قرب قدر دو کمان جاے اشکال ست بر عارف حقیقت او ظاہر ست و جاہل دریں ہلاک مے گردد کہ تدلّی کشف حجاب ست چوں پردہ دور شد قرب حاصل گشت و ایں قرب را جہال حلول مے فہمند و ایں امر در واقع رفع حجاب است از حضرت صلوٰة اللہ تعالے علیہ واللہ تعالیٰ اعلم

فصل ۱۲۔ بدانکہ سیر ذات نفس آں نگاہ حاصل مے آید کہ نفس سالک مطمئنہ و مثل شمع نورانی گردد و اکنوں شعاع او بعالم روحانیات می بود و ثمرۂ سیر نفس آن ست کہ نفس کبیر و عظیم گردد و بزرگی و عظمت او بقدر سیر مے باشد و لشبلوہی کہ سیر نفس موقوف ست بر مراقبہ و حضور

وتواضع وتذلل بجناب حق تعالیٰ وعبودیۃ وتسلیم وانقیاد واحادیث اندرین باب بسیار روارد اند
ازانجملہ آنکہ حضرت شافع روز محشر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہرکہ براے خدایتعالےٰ تواضع کند
او تعالےٰ مرتبہ وے بلند می نماید ووارد است کہ حق تعالےٰ موسےٰ علیہ السلام را فرمود کہ اے
موسےٰ مے دانی بکدام شے ترا ازہمہ خلق اعلیٰ کردیم وکلیم گردانیدیم عرضداشت کہ اے رب
ندانم حکم شد کہ ترا دیدہ بودم کہ پیش جناب عالی ما تواضع حضرت ما درخاک غلطیدہ بودی ازیں
سبب ازجملہ آدمیان ترا بالاتر نمودیم وحضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت فرمود
کہ آں فخر الانبیاء علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام فرمود کہ ہیچ مسلمانے را حقیر ندارید کہ مسلمان صغیر نزد
حق تعالیٰ کبیر است وابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما از آں فخر العالمین صلی اللہ علیہ وسلم روایت
فرمودہ کہ ہیچ یکے از بنی آدم نیست کہ در سر او دو زنجیر نباشند یک زنجیر در آسمان ہفتم ودراز آں
ویکے در زمین کشیدہ اگر ابن آدم عجز وتواضع کند حق تعالیٰ او را بزنجیر آسمانی بہفتم فلک بالا میبرد
واگر تکبر وغرور کند بزنجیر ارضی بزمین ہفتم پست فرماید وابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ازاں سید
الکونین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ حق تعالےٰ میفرماید کہ ہرکہ بما تواضع کرد وباخلق اللہ بنرمی
واحسان گذرانید ودر زمین من تکبر نکرد مرتبہ او بلند نمایم تا آنکہ باعلیٰ علیین مے برم وامثال
ایں بسیار احادیث اند کہ ہمہ دلالت دارند برانکہ انسان را در ارتکاب عبودیت وتزکیۂ
نفوس اختیار است چنانچہ حق تعالیٰ صریح فرمود کہ البتہ فلاح یافت ہرکہ تزکیۂ نفس خود کرد
یعنی بہ شمشیر مجاہدہ ومخالفت اہواے نفس آلایش وکدورات اوصاف بتراشید وہم دریافت
کہ نفس انسان بہ سبب سیر نورانی مے گردد وازینجا است کہ حق تعالیٰ درشان حبیب خود صلی
اللہ علیہ وسلم فرمود کہ البتہ آمدہ نزد شما از طرف حق تعالےٰ نور وکتاب مبین ومراد از نور ذات
پاک حبیب خدا صلے اللہ علیہ وسلم ہست ونیز او تعالیٰ فرماید کہ اے نبی صلی اللہ علیہ وسلم ترا شاہد
ومبشر ونذیر وداعی الی اللہ تعالیٰ وسراج منیر فرستادہ ایم ومنیر روشن کنندہ ونور دہندہ را
گویند پس اگر کسے را روشن کردن از انسانان محال بودے آں ذات پاک صلی اللہ علیہ وسلم راہم
ایں امر میسر نیامدے کہ آں ذات پاک صلے اللہ علیہ وسلم راہم ایں امر میسر نیامدے کہ آنذات پاک
صلے اللہ علیہ وسلم ہم از جملۂ اولاد آدم علیہ السلام اند مگر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ذات خود را چنان

مطہر فرمود که نورِ خالص گشتند و حق تعالیٰ آنجناب سلام علیه را نور فرمود و بتواتر ثابت شد
که آنحضرت عالی صلی الله علیه سایه نداشتند و ظاهر است که بجز نور همه اجسام ظل مے دارند و همچنیں
اتباع خویش را چناں تزکیه و تصفیه بخشید که همانا نور گردیدند چنانچه از حکایات کرامات و غیره
ایشاں کتب پر هستند و چناں شهرت دارند که حاجتِ نقل نیست و حق تعالیٰ هم فرمود که هر که
با حبیب ما صلے الله علیه وسلم ایمان آوردند نورِ ایشاں ببیں و پیشِ ایشاں خواهد شتافت و
جاے دیگر هم فرماید که یاد کن روزیرا که نور مومنین راست و پیش ایشاں خواهد شتافت و منافقین
گویند که باشید تا ما هم از نورِ شما چیزے بگیریم و ازیں هر دو آیة صاف پیداست که بمتابعتِ
شریعت ایمان و نور هر دو حاصل می گردد و حضرت صلوٰة الله علیه فرمود که حق تعالےٰ مرا از نورِ خود
پیدا فرمود و مومنین را از نورِ من پیدا فرمود و نیز فرمود که الٰهی در سمع و بصر و قلب من نور گرداں
بلکه فرمود که خود مرا نور کن پس اگر نفسِ انسان را صفے بودن محال بودے آں فخر عالم صلے الله
علیه وسلم هرگز ایں دعا نه فرمودندے چه دعا مستحیلات باتفاق ممنوع ست و گفته اند که ابو الحسن
نوری رحمه الله تعالےٰ را نوری ازاں می گفتند که از ایشاں بارها نور دیده شد و بسیارِ خواص و عوام
از مقابرِ صلحا و شهدا نورِ مرتفع مے بینند و ایں نورِ نفسِ زکیه ایشانست که چوں کارِ نفس عالی می شود
نورِ او در بدن سرایت مے کند و طبع و مزاجِ بدن میگردد و باز اگر نفس از بدن مفارق هم میشود
تاهم آں جسد منبع انوار و منفذِ آں مے باشد چنانچه در حالتِ حیوٰة و بقاء نفس بود الحاصل
بنده را لازم ست که عبودیتِ نفسِ خود و نگاهداشتِ او و مراقبه و حضور خوب بحفاظتِ تمام
رعایت دارد و یک لحظه سهو و کاهلی نکند چه ارتکابِ ایں محافظت و رعایتِ نگاهداشت
بکسب و اختیارِ بنده هست و توفیق سپرِ فضل و جودِ حق تعالےٰ است و ایں توفیق و هدایت
بر انقیاد و ارتکابِ عبودیت طوعًا و رغبةً و سرورًا موقوف است ازینجاست که بسیار
مردم مجاهده و ریاضت و کسب کردند تا حق تعالیٰ ایشاں را با علیٰ علیین رسانید و بملائکه و انبیاء
علیهم السلام ملحق گردانید و بسا مردم دریں امر کسل کردند و کاهل شدند تا که کسل ایشاں ایشاں را
بدرکِ اسفل و طبقهٔ سفلے جهنم در کشید الغرض بنده بودن و منقادِ حکم شدن و برین غلامی و اطاعت
فرحت و سرور داشتن شرطِ اعلیٰ تزکیه و تنویرِ نفس است بلکه باید که بر غلامیِ خود فخر کند و دریں بندگی

عزتِ خود دانند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا حُبَّكَ وَحُبَّ حَبِيْبِكَ صلی اللہ علیہ وسلم چہ جملہ ایں امور
فرعِ محبت اند و محبت بے توفیقِ تو محال است و اکنوں بدانکہ آنچہ بالا از حدیث
گذشت کہ موسیٰ علیہ السلام در خاک غلطیدہ بودند ازیں سبب بمرتبہ اعلیٰ رسیدند ایں غلطیدگیِ
ایشاں نہ دریں خاک و زمین بود بلکہ مراد از غلطیدنِ نفس و روح است در عالم ارواح در خاکِ
روحانی و ایں غلطیدن کسبِ بندہ ہست و طریق ایں غلطیدگی ہماں کس داند کہ بعالمِ
ارواح بودہ و ہر کہ آموختنِ ایں خواہد از ماہرینِ او بتعلیم گیرد بہمیں وجہ دریں راہ شیخ گرفتن و خود
را باو سپردن ضرورت افتاد و موسیٰ علیہ السلام ہر روز یکبار ایں تمرغ (غلطیدنی ۱۲) مے فرمودند و چون بمعارجِ
کمال مرتفع شدند ہر روز ہزار بار تمرغ مے کردند پس ہر قدر کہ ذات و صفاتِ انسان اعلیٰ و اصفا
و انور مے بود عبادت و حمد و حسنِ ادب و اخلاص و عبودیت او بسیار مے گردد شیخ ابو سعید
ابو الخیر رحمہ اللہ تعالےٰ فرمود کہ علمِ نافع علمے ست کہ صاحبِ خود را بعدِ ازالۂ تکبر تواضع و بعد
مخالطت عزلت و بعد دفع رغبت زہد میراث بخشد و ہر آں علم کہ حامل خود را بعدِ عجز تکبر و بعدِ
خمول ذکر و شہرت ثمرہ دہد آں ہماں علمست کہ حضرتِ فخرِ عالم صلوٰۃ اللہ علیہ از وے پناہ خواستہ
کہ الٰہی از علمِ غیرِ نافع پناہ می خواہم و ہم شیخ ابو سعید رحمہ اللہ تعالیٰ فرمود کہ ابتداے معرفت
مثلِ ستارگان روشن است و اوسطِ او چوں ماہتابہاے باہر و آخرش ہمچو خورشیدہاے
ظاہر باشد یعنے ہمہ تاریکی را بنور بدل کند و جملہ عیوب پاک کردہ بتجلیاتِ یقین ساحتِ صدر
و قلب را مجلے فرماید رَزَقَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِيْعَ الطَّالِبِيْنَ وَنَبَّهَنَا عَنْ نَوْمِ الْغَافِلِيْنَ
وَرَقْدَةِ الْجَاهِلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ التَّامَّةُ الزَّاكِيَةُ النَّامِيَةُ
عَلٰی حَبِيْبِهٖ سَيِّدِ الْاَنْبِيَآءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ
وَعَلٰی مَنْ تَبِعَهُمْ وَاَحَبَّهُمْ اِلٰی يَوْمِ الدِّيْنِ وَرَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنَّا وَعَنْهُمْ
اَجْمَعِيْنَ اٰمِيْنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

تمام شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شجرہ مثلثہ منظومہ زیب وسادۂ طریقت مسند آرائے بزم حقیقت آیۃ من آیات اللہ حضرت سیدنا و مرشدنا حاجی امداد اللہ صاحب دامت برکاتہم معہ تضمین عالم باعمل فاضل بے بدل مقبول بارگاہ غفار الذنوب حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

حمد ہے اور شکر ہے سب اُس خدا کے واسطے
حمد ہے سب تیری ذاتِ کبریا کے واسطے
عاجزوں کو جسنے فرمایا دُعا کے واسطے
اور درود و نعت ختم الانبیا کے واسطے
اور سب اصحاب و آلِ مجتبیٰ کے واسطے

خلق نے ٹھیرائے ہیں کیا کیا دعا کیواسطے
دربدر پھرتی ہے خلقت التجا کے واسطے
ہے ترا ہی واسطہ مجھ مبتلا کے واسطے
آسرا تیرا ہے پر مجھ بے نوا کے واسطے
رحم کر مجھ پر الٰہی اولیا کے واسطے

گرچہ نالائق ہوں میں بدکار ہوں ظالم جہول
ان بزرگونکو شفیع لایا ہوں میں ہوکر ملول
پر مرا ہو مدعا دل کا کسی صورت حصول
کیجیو یہ عرض میری انکی برکت سے قبول
ہاتھ اُٹھاوں جب ترے آگے دُعا کے واسطے

شیخ کو مسجد ہوئی اور مُغ کو تبخانہ نصیب
خلق کو ہوتا ہے حج زیارت خانہ نصیب
کر طلب کا اپنی مجکو جوش مستانہ نصیب
کر مجھے اپنی مدد سے حج مردانہ نصیب
حاجئ امداد اللہ ذو العطا کے واسطے

بس چھڑادے نفس شیطاں سے الٰہی دل میرا
پاک کر ظلمات عصیاں سے الٰہی دل میرا
کر مشرف عشق رحماں سے الٰہی دل میرا
کر منور نور عرفاں سے الٰہی دل میرا
حضرت نورِ محمد[۳] پُرضیا کے واسطے

اے رحیم ایسا نہیں ہے تیری رحمت سے بعید
ہووے جو مجھ سا شقی الطاف سے تیرے سعید

[۲] علم اور عرفان سے سینہ معمور کر — دولت اخلاص سے مجھ کو غنی اور دنیا سے دور کر
خاتمہ بالخیر ورضائے حق سے مسرور کر — نعمت دیدار سے مجھ کو قسمت سے مسرور کر
مولوی فخر محمد مولوی مجدد(؟) کے واسطے

یہ بند مولوی سید محمد عبدالرشید صاحب مرادآبادی نے حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب کے متوصلین کے واسطے زیادہ کردیا ہے ۱۲

ایسے مرنے پر کروں قرباں یا رب لاکھ عید — اپنی تیغ عشق سے کر دے اگر مجھ کو شہید

حاجی عبد الرحیم اہل عزا کے واسطے

جز تہی دستی کے کیا ہے نقد میرے بار میں — کچھ وسیلہ ہو قبولیت کا اس سرکار میں
گروہ بیداد و رو غم میرے دلِ افگار میں — بار پاؤں جس سے اے باری تری دربار میں

شیخ عبد الباری شہ بے ریا کے واسطے

ایک عالم پر ہوئے ہیں عام الطافِ عمیم — کیا عجب ہے لطف ہووے مجھ پہ ای رب رحیم
ترک عصیان و ضلالت سے بچا کر اے کریم — کر ہدایت مجھ کو اب راہِ صراط المستقیم

شاہِ عبد الہادی پیر ہدی کے واسطے

عقل کی اور ہوش کی کب ہے خریداری مجھے — جاہ و حشمت سے ہوئی ہے اب تو بیزاری مجھے
دین و دنیا کی طلب عزت نہ سرداری مجھے — اپنے کوچہ کی عطا کر ذلت و خواری مجھے

شاہ عضد الدین عزیز دوسرا کے واسطے

محو ہیں عشق محمد میں جو سارے انس و جن — چین ایک دم بھی نہ ہو دل کو مرے اس نام بن
دے مجھے عشقِ محمد اور محمد یوں ہیں گن — ہو محمد ہی محمد ورد میرا رات دن

شہ محمد اور محمدی اتقیا کے واسطے

غم ہو تو ہو حب کا اور ہووے تو ہو حب کی طلب — حب حب حبیب اور حب غم حب سبب
حبِ حق حب الٰہی حب مولا حبِ رب — الغرض کر دے مجھے محوِ محبت سب کا سب

شہ محب اللہ شیخ باصفا کے واسطے

سب بروں اچھوں پہ ہے ہر دم ترا لطف مزید — گرچہ نالائق ہوں پر ہووے میسر تیری دید
گرچہ میں غرقِ شقاوت ہوں سعادت سے بعید — پر توقع ہے کرے مجھ سے شقی کو تو سعید

بو سعید اسعدِ اہل ورا کے واسطے

نفس و شیطاں کا بنا ہوں روز و شب یا رب غلام — بن نہیں سکتا ہے مجھ سے ایک بھی نیکی کا کام
قال ابتر حال ابتر سب مرے ابتر ہیں کام — لطف سے اپنے مرے کر ملک دین کا انتظام

شہ نظام الدین بلخی مقتدا کے واسطے

دین و دُنیا کا نہیں درکار مجھ کو کچھ کمال — عشق میں ہووے سدا بیحال میرے دل کا حال
ہے یہی بس دین میرا اور یہی سب ملک و مال — یعنی اپنے عشق میں کر مجکو با جاہ و جلال

شہ جلال الدین جلیل اصفیا کے واسطے

تیری الطاف و عنایت سے نہیں اب بھی عجیب — دور کتنا جا پڑا ہوں ہو کسی صورت قریب
حب دُنیاوی سے کرکے پاک مجکو اے حبیب — اپنے باغ قدس کی کر سیر تو میرے نصیب

عبد قدوس شہ قدس و صفا کے واسطے

ہووے عزت خواری کو ہی محمد سے مری — اور مشرف خو رہے خوئے محمد سے مرے
کر معطر روح کو بوئے محمد سے مری — اور منور چشم کر روئے محمد سے مری

اے خدا شیخ محمد رہنما کے واسطے

کر عنایت ایک ہمت سوئے احمد سے مجھے — اور لگا راہِ طریقت بوئے احمد سے مجھے
کر عطا راہِ شریعت روئے احمد سے مجھے — اور دکھا نورِ حقیقت خوئے احمد سے مجھے

شیخ احمد عارفِ صاحب عطا کے واسطے

لطف فرما فیض ہمت قلب پر باقی مرے — چمکے جو نور شریعت قلب پر باقی مرے
کھولدے راہ طریقت قلب پر باقی مرے — کر تجلی حقیقت قلب پر باقی مرے

احمد عبد الحق شہ ملک بقا کے واسطے

چاہئے جاہ و حشم درکار ہے کب ملک و مال — خواہش علم و ادب ہے نہ طلب فضل و کمال
دین و دنیا کا نہیں درکار کچھ جاہ و جلال — ایک ذرہ درد کا یا حق میرے دلمیں تو ڈال

شہ جلال الدین کبیر الاولیا کے واسطے

چھپ رہا ہے دیدۂ حیراں سے میرا شمس دین — کردے روشن شعلۂ ایماں سے میرا شمس دیں
ہے مکدر ظلمت عصیاں سے میرا شمس دین — کر منور نور کے عرفاں سے میرا شمس دیں

شیخ شمس الدین ترک شمس الضحٰے کیواسطے

ظاہر و باطن میں کھل جا عشق کی ایسی بہار — دل رہے پُر درد اور آنکھیں سدا ہوں اشکبار
اے مرے اللہ کر ہر وقت ہر لیل و نہار — عشق میں اپنے مجھے بیصبر و بیتاب و قرار

شیخ علاؤ الدین صابر با رضا کے واسطے

وہ ملاحت دے کہ میں قربان ہوں سو جان سے
اور حلاوت بخش گنجِ شکرِ عرفان سے

دے ملاحت مجکو حق نمکینیٔ ایمان سے
وہ حلاوت ہو کہ دوں سو جان بھی آسان سے

شہ فرید الدین شکر گنج بقا کے واسطے

تیغِ اُلفت سے تمہاری عام ہیں گھر گھر شہید
عشق کی رہ میں ہوئے جو اولیا اکثر شہید

ہے کوئی اصغر شہید اور ہے کوئی اکبر شہید
خنجرِ تسلیم سے اپنے مجھے بھی کر شہید

خواجہ قطب الدین مقبول ولا کے واسطے

لُطف کر عاجز ہوں اور بے دست و پا اندوہگین
بے ترے ہیں نفس و شیطاں درپئے ایمان و دیں

دشمنِ دنیا و دین ہیں یہ مرے کیسے لعیں
جلد ہو آ کر مرا یا رب مددگار و معیں

شہ معین الدین حبیبِ کبریا کے واسطے

خاص بندوں پر ہے تیرا آہ کیا کیا لطفِ عام
یا الٰہی بخش ایسا بیخودی کا مجھ کو جام

کر عطا اُن کی بدولت جرعہ من کاس الکرام
جس سے اُٹھے پردۂ شرم و حیا و ننگ و نام

خواجہ عثمان با شرم و حیا کے واسطے

خنجرِ غم سے مرا یوں کر دے بس سینہ فگار
دُور کر مجھ سے غمِ موت و حیاتِ مستعار

زندگی تو موت ہو اور موت ہو مجکو بہار
زندہ کر ذکرِ شریفِ حق سے دل اے کردگار

شہ شریفِ زندنی با اتقا کے واسطے

آتشِ دل ہوئی ہر ہر ذرہ سے میرے نمود
آتشِ شوق اسقدر دل میں مری بھر اے ودود

ہو سراسر درد و غم سوز و الم میرا وجود
ہر بنِ مُو سے مرے نکلے تری اُلفت کا دُود

خواجہ مودود چشتی پارسا کے واسطے

میں رہوں کبتک غمِ دوری سے تیرے یوں نڈھال
رحم کر مجھ پر تو اب چاہِ ضلالت سے نکال

لطف کر اور لطف سے اپنی ذرا مجکو سنبھال
بخش عشق و معرفت کا مجکو یا رب ملک و مال

شاہ بو یوسف شہِ شاہ و گدا کے واسطے

کر منور یا خدا روئے محمد سے مجھے

شیفتہ کر سلسلۂ موئے محمد سے مجھے

مست اور بیخود بنا بوئے محمد سے مجھے — محترم کر خوارِ کوئے محمد سے مجھے

بو محمد محترم شاہ علا کے واسطے

فکر میں ہے نفس و شیطاں اپنی اپنی گھات سے — مجھ کو بچنے کی توقع کیا ہے اس آفات سے
صدقہ احمد کی یہ ہے امید تیری ذات سے — کہ بدل کر دے مرے عصیان کو حسنات سے

احمد ابدال چشتی با سخا کے واسطے

کب تلک حرماں رہوں کبتک رہوں زار و نزار — کبتلک دل چاک ہوں کبتک گریباں تار تار
حد سے گذرا رنج و فرقت ابتو اے پروردگار — کر مرے شامِ خزاں کو وصل سے روز بہار

شیخ ابو اسحاق شامی خوش ادا کے واسطے

ایک نظر سے اس دلِ ویراں کو تو آباد کر — اس خرابہ کو تغافل سے نہ یوں برباد کر
شادی و غم سے دو عالم کے مجھے آزاد کر — اپنے درد و غم سے یارب دلکو میرے شاد کر

خواجہ ممشادِ علوی بو العلا کے واسطے

ہو گئی فرقت میں میری عمر ہی ساری بسر — ڈھونڈھتا کتنا پھرا میں کو بکو اور در بدر
ہے مرے تو پاس ہر دم لیک میں اندھا ہوں پر — بخش وہ نورِ بصیرت جس سے تو آوے نظر

بو ہبیرہ شاہ بصری پیشوا کے واسطے

درد و غم نے عشق کے گھیرا ہے آ بدھب مجھے — اپنے بیگانہ کی پرواہ اب رہی ہے کب مجھے
عیش و عشرت سے دو عالم کی نہیں مطلب مجھے — چشم گریاں سینہ بریاں کر عطا یارب مجھے

شیخ حذیفہ مرعشی شاہِ صفا کے واسطے

کچھ نہیں پرواہ بھلائی یا برائی کی مجھے — زہد کی خواہش طلب ہے پارسائی کی مجھے
نے طلب شاہی کی نے خواہش گدائی کی مجھے — بخش اپنے در تلک طاقت رسائی کی مجھے

شیخ ابراہیم ادھم بادشاہ کے واسطے

ان بلاؤں سے ہو یارب کس طرح مجکو اماں — گھیر لے ہیں ہر طرف سے آ کے لے تیر و سناں
راہزن میرے ہیں دو قزاق با گرز گراں — تو پہنچ فریاد کو میری کہیں اے مستعاں

شہ فضیل ابن عیاض اہلِ دعا کے واسطے

اپنی خواہش کو کروں کیا عرض میں تیری حضور
کر مرے دل سے تو اے واحد دوئی کا حرف دور
میں نہیں لایق کسی صورت سراپا ہوں قصور
دل میں اور آنکھوں میں بھردے سر بسر وحدت کا نور

خواجہ عبدالواحد بن زید شاہ کے واسطے

ڈالدے میرے گلے میں اپنی الفت کی رسن
کر عنایت مجکو توفیق حسن اے ذوالمنن
کھو پریشانی مری اے واقف سر و علن
تا کہ ہوں سب کام میرے تیری رحمت سے حسن

شیخ حسن بصری امام اولیا کے واسطے

کر عطا ظاہر میں آثار شریعت میرے اب
دور کر دل سے حجاب جہل و غفلت میرے اب
کر عطا باطن میں اسرار طریقت میرے اب
کھولدے دل میں در علم و حقیقت میرے اب

ہادی عالم علی مشکلکشا کے واسطے

شوق ہے اس بینوا کو آپکے دیدار سے
کچھ نہیں مطلب دو عالم کی گل و گلزار سے
ہو عنایت کیا عجب ہے آپکی سرکار سے
کر مشرف مجکو تو دیدار پر انوار سے

سرور عالم محمد مصطفےٰ کے واسطے

دربدر کتنا پھرا دیکھا نہ کچھ مطلب حصول
آپڑا در پر ترے میں ہر طرف سے ہو ملول
ہر طرف سے ہو کے مایوس اب باُمید وصول
کر تو ان ناموں کی برکت سے دعا میری قبول

یا الٰہی اپنی ذات کبریا کے واسطے

عشق اپنا بھر دے اس میرے دل افگار میں
ان بزرگوں کے تئیں یارب غرض ہر کار میں
کیا کمی ہو جائیگی اس سے تیری سرکار میں
کر شفاعت کا وسیلہ اپنے تو دربار میں

مجھ ذلیل و خوار مسکین و گدا کے واسطے

کر نگاہ لطف کا منظور رحمت سے مجھے
اس دوئی نے کر دیا ہے دور وحدت سے مجھے
سو خرابی میں ہوں کر معمور وحدت سے مجھے
کر دوئی کو دور کر پر نور وحدت سے مجھے

تا ہوں سب میرے عمل خالص رضا کے واسطے

شمع روئے یار کا کردے تو پروانہ مجھے
کر دیا اس عقل نے بیعقل و دیوانہ مجھے
آشنا اپنے سے بیگانہ مجھے
کر ذرا اس ہوش سے بیہوش مستانہ مجھے

یا الٰہی اپنے مستاں ولا کے واسطے

آپ کو دیکھوں تو مایوسی ہے بالکل آہ آہ — بن تیری الطاف کے کب ہو سکے میرا نباہ
کشمکش سے ناامیدی کی ہوا ہوں میں تباہ — دیکھ مت میرے عمل کر لطف پر اپنے نگاہ

یارب اپنے رحم واحسان وعطا کے واسطے

کیا کروں میں عرض جو گذری ہے مجھ پر رنج و غم — دل ہے بریاں سینہ سوزاں چاک داماں چشم نم
چرخ عصیاں سر پہ ہے زیر قدم بحر الم — چار سو ہے فوج غم کر جلد اب بہر کرم

کچھ رہائی کا سبب اس مبتلا کے واسطے

ہر طرف سے یاس ہے یہ سوچتا ہوں ہر زماں — تجھ سوا ہے کون میرا مہر رب مستعاں
گرچہ میں بدکار نالایق ہوں اے شاہ جہاں — پر تری در کو بتا اب چھوڑ کر جاؤں کہاں

کون ہے تیرے سوا مجھ بینوا کے واسطے

ہے غرور حسن کیا کیا شاہدوں کے واسطے — اور بھروسا عجز کا ہے ساجدوں کی واسطے
ہے عبادت کا سہارا عابدوں کے واسطے — اور تکیہ زہد کا ہے زاہدوں کے واسطے

ہے عصائے آہ مجھ بے دست و پا کے واسطے

نے تو میں آرام چاہتا ہوں اور نہ میں رنج و تعب — اور نہ کچھ دولت کی صورت اور نہ عزت کا سبب
نے فقیری چاہتا ہوں نے امیری کی طلب — نے عبادت نے زہد نے خواہش علم و ادب

درد دل پر چاہیئے مجھ کو خدا کے واسطے

زندگی کی لطف اور کیا کیا زمانہ کی بہار — علم و فضل و عزت و جاہ و حشم بھی بے کنار
عقل و ہوش و فکر اور نعمائے دنیا بیشمار — کی عطا تو نے مجھے پر اب تو اے پروردگار

بخش وہ نعمت جو کام آوے سدا کے واسطے

بات کیا اپنی کہوں اس خاطر افگار کی — کچھ نہ کام آئی میرے کوشش دل بیمار کی
گرچہ عالم میں الٰہی میں سعی بسیار کی — پر نہ کچھ تحفہ ملا لایق ترے دربار کی

جان و تن لایا ولے تجھ پر فدا کے واسطے

حال میری جان و تن کا تجھ پہ کب مستور ہے — ہے دل صد چاک جو سرتاپا بے نور ہے

گرچہ یہ ہدیہ نہ میرا قابل منظور ہے — پر جو ہو مقبول کیا رحمت سی تیری دور ہے

کشتگانِ تیغ تسلیم و رضا کے واسطے

گرچہ برپا شور ہے یعقوب کی بیداد کا — سُننے والا کون ہے تجھ بن مگر فریاد کا

حد سے ابتر ہو گیا ہے حال مجھ ناشاد کا — کر مری امداد امداد اللہ وقت ہے امداد کا

اپنے لطف اور رحمتِ بے انتہا کے واسطے

شجرہ چشتیہ منظومہ زبدۃ السالکین قدوۃ الواصلین قطب العالم حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی غرقِ دریائے گناہم — تو میدانی و خود ہستی گواہم

گناہِ بے عدد را بار بستم — ہزاراں بار توبہ ہا شکستم

حجابِ مقصدم عصیانِ من شد — گناہم موجبِ حرمانِ من شد

بآں رحمت کہ وقفِ عام کر دی — جہاں را دعوتِ اسلام کر دی

نمیدانم چرا محروم ماندم — رہینِ ایں چنیں مقسوم ماندم

گدا خود را اگر سلطاں چو دیدم — بدرگاہِ تو اے رحماں دو دیدم

بحق مقتدائے عشقبازاں — رئیس پیشوائے مقتدایاں

امامِ راست بازاں شیخ عالم — ولیِ خاص صدیقِ معظم

شہِ والا گہر امداد اللہ — کہ بہرِ عالم است امدادِ اللہ

بحق بادشاہِ عالمِ نور — رئیس رستاں ثانیِ طیفور

شہ نور محمد نورِ مطلق — امامِ اولیا صدیقِ برحق

بآں شاہِ شہیداں حاجِ حرمین
بعبدِ بارے شیخِ طریقت
بعبدِ ہادیِ ہادیِ پیراں
نہنگِ بحرِ عشق و بحرِ معنی
بآں غواصِ دریاے حقیقت
بشمس چرخ دیں شاہِ محمدی
بحقِ بحرِ مواجِ معانی
بحقِ بوسعیدِ مفخرِ اقراں
بسلطان المشائخ صدرِ اعلےٰ
بحقِ صدرِ ایوانِ جلالت
بحقِ عبدِ قدوس مقدس
بحقِ سروِ بستانِ سعادت
بحقِ سرورِ اہلِ معارف
بحقِ احمد عبد الحق کہ افلاک
بحقِ مرکزِ اہلِ کمالات
بہ شمس الدین خورشیدِ جہانتاب
بحقِ بحرِ زخارِ محبت
بحقِ نورِ چشمانِ اکابر
بحقِ شاہِ عالی آستانہ
بشمس الاولیا بدر المشائخ
بحقِ خواجہ قطب الدین چشتی
بحقِ آنکہ شاہِ اولیا شد
معین الدین حسن سنجر کہ بر خاک

شہِ عبد الرحیم غوثِ دارین
چراغ دین احمد شیخِ ملت
امیرِ دستگیرِ دستگیراں
بحقِ شاہِ عضد الدین اعنی
محمد مکی قطبِ طریقت
کہ ہم ہادی بُد و ہم بود مہدی
محب اللہ محی الدین ثانی
جنیدِ وقت خود شبلیِ دوراں
نظام الدین شاہِ دین و دُنیا
جلال الدین شمسِ چرخ رفعت
کہ کمتر دید چوں او چرخ اطلس
محمد جوہرِ کانِ سیادت
ملاذِ اہلِ عرفاں شیخ عارف
بہ پیشِ رفعتش پست است از خاک
جلال الدین شہ عالی مقامات
امام و قدوۂ ابدال و اقطاب
بحقِ مشعلِ نارِ محبت
علی احمد علاؤ الدین صابر
فرید الدین یکتاے زمانہ
امام الاولیا فخر المشائخ
کہ شستہ از جہانے نقشِ زشتی
درِ او بوسہ گاہ اولیا شد
ندیدہ چرخ چوں او مردِ چالاک

بآن رشکِ ملائک فخرِ انساں　　سپہ سالارِ نیکاں خواجہ عثماں

بحقِ ہمتِ حق شاہِ یگانہ　　شریفِ زندنی فخرِ زمانہ

بحقِ خواجۂ مودود چشتی　　کہ سنگ را فیضِ او سازد بہشتی

بحقِ دُرِّ یکتا جوہرِ پاک　　ابو یوسف چراغِ ہفت افلاک

بحقِ بومحمد محترم شاہ　　کہ تابد در روز خورشید و بشب ماہ

بحقِ حاکمِ شہرِ ولایت　　ابو احمد دُرِ بحرِ ولایت

بسالارِ طبیباں روانہا　　ابو اسحاق صیقل سازِ جانہا

بحقِ شاہِ والاجاہ ممشاد　　علو در عشقِ مولا کامل اُستاد

بحقِ بوہبیرہ زیبِ عالم　　گُلِ باغِ سعادت فخرِ آدم

بحقِ آنکہ دل در عشقِ حق بست　　خذیفہ مرعشی شیرِ زبردست

بحقِ بوراد ہم محوِ یزداں　　امیرِ عالم ابراہیم سلطاں

بحقِ زبدۂ نیکو نصیباں　　فضیل ابن عیاض استادِ عرفاں

بعبدالواحد بن زید شہباز　　کہ بالا شد ز کرّوبے بہ پرواز

بحقِ مقتدائے مقتدایاں　　حسن بصری امامِ پیشوایاں

بحقِ شیرِ یزداں شاہِ مرداں　　درِ علمِ لدنی فیضِ رحماں

خلیجِ بحرِ رحمت منبعِ فیض　　تجلی گاہِ یزداں مطلعِ فیض

علی ابن ابی طالب کہ خورشید　　بنورِ خاکِ پائے او درخشید

بحقِ آنکہ او جانِ جہان است　　فدائے روضہ اش ہفت آسمان است

بحقِ آنکہ محبوبش گرفتی　　برائے خویش مطلوبش گرفتی

پسندیدی ز جملہ عالم آنرا　　بما بگذاشتی باقی جہاں را

گزیدی از ہمہ گلہا تو او را　　نمودی صرفِ او ہر رنگ بو را

ہمہ نعمت بنامِ او نمودی　　دو عالم را بکامِ او نمودی

بآں کو رحمۃ للعالمین است　　بدرگاہت شفیع المذنبین است

بحق سرور عالم محمد — بحق برتر عالم محمد
بذات پاک خود کان اصل هستی ست — ازو قایم بلندیها و پستی است
ثنای او نه مقدور جهان است — که کنهش برتر از کون و مکان است
دلم از نقش باطل پاک فرما — براه خود مرا چالاک فرما
بکش از اندرونم الفت غیر — بشو از من هوای کعبه و دیر
درونم را بعشق خویشتن سوز — به تیر درد خود جان و دلم دوز
دلم را محو یاد خویش گردان — مرا حسب مراد خویش گردان
اگر نالایقم قدرت تو داری — که خار عیب از جانم براری
بخوبی زشت را مبدل نمائی — سیاهی را به بخشی روشنائی
گناهم را اگر دیدی نگر اسم — بعفو و فضل خود ای شاه عالم
بسے بگذشته شاها نامرادم — بدرگاهت رسیدم ساز شادم
بچشم لطف ای حکم تو بر سر — بحال قاسم بیچاره بنگر

وصلی الله تعالیٰ علیٰ سیدنا محمد وعلیٰ آله واصحابه وبارک وسلم

تقریظ نظم و قطعہ تاریخ طبع اول کتاب امداد السلوک در ریختہ کلک گہر سلک فرید دہر وحید عصر مولوی حکیم محمد صدیق صاحب صادق مرادآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ

بعد حمد حضرت جان آفرین — تن بجان آرای گیہان آفرین
وز پس نعت رسول مجتبے — کامد از حق در رہ حق رہنما
سالکان راہ حق را مژده باد — مژدهٔ جان بخش تحصیل مراد

زیں کتاب بے نظیر و بے ندید ❊ آنکہ چشم روشناں مثلش ندید
آنکہ امداد السلوکش نام ہست ❊ در حقیقت خضر خاص و عام ہست
من چہ گویم وصف ایں دلکش کتاب ❊ آفتاب آمد دلیل آفتاب
چوں سوادش نور چشم عالم ست ❊ مدحتش گر بیشتر گویم کم ست
ہوش را جانساز و جاں را ہوش کن ❊ شمۂ از شرح حالش گوش کن
حافظ ضامن شہ عالیجناب ❊ عزت حضار را کرد ایں خطاب
کہ رسالہ مکیہ را از شما ❊ ترجمہ ہر کس کہ سازد بہر ما
در زبان پارس از تازی زباں ❊ گوہر افشاند بداماں بیاں
آں چناں کہ دلپسند من بود ❊ در صفا بہ از مہ روشن بود
آں دعائے کش بدل دارم نہاں ❊ خواہم از حق از برائے آں جواں
فاضلے دیریں ز جھنجانہ زمیں ❊ قدوۂ ارباب تلقین و یقین
بر امید آں دعائے مستتر ❊ بست از دل بر میاں جاں کمر
پائے چم گرد دلپسند شہ نشد ❊ پائے چم را آں دعا ہمراہ نشد
پس دلے کو امام اوحد ست ❊ نام پاک او رشید احمد ست
ترجمہ کرد آں کتاب لاجواب ❊ آنچناں کہ خواست طبع آنجناب
لاجرم آں شہ زور گاہ مجید ❊ آں دعا در خواست بہر آں رشید
مولوی فتح محمد از نخست ❊ کردہ نقلش با ہمہ صحت درست
بعد نقل کاملش آں نیک مرد ❊ عرض پیش شاہ گنگوہیش کرد
رو بروئے آں شہ والاش خواند ❊ حرف حرفش را بگوش او رساند
اندریں ایام فرحت التیام ❊ طالب طبعش چو شد ہر خاص و عام
عبد رحمان حکیم جان و تن ❊ شد مجاز طبع زاں شیخ زمن
در مراد آباد بہر ایں مراد ❊ آمد و بنیاد طبع او نہاد
نیست مقصودش ازیں کار گزیر ❊ جز دعا ہمت مردان دیں

بحق رہنمائے اہل تحقیق ✦ ملاذ خاص و عام از نقص ایماں ✦ بآں کو شد محمد قاسمش نام
امام اہل حق اولاد صدیق ✦ پناہ ہر امیر نفس و شیطاں ✦ فیوض غیب را بر جملہ قسام
یہ تین شعر حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نے برائے متوسلین حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب زیادہ کر دیے تھے ۱۲

اے خدا پیوستہ در ہر دو سرائے — بر حلیم مادر رحمت کشائے

در رضائے خود دلش پیوستہ دار — ہر امیدے کش بود در دل برآر

کز طفیلش ایں کتاب مستطاب — زندگے بخش دل ہر شیخ و شاب

طبع آرا اندریں ایام شد — منفعت بخشائے خاص و عام شد

بعد طبع ایں کتاب بے مثال — کرد چوں صدیق بیدل فکر سال

سال صوری معنوی ہر دو نگاشت — گوش بر گفتار او باید گماشت

سال صوری طبع را اے رشک مہ — سہ صد افزا بر ہزار و شش زدہ

معنوی سالش اگر خواہی زمن — گومیش در قطعہ اے فخر زمن

قطعۂ تاریخ

طبع چوں گردید ایں دلکش کتاب — بالیقیں اینست امداد السلوک

چوں ز مولانا رشید احمد ست — گفتنش زیباست ارشاد السلوک

بے (بدل) صدیق گفتم سال طبع — گشت دلکش طبع امداد السلوک

٣٦

١٣ ٥٢
٣٦
١٣ ھ ١٦

ایضاً منہ

چوں زامر مرشد کامل رشید احمد طبع — بہر عالم رشد افزا گشت امداد السلوک

مصرع مطبوع سال طبع او صدیق گفت — چہ مزین طبع آرا گشت امداد السلوک

١٣ ھ ١٦

تمام شد

حضرت مولنا مولوی رشید احمد صاحب عم فیوضہم کی تصانیف

ہدایۃ الشیعہ	ہادی علی لکھنوی شیعی کے دس سوالوں اور ایک اشتہار کا جواب نہایت مدلل دیا ہے جو دیکھنے سے تعلق رکھتا ہے یہ رسالہ کئی بار چھپا مگر اب پھر کمیاب ہوگیا تھا اسلئے مع اصل اشتہار و سوالات پھر طبع کرایا گیا	۰۳ر
زبدۃ المناسک	ضروریات حج سب اسمیں درج ہیں بحمدللہ مسائل حج میں ایسی جامع اور مفید کتاب تالیف نہوئی ہوگی	۰۲ر
سبیل الرشاد	یہ رسالہ مسائل مختلفہ اہل حدیث و حنفیہ جہر آمین و فاتحہ خلف الامام و تقلید وغیرہ کی تحقیق میں حضرت مولنا نے تحریر فرمایا جس کو نہایت منصفانہ انداز ہونیکی وجہ سے موافقین و مخالفین دونو نے تسلیم کرلیا ہے اردو	۱ر
لطائف رشیدیہ	بعض استفسارات متعلقہ آیات قرآنی کے جوابات ہیں فتوے ثبوت پردہ مروجہ شرفاء ہند تابابات و روایات و شرح حدیث مسلم شریف متعلقہ اخر جل دخل الجنۃ	۰۱ر
رسالہ کراہت جماعت ثانیہ	مسجد محلہ میں تکرار جماعت کی کراہت روایات فقہ و احادیث صحیحہ سے ثابت فرمائی ہے اور وہ عبارات کتب معتبرہ سے حل فرمائی ہیں کہ جن سے منکرین کراہت کو شبہ پیدا ہوتا ہی فارسی	۰۱ر
رسالہ تراویح	غیر مقلدین کا رد اور مذہب مقلدین کا احادیث صحیحہ سے اثبات بابت بست رکعت تراویح	۱ر
فتویٰ میلاد	یہ ایک استفسار کا جواب ہے جس میں حضرت مولنا ممدوح اور بہت سے علماء کے مفصل جواب در بارہ مجالس مروجہ میلاد مذکور ہیں	۱ر
رسالہ جمعہ	اہل حدیث کے ایک فتوے کا جواب ہے جس میں انہوں نے احادیث و آیات سے اپنے نزدیک ثبوت جمعہ در قریٰ خوب موجہ مدلل کر دکھایا تھا اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا گیا ہے	۱ر
رسالہ وقف	اہل حدیث نے یہ ثابت کیا تھا کہ اوقاف قرآنی جنپر جملہ قراء و حفاظ کا عملدرآمد ہے بدعت ہیں حضرت مولنا نے اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا ہے اور ان کا ثبوت بالسنۃ الصحیح روشن فرمادیا ہے	۰ر
فتویٰ ظہر	ظہر احتیاطی بعد الجمعہ کا جواب جہاں جمعہ ہوجاتا ہے وہاں احتیاط الظہر کی حاجت نہیں اور جس جگہ جمعہ درست نہیں ہے وہاں صرف ظہر با جماعت مثل اور ایام کے ادا کرنی چاہیئے	۔ر
ہدایۃ المعتدی	یہ رسالہ قرأت فاتحہ خلف الامام میں آپ ہی اپنا نظیر ہے دیکھنے والا منصف موافق ہو یا مخالف اس کے مطالعہ کے بعد بخوبی اس دعوے پر قادر ہوجاتا ہے کہ قرأت فاتحہ خلف الامام پر کوئی دلیل نہیں ہے ÷ کاغذ ولایتی ۰۲ر رسمی	۲ر

اریجہ لدفع الفتیجہ	در رد بدعات	۵ر	ہدایت الرشید	در رد شیعہ	ۓر
غرائب البیان	مناقب حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان ابن ثابت کوفی رحمۃ اللہ علیہ بحوالہ کتب معتبرہ	۴ر	ترغیب الصلوٰۃ	در ترغیب عبادات	۰۲ر
			ایضاح الادلہ	در جواب اعتراضات غیر مقلدین	عہ
اتمام النعم ترجمہ تبویب الحکم	از مولنا خلیل احمد صاحب مدفیوضہم	۰۱ر	احسن القریٰ فی تحقیق اوثق العریٰ	از مولنا محمود حسن صاحب	عہ

تالیفات حضرت حاجی امداد اللہ صاحب مہاجر مکی نور اللہ مرقدہ

ضیاء القلوب	۳ر	تحفۃ العشاق	۱۰ر	ارشاد مرشد	۰ر
غذائے روح	۳ر	کلیات امدادیہ	۱۰ر	دردنامہ غمناک	۰ر
گلزار معرفت	۲ر	جہاد اکبر	ار	تصفیۃ القلوب	۰ر

تالیفات حضرت مولٰنا محمد قاسم صاحب نانوتوی

جس نے مولٰنا کی تقریر سنی ہوگی تو وہ جانتا ہی ہوگا اور جس نے نہیں سنی وہ آپ کی تالیفات سے دریافت کرسکتا ہے کہ آپ کو حق تعالیٰ نے کس درجہ کا علم و فہم فرمایا تھا۔

آبحیات — یہ مضامین کہیں دیکھے نہ سنے یہ کتاب آپ نے سفر حج میں حضرت مرشد برحق کو سنا کر صلہ دعا و تحسین کا خلعت لیا تھا اس میں حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کی حیات کا ثبوت ہے عہ

ہدیۃ الشیعہ ...	عہ	یہ تینوں رسائل جواب اعتراضات شیعہ میں تالیف فرمائے ہیں
اجوبہ اربعین ...	عہ	
انتباہ المومنین	ار	
تقریر دلپذیر ...	عہ	ان دونوں میں دلائل حقانیت دین اسلام ہیں
حجۃ الاسلام معہ تتمہ	۰ر	
مباحثہ شاہجہانپور	۰ر	ان چاروں رسائل میں وہ مباحثہ درج ہیں جو مولانا نے غیر مذہب والوں سے کئے جواب عقلی دلائل سے رد کیا تحریر فرمائے ہیں
میلا خدا شناسی	۰ر	
انتصار الاسلام	۰ر	
قبلہ نما ...	۵ر	
تصفیۃ العقائد ...	۰ر	سید احمد خاں کی ایک تحریر کا جواب
توثیق الکلام ...	۰ر	بحث قرأت فاتحہ خلف الامام
دلیل محکم ...	۰ر	انسان بحسب فطرت گوشت خور بنایا گیا ہے
تحفہ لحمیہ ...	۰ر	

قصائد قاسمی ...	۲ر	جمال قاسمی	ار	[illegible]
لطائف قاسمی ...	۰ر	تحذیر الناس	۰ر	
حق صریح در اثبات تراویح	۰ر	اسرار قرآنی	۲ر	
ترغیب الخیرات	ار	گلستان مناقب	ار	حفظ الایمان

طریقہ مولد — اس میں بتلایا گیا ہے کہ مولود شریف کس طرح کرنا چاہئے ۰ر

تالیفات مولٰنا اشرف علی صاحب دام مجدہ

تکمیل الیقین	انگریزی خواں نوجوانوں اور متشککین فی الاسلام کے حق میں نہایت مفید ہے کاغذ چکنا	عہ
فتاوئے اشرفیہ	بہت سے فتوجات کا مجموعہ	۰ر
تعلیم الدین قدیم	ضروریات اشغال و مراقبات وغیرہ	۰ر
صفائی معاملات	معاملات بیع و شرا و اجارہ وغیرہ	۰ر
فروع الایمان	مومن میں جو خصائل ہونی چاہئیں یعنی خصائل ایمان وغیرہ ..	۰ر
مکتوبات امدادیہ	حضرت صاحب کے خطوط بنام مولوی صاحب موصوف ...	۰ر
اصلاح ترجمہ نذیریہ دہلویہ	ڈپٹی نذیر احمد خاں صاحب دہلوی کے ترجمہ قرآن کی اغلاط	۰ر
تحقیق تعلیم انگریزی	انگریزی پڑھنے کی نفع و نقصان	۰ر
حق السماع	راگ کے بارہ میں منصفانہ محققانہ بحث	ار
خطبہ ماثورہ	حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سے جو خطبے منقول ہوئے وہ جمع کئے ہیں	۰ر
اصلاح الخیال	نیچریہ کے خیالات کی معقول تردید اور اصلاح ...	۲ر
تجوید القرآن	تلاوت کے ضروری قواعد اور ادائے حروف کے لئے طریقے	۰ر
شجرہ مع تعلیم الطالب	مشائخ سلسلہ کی مقام ہائے دفن و تاریخہائے وفات اضافہ کئے ہیں	ار
علاج القحط	دربارہ قحط عالمگیر کا روحانی علاج	۰ر
حقوق الاسلام	باہمی حقوق کی تفصیل	۰ر
اصلاح الرسوم نو ترمیم	یہ کتاب نہایت مفید واقع ہوئی ہے جسمیں رسوم مروجہ کو دلائل سے رد کیا	۰ر
الخطاب الملیح فی تحقیق المہدی والمسیح	مرزا غلام احمد قادیانی کے متعلق ایک طولانی خط کا جواب ...	۰ر

سبق الغایات فی نسق الآیات — آیات قرآنی کا باہمی ارتباط ۰ر | عسا مرہ فی شرح [illegible] ۰ر

جملہ درخواستیں بنام مولوی محمد یحییٰ تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور آنی چاہئیں